

معارف قرآن در المیزان

تفسیر موضوعی المیزان کتاب بیست و چهارم



بنی اسرائیل تحت رهبری موسی علیه السلام

تالیف: سید مهدی امین

تجدید نظر ۱۴۰۱



بسیار می‌شود که مردم، عملی را که می‌کنند و یا می‌خواهند آغاز آن کنند، عمل خود را با نام عزیزی و یا بزرگی آغاز می‌کنند، تا به این وسیله مبارک و پر اثر شود و نیز آبرویی و احترامی به خود بگیرد و یا حداقل باعث شود که هر وقت نام آن عمل و یا یاد آن به میان می‌آید، به یاد آن عزیز نیز بیفتند.

این معنا در کلام خدای تعالی نیز جریان یافته، خدای تعالی کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است آغاز کرده، تا آن چه که در کلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب کند و بیاموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهایش این ادب را رعایت و آن را با نام وی آغاز نموده، نشان وی را بدان بزند، تا عملش خدایی شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلی از آن اعمال، خدا و رضای او باشد و در نتیجه باطل و هالک و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدایی آغاز شده که هلاک و بطلان در او راه ندارد...

و... من بنام خدا آغاز می‌کنم

علامہ فقید آریہ اللہ سید محمد حسین طباطبائی

مولف تفسیر المنیران



(تصویر علامہ طباطبائی - رنگ روغن - کار سید مهدی امین ۱۳۷۰)

فهرست مطالب

کتاب بیست و چهارم

بنی اسرائیل تحت رهبری موسی علیه السلام

- ۱۱..... مقدمه مؤلف
- ۱۵..... بخش اول: بنی اسرائیل بعد از فرعون
- ۱۶..... فصل اول: نعمت ها و کفران ها
- ۱۶..... اسکان بنی اسرائیل در جایگاه صدق
- ۱۷..... کفران و اختلاف در روزهای نخست
- ۱۷..... رفاه بنی اسرائیل بعد از فرعون
- ۱۸..... مائده های آسمانی
- ۲۰..... بنی اسرائیل، و فهرستی از نعمتها و کفرانها
- ۲۲..... نزول مائده آسمانی و جوشش چشمه ها
- ۲۳..... اولین تخلف بنی اسرائیل بعد از نجات
- ۲۳..... درخواست بت برای پرستش
- ۲۴..... ریشه یابی رفتار بنی اسرائیل
- ۲۵..... کوشش موسی جهت تغییر ذهنیت بنی اسرائیل
- ۲۷..... فصل دوم: گوساله پرستی
- ۲۷..... خبر گوساله پرستی در میقات
- ۲۸..... بازگشت موسی به میان قوم گوساله پرست!
- ۲۹..... کیفیت ساختن گوساله
- ۳۰..... مسئولیت هارون (ع) در برابر فتنه گاوپرستی یهود
- ۳۱..... ماهیت گوساله سامری
- ۳۳..... سوزانیدن گوساله
- ۳۳..... شرح جزئیات بازگشت موسی از میقات
- ۳۵..... چگونگی اطلاع موسی از گوساله پرستی قوم
- ۳۵..... مجازات گوساله پرستی بنی اسرائیل

۳۶	پشیمانی بنی اسرائیل
۳۷	کشتارگروهی بنی اسرائیل به عنوان توبه آنها
۳۸	شرحی بر مجازات کشتار دسته جمعی
۴۰	فصل سوم: داستان گاو بنی اسرائیل
۴۰	داستان گاو بنی اسرائیل
۴۱	تحلیلی بر داستان گاو بنی اسرائیل
۴۳	داستان گاو در تورات
۴۴	منشأ و دلایل سرکشی یهود
۴۵	قساوت و سنگدلی بنی اسرائیل
۴۷	فصل چهارم: سرگردانی یهود و مرگ موسی
۴۷	تاریخ سرگردانی قوم یهود
۵۰	دعوت تاریخی از یهود برای ورود به سرزمین موعود
۵۲	امتناع یهود از ورود به سرزمین موعود
۵۲	نزول عذاب آسمانی در بیابان " تیه "
۵۳	دو راهنمای مشوق بنی اسرائیل
۵۴	سرپیچی یهود از فرمان موسی "ع"
۵۵	شکایت موسی "ع" نزد خدا از قوم یهود
۵۷	آغاز سرگردانی چهل ساله یهود و تحریم ارض موعود
۵۸	کیفیت زندگی یهود در ایام سرگردانی
۵۸	مرگ موسی در ایام سرگردانی یهود
۵۹	ایذای و آزار موسی بوسیله بنی اسرائیل
۶۰	تهدمتی که بنی اسرائیل به موسی زدند!
۶۲	بخش دوم: شریعت و کتاب موسی ع_ومیقات شبانه و نزول الواح تورات
۶۳	فصل اول: شب میقات و نزول تورات
۶۳	میقات چهل شبه موسی
۶۳	دعوت به میقات
۶۳	چرا میقات شبانه؟
۶۴	انتخاب هارون به عنوان جانشین

۶۵	در میقات چه گذشت؟
۶۶	مفهوم رؤیت خدا
۶۷	بیهوش افتادن موسی بعد از تلاشی کوه!
۶۸	هفتاد ناظر میقات موسی در نزول تورات
۷۱	شرح نزول تورات در شب میقات
۷۱	محتویات الواح تورات
۷۲	شرایط صاحب کتاب شدن موسی "ع"
۷۳	فصل دوم: تورات، و شریعت در یهود
۷۳	وصف تورات در قرآن
۷۴	تورات فعلی از نظر قرآن
۷۴	تعریف تورات در قرآن و تأیید قرآن در تورات
۷۵	تبیین اصالتها و تحریفات تورات در قرآن
۷۶	تبعیت انجیل از تورات
۷۷	موضع قرآن کریم در برابر تورات و انجیل
۷۸	قضاوتی از پیامبر اسلام براساس تورات
۷۹	جزئیات قضاوت پیامبر اسلام "ص" در مقابل یهود
۸۲	علمای واقعی محافظ تورات
۸۲	شریعت در یهود و امت های پیشین
۸۳	احکام جزائی تورات
۸۴	تورات و هدایت بنی اسرائیل
۸۵	تشریح شریعت در بنی اسرائیل
۸۶	دعوت قرآن از بنی اسرائیل برای اسلام
۸۸	امام و رحمت بودن قرآن و تورات
۸۹	احکام تورات و احکام حمورابی
۸۹	محتوای صحف موسی
۹۲	خلاصه صحف ابراهیم و موسی
۹۴	چگونه تورات را حمل کردند؟

بخش سوم: مقامات و معجزات موسی علیه السلام..... ۹۵

فصل اول: مقام موسی نزد خدا..... ۹۶

مقام و محبوبیت موسی "ع" نزد خدا..... ۹۶

اخلاص موسی "ع" و مُخْلِص بودن او..... ۹۷

گزینش موسی..... ۹۸

منت های خدا بر موسی و هارون..... ۹۹

نجات موسی در جوانی..... ۱۰۰

آزمایش های پیاپی موسی "ع"..... ۱۰۱

فصل دوم: معجزات موسی "ع"..... ۱۰۲

تعداد معجزه های حضرت موسی "ع"..... ۱۰۲

معجزات موسی قبل از نجات بنی اسرائیل..... ۱۰۲

معجزات موسی بعد از نجات بنی اسرائیل..... ۱۰۳

اختلاف نقل معجزات موسی در تورات با قرآن..... ۱۰۳

شرح معجزات واقع شده در بنی اسرائیل..... ۱۰۴

شکافتن دریا و غرق فرعون..... ۱۰۴

صاعقه زدن و مردن و زنده شدن بزرگان بنی اسرائیل..... ۱۰۴

سایه افکندن ابر بر بنی اسرائیل، و نزول مائده آسمانی..... ۱۰۴

خروج دوازده چشمه از یک سنگ..... ۱۰۵

بلند کردن کوه طور بر بالای سر بنی اسرائیل..... ۱۰۵

زنده شدن مقتول با عضو گاو ذبح شده..... ۱۰۵

مسخ و بوزینه شدن جمعی از بنی اسرائیل..... ۱۰۶

زنده کردن مردگان..... ۱۰۶

مرده و زنده کردن کسی که از قریه خرابی بگذشت!..... ۱۰۶

معجزه چشمه های دوازده گانه اسباط..... ۱۰۷

ریشه کن کردن و بالا بردن کوه..... ۱۰۸

موسی "ع" و ایّام الله..... ۱۰۹

ایّام الله در بین بنی اسرائیل..... ۱۱۰

زمین، میراث بندگان صالح..... ۱۱۲

فصل سوم: دعاهای موسی "ع" ۱۱۳

- دعاهای موسی "ع" قبل از بعثت ۱۱۳
- دعای موسی "ع" در لحظه بعثت ۱۱۶
- دعای موسی "ع" در میقات ۱۱۷
- دعا برای رهائی از شئامت گوساله پرستی ۱۲۰
- دعای موسی موقع نافرمانی و سرگردانی قوم ۱۲۱
- استجاب دعاهای سه گانه موسی "ع" ۱۲۲
- ادب موسی در نفرین قوم فرعون ۱۲۳

بخش چهارم: معاصرین موسی علیه السلام ۱۲۶

فصل اول: خضر نبی و علم کتاب ۱۲۷

- داستان موسی و خضر در قرآن ۱۲۷
- حقیقی از دیدار موسی و خضر "ع" ۱۳۱
- جریان حرکت موسی برای کسب دانش ۱۳۳
- مجمع البحرین کجاست؟ ۱۳۳
- ماهی فراموش شده - علامت شناخت خضر ۱۳۴
- علامت شناسائی خضر ۱۳۴
- علم خاصی از نزد خدا! ۱۳۵
- ولایت و نبوت ۱۳۵
- دانشی از جانب خدا ۱۳۶
- چگونه موسی درخواست علم می کند؟ ۱۳۶
- اصرار موسی برای دریافت دانش ۱۳۷
- ادب موسی در آموزش ۱۳۸
- اولین درس خضر "ع" ۱۳۹
- دومین درس خضر "ع" ۱۴۰
- سومین درس خضر "ع" ۱۴۲
- شرح واقعیت های نهفته در اعمال خضر ۱۴۳
- ۱- دلیل شکستن کشتی ۱۴۳

- ۱۴۳..... ۲- دلیل کشتن کودک صغیر
- ۱۴۴..... ۳- دلیل تعمیر دیوار
- ۱۴۵..... چگونگی تأثیر صالح بودن پدر در نسل او
- ۱۴۵..... علل پنهانی حوادث
- ۱۴۶..... خضر که بود؟

فصل دوم: شعیب پیامبر ۱۴۸

- ۱۴۸..... و نابودی اهل مدین و آیکه
- ۱۴۸..... تاریخ دعوت شعیب، خطیب الانبیاء
- ۱۵۰..... وظیفه رسالت رسول
- ۱۵۱..... مجادله قوم با شعیب
- ۱۵۲..... پاسخ شعیب "ع" به قوم خود
- ۱۵۳..... تهدید برای نزول عذاب
- ۱۵۳..... آخرین تلاش های عنادآمیز قوم شعیب
- ۱۵۴..... آخرین هشدارهای شعیب قبل از نابودی قوم
- ۱۵۴..... نوع عذاب قوم شعیب "ع"
- ۱۵۵..... خلاصه تاریخ زندگانی شعیب در قرآن
- ۱۵۶..... شخصیت معنوی شعیب "ع"
- ۱۵۷..... ذکر شعیب در تورات
- ۱۵۷..... قوم "آیکه" و ابرآتشبار
- ۱۵۸..... طرز تبلیغات شعیب "ع"
- ۱۶۱..... دعا و نفرین شعیب "ع"

فصل سوم: سایر چهره های تاریخی عصر موسی ۱۶۳

- ۱۶۳..... هارون، برادر موسی و پیامبری او
- ۱۶۵..... آسیه، همسر فرعون - چهره برجسته تاریخ زن
- ۱۶۷..... شهادت آسیه به دست فرعون
- ۱۶۸..... قارون، دانشمند یهودی ثروتمندی که به قعرزمین فرورفت!
- ۱۶۹..... غرور قارون
- ۱۷۰..... نابودی قارون

۱۷۲..... بلعم باعورا، دانشمندی گمراه از بنی اسرائیل

۱۷۴..... فهرست کتابهای ۷۸ جلدی معارف قرآن در المیزان

مقدمه مؤلف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِیْمٌ فِی كِتَابٍ مَّكْتُونٍ لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ
این قرآنی است کریم! در کتابی مکتوب! که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

معارف قرآن در المیزان

تفسیر موضوعی المیزان

این کتاب به منزله يك «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است، که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع، طبقه‌بندی شده است.

اهمیت کتاب

- «... تو تهران تو کتابخونه پیدا کردم، صد صفحه اش رو خوندم، ولی مشهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سنگین قرآن رو برداشته بود تفسیر علامه رو آورده بود. حیف شد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین!...»

در سایت گودریذ: www.goodreads.com/book/show/8553126 که در آن از همه جای دنیا افراد علاقمند به کتاب می توانند بهترین کتابهایی را که خوانده اند معرفی کنند، آقای محمد رضا ملائی از شهر مقدس مشهد مشخصاتی از جلد اول «معارف قرآن در المیزان» را همراه با کتابهای مورد علاقه اش به نحو بالا معرفی کرده است.

در حال حاضر تعداد زیادی از سایت های اینترنتی و کتابخانه های دیجیتال قسمت زیادی از این ۷۷ جلد را در سایت های خود قرار داده اند، و همچنین برخی اساتید دانشگاه ها آنها را به عنوان کتاب مرجع به دانشجویان خود معرفی کرده اند.

هدف از موضوعی کردن المیزان

آیات شریفه قرآن کریم موضوعاتی مانند اصول دین، فروع دین، قوانین و احکام شرع مقدس اسلام، اخلاقیات، اصول زندگی و اصول حکومت را شامل هستند و همچنین مطالبی درباره آفرینش عالم، آسمان ها، زمین، زندگی

اخروی، بهشت، دوزخ و امثال آنها، و نیز درباره سرمنزل نهائی انسان و بازگشتش به ملاقات پروردگار را در بر دارند.

این موضوعات و احکام در آیات مقدس قرآن در مدت بیست و سه سال نبوت پیامبر گرامی خدا در انواع شرایط زمان و مکان و البته بدون طبقه بندی موضوعی، نازل شده است. واضح است تفاسیر قرآن کریم از جمله تفسیر گرانمایه المیزان هم با مراعات همان ترتیب اولیه به شرح و تفسیر پرداخته اند، که اهمیت این روش در مورد یک کتاب هدایت آسمانی بر همه روشن است.

برای سهولت مراجعه و مطالعه خلاصه مطالب این تفاسیر نیاز بود آنها به ترتیب موضوع طبقه بندی شوند، لذا کتاب های معارف قرآن در المیزان برای همین منظور تالیف یافتند.

(ضمنا تذکر این نکته را ضروری می دانم که از شروع کتابها تا پایان تاریخ ادیان از مجلدات چهل جلدی ترجمه فارسی استفاده شده بقیه مطالب از چاپ ۲۰ جلدی، لطفا در صورت لزوم مراجعه تطبیقی با اصل المیزان شماره آیات هم در نظر گرفته شود.)

ترجمه انگلیسی تفسیر موضوعی شده

بعد از اتمام تالیف کتابهای معارف قرآن در المیزان به زبان فارسی مولف با کمک خدای سبحان اقدام به **ترجمه کامل** آنها نمود که در حال حاضر ۳۱ جلد بشرح زیر آماده شده و به همراه کتابهای فارسی در سایت زیر قرار گرفته است. برای جستجوی کتابها می توانید در اینترنت و موبایل با عنوان:

جستجو نمایید. " www.Almizanref.ir " معارف قرآن در المیزان" و یا "

اسامی کتابها با ترجمه کامل انگلیسی:

BOOK 1 - INTRODUCING GOD, HIS COMMAND AND HIS CREATION,

BOOK 2 - DEVISING, PREDESTINATION, AND DESTINY

BOOK 3 - DIVINE DECREE AND DIVINE TRADITIONS

BOOK 4 - START AND END OF THE UNIVERSE

BOOK 5 - CREATION SYSTEM

BOOK 6 - ANGELS

BOOK 7 - JINN AND SATAN

BOOK 8 - CREATION OF MANKIND

BOOK 9 - SOUL AND LIFE

BOOK 10 - PERCEPTUAL, EMOTIONAL, AND INTELLECTUAL SYSTEM OF HUMAN

BOOK 11 - HUMAN SELF AND LOVE

BOOK 12 - HEART, WISDOM, KNOWLEDGE, AND SPEECH

BOOK 13 - HUMAN SPIRITUAL DEVELOPMENT AND CORRECTIVE MOTION

BOOK 14 - SECRET OF SRVITUDE

BOOK 15 - HUMAN REQUESTS AND PRAYERS

BOOK 16 - GENERAL HISTORY OF RELIGIONS

BOOK 17 - EARLY NATIONS AND EARLY PROPHETS

BOOK 18 - ABRAHAM, FOUNDER OF UPRIGHT RELIGIO

BOOK 19 - CHILDREN OF ISHMAEL - FRIST DYNASTY OF ABRAHAM SONS

BOOK 20 - PROPHET LUT (AS) MESSENGER TO OVERTHROWN CITIES

BOOK 21 - CHILDREN OF ISRAEL- Second Dynasty of Abraham Sons

BOOK 22 - JACOB AND JOSEPH

BOOK 23 - LIFE OF MOSES (AS)

BOOK 24 - CHILDREN OF ISRAEL UNDER MOSES' LEADERSHIP (Present Volume)

BOOK 25 – LONG HISTORY OF JEWISH VIOLATION

BOOK 29 - MUHAMMAD, Last Messenger of Allah

BOOK 31 - SPECIFICATIONS OF HOLY QURAN - Revelation, Collection, Interpretation

BOOK 3 - ISLAMIC FAMILY LIFE

BOOK 38 - ISLAMIC SOCIETY

BOOK 42 - BASIS OF ISLAMIC ETHICS

BOOK 54 - PARADISE

BOOK 56 - MEETING WITH GOD

ضمناً مجلدات مزبور را در وبسایت‌های زیر نیز می‌توانید جستجو کنید:

www.almizanref.ir

<https://library.tebyan.net/fa/170080/...>

www.ghbook.ir/index.php?option=com_dbook&task...

www.tafsirejavan.com/index.php/.../

<https://sites.google.com/site/almizanclassified>

<https://sites.google.com/site/almizanrefrence>

در پایان شکرگزار پروردگار مهربان عالم هستم که این لطف و عنایت را بر این بنده ارزانی فرمود که از ۴۱ سالگی عمر اعطائی اش تا سن ۸۶ سالگی اعطائی امروز بر تهیه و تالیف این مجلدات همت گمارم و برای مجلدات آتی نیز همچنان پروردگاری می فرماید... همه این نعمات را مرهون روح الهی علامه طباطبائی هستیم که خدایش چنان اعطا فرمود که توانست بر پهنه گیتی نور خدا را گسترده سازد و برود! با فاتحه ای بلکه جبران کنیم!

سید مهدی (حبیبی) امین

۱۰ آذرماه ۱۴۰۱

بخش اول

بنی اسرائیل بعد از فرعون

فصل اول

نعمت، و کفران؛

مستند: آیه ۹۳ سوره یونس

" وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأًا صِدْقٍ وَ... "

المیزان ج ۱۹ ص ۱۹۴

اسکان بنی اسرائیل در جایگاه صدق

« بنی اسرائیل را در جایگاه های صدق منزل دادیم، و به آنان روزی های پاکیزه بخشیدیم! »

عبارت " جایگاه صدق " دلالت دارد بر این که خدای سبحان به بنی اسرائیل منزلگاهی داده بود که همه منظور هائی که انسان از يك مسکن دارد، مثل خوبی آب و هوا، و زمین پربرکت و وفور نعمت و استقرار و آرامش، و چیزهای دیگر در آنجا یافت می شد.

این جایگاه نواحی بیت المقدس و شام بود که خدا بنی اسرائیل را در آنجا مسکن داد و آن نواحی را سرزمین مقدس و مبارک نامید.
قرآن مجید داستان ورود بنی اسرائیل را به این سرزمین نقل کرده است.

بعضی گفته اند مراد از این " جایگاه " مصر است که بنی اسرائیل وارد آن شده و خانه هائی اختیار کردند، ولی این مطلبی است که قرآن ذکر نکرده است، و علاوه اگر هم دوبار وارد مصر شده باشند، به طور مستمر در آنجا استقرار نیافتند، و لفظ آیه مساعد آن نیست که جایگاهی با این شأن و خصوصیت " جایگاه صدق " نامیده شود.

کفران و اختلاف در روزهای نخست

قرآن مجید سرانجام کار بنی اسرائیل را اختلاف و تفرقه در کلمه واحده و حق ذکر می کند، و می فرماید:

- ما نعمت را بر بنی اسرائیل تمام کردیم، و در جایگاه صدق و راستین جایگزینشان کردیم، و بعد از آن که مدتی طولانی در اسارت قبطیان و از روزی های پاکیزه محروم بودند، به آنان روزی پاکیزه دادیم، و ملت شان را به صورت ملتی واحد در آوردیم، و جمعیان را جمع کردیم، ولی - آنان کفران نعمت کردند، و در کلمه واحده ای که داشتند، تفرقه انداختند، و درباره حق دچار اختلاف شدند، و اختلافشان به عذر نادانی نبود، بلکه از روی علم اختلاف کردند، و خدا در مورد حقایقی که در آن اختلاف کردند، روز قیامت بین آنها حکم خواهد کرد!

مستند: آیه ۸۰ تا ۹۱ سوره طه " یَابْنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكَ مِنْ غَدُوكُمْ و...! "

المیزان ج ۲۷ ص ۲۸۷

رفاه بنی اسرائیل بعد از فرعون

پس از آن که فرعون در دریا غرق شد، و موسی بنی اسرائیل را به سلامت از نیل گذر داد، اتفاقاتی در تاریخ بنی اسرائیل رخ داده که خداوند به عنوان نعمت هائی که بر بنی اسرائیل داده و منت نهاده، از آن ها نام می برد. در این قسمت از قرآن کریم خدای تعالی جمله ای از منت های خود را بر بنی اسرائیل می شمارد، مانند این که از قبطیان نجاتشان داد، و در طرف راست طور میعاد برایشان معین کرد، و " مَنْ و سَلْوِي " برایشان نازل فرمود.

آنگاه این فصل را با نقل داستان سامری و گمراه کردنش مردم را به وسیله گوساله پرستی، خاتمه داده است.

و این تاریخچه متصل است به داستان میعاد در طور. البته منظور اصلی از این فصل بیان تعرض بنی اسرائیل است نسبت به غضب خدای تعالی، که با گوساله پرستی خود متعرض غضب الهی شدند، که در فصل بعدی ماجرا به تفصیل زیاد نقل شده است.

مستند: آیه ۸۰ تا ۸۲ سوره طه "و نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَ السَّلْوٰی" المیزان ج ۲۷ ص ۲۸۸

مائده های آسمانی

« ای بنی اسرائیل!
 به تحقیق از دشمنان نجاتتان دادیم،
 و طرف راست طور را با شما وعده گاه کردیم،
 و منّ و سلوی را به شما فرود آوردیم،
 از چیزهای پاکیزه که روزی تان کرده ایم بخورید،
 و در مورد آن طغیان مکنید، که
 غضب من به شما می رسد!

هرکه غضب من به او درآید سقوط کرده است.
 و من آمرزگار همه آن کسانم که توبه آورده،
 و ایمان آورده، و کار شایسته کرده،
 و بر هدایت استوار بوده اند! »

خداوند آغاز منت های خود را با یادآوری دشمن قهار بنی اسرائیل و چگونگی غرق کردن او شروع می کند، و بنی اسرائیل را به نجاتشان از شر فرعون بعد از سالها محنت، توجه می دهد.

سپس به میعادی که در جانب راست طور با موسی "ع" داشت اشاره می کند، که مراد به این مواعد، همان مواعدی است که قرار بود موسی سی روز در میقات بماند تا تورات را دریافت کند.

آنگاه مطلبی خلاصه راجع به نزول منّ و سلوی دارد و می فرماید:
 « از چیزهای پاکیزه که روزی تان کرده ایم بخورید،
 و در مورد آن طغیان مکنید! »

طغیان در خوردن به این معناست که نعمت خدای سبحان کفران شود، و شکرش به جای نیاید، همچنانکه بنی اسرائیل به جا نیاوردند، و گفتند:

« اي موسي ما نمي توانيم با يك نوع غذا بسازيم،
از پروردگارت درخواست كن برايمان از روئيدني هاي زمين،
از سبزي ها و خيارها و سير و عدس و پياز بروياند ! »

خداوند متعال نتيجه چنين طغياني را لازمه آمدن غضب الهي بر آنان مي شمارد و تهديد مي كند كه هر كه غضب الهي متوجه او شود، سقوط مي كند، و اين سقوط به هلاكت تفسير شده است.

آنگاه بعد از اين تهديد راه رستگاري را مي نماياند و مي فرمايد:

« من بسيار آمرزنده هستم!
براي كسي كه از معصيت خدا برگردد! »

برگشتن از معصيت خدای تعالی به اطاعت او، توبه است. برگشتن از شرك به توحيد نيز، توبه است. ايمان هم همچنان كه به خدا ايمان است، به آيات خدا كه انبياء و رسل او، و يا احكامي است كه ايشان آورده اند، نيز ايمان است.

بني اسرائيل همچنانكه آلوده به گناهان و فاسق بودند، همچنين آلوده به شرك، مثلاً پرستش گوساله بودند.

از صريح عموم داستان هاي بني اسرائيل كه قرآن كريم آنها را نقل کرده است، بر مي آيد كه بني اسرائيل با اين كه ايمان به خدای سبحان داشتند، و رسالت موسي و هارون "ع" را تصديق کرده بودند، ولي درباره " ولايت " آن دو بزرگوار متوقف بوده اند، يا نظير متوقف، و شايد همين توقف آنها باعث بوده كه در آيات مورد بحث بعد از نهي بني اسرائيل از طغيان، و تخويف آنان از غضب الهي، فرموده است: - و من آمرزگار همه آن كسانم كه توبه آورده، و ايمان آورده، و كار شايسته کرده، و بر هدايت استوار بوده اند!

خلاصه بدان جهت بوده كه قيد " بر هدايت استوار بودن " را بر ايمان به خدا و عمل صالح اضافه کرده است.

پس مراد به " اهداء " در آيه شريفه همان شرطي است كه ساير آيات قرآني نيز بدان راهنمائي فرموده، و آن عبارت است از پيروي پيغمبر در امر دين و دنيا، و به عبارت ديگر اهداء به ولايت رسول خدا پيامبرگرامي اسلام "ص" است.

مستند: آیه ۵۰ تا ۶۱ سوره بقره "وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ ... " المیزان ج ۱ ص ۳۴۹

بنی اسرائیل، و فهرستی از نعمتها و کفرانها

خدای متعال نعمت های داده شده به بنی اسرائیل را در قرآن کریم چنین شرح می دهد:

- ۱- « و چون از فرعونیان نجاتتان دادیم،
که بدترین شکنجه ها را به شما می دادند،
پسران تان را سر می بریدند،
زنان تان را زنده نگه می داشتند،
و در این کارها بلای بزرگ از پروردگار شما بود! »
- ۲- « و چون دریا را برای شما شکافتیم و نجاتتان دادیم،
و فرعونیان را در جلو چشم شما غرق کردیم! »
- ۳- « و چون با موسی چهل شبه وعده کردیم،
و پس از او گوساله پرستیدید، و ستمکار بودید.
آنگاه از شما درگذشتیم، شاید سپاس دارید،
و آن کتاب و فرقان به موسی دادیم، شاید هدایت یابید! »
- ۴- « و چون موسی به قوم خود گفت:
ای قوم! شما با گوساله پرستی به خود ستم کردید،
پس به سوی خالق خود باز آئید،
و یکدیگر را بکشید،
که این نزد خالقتان برای شما بهتر است،
پس خدا بر شما ببخشد، که او بخشنده و رحیم است! »
- ۵- « و چون گفتید:
ای موسی تورا باور نکنیم تا خدا را آشکارا ببینیم!

در نتیجه صاعقه شما را بگرفت، در حالی که خود شما تماشا می کردید،

آنگاه شما را از پس مرگتان زنده کردیم، شاید سپاس دارید! «

۶- « و ابر را سایه بان شما کردیم،

مرغ بریان و ترنجبین (منّ و سلوی) برای شما فرستادیم،
و گفتیم: از چیزهای پاکیزه که روزی تان کرده ایم بخورید.
آنان به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم کردند! «

۷- « و چون گفتیم:

به این شهر درآئید،
و از هر جای آن خواستید به فراوانی بخورید،
و از این در سجده کنان درون شوید،
و بگوئید: گناهان ما فروریز! تا من گناهان شما را بیامرم،
و ما نیکوکاران را فزونی بخشیم.
ولی کسانی که ستم کردند، سخنی جز آنچه دستور داشتند، گفتند.
و آنها که ستم کردند، به خاطر کارهای ناروا که همی کردند از آسمان
عذابی نازل کردیم. «

۸- « و چون موسی برای قوم خویش آب خواست،

گفتیم: عصای خود به این سنگ بزن!
تا دوازده چشمه از آن بشکافد،
که هر گروهی آبخور خویش بدانست.
روزی خدا را بخورید و بنوشید،
ولی در زمین به تبهکاری سر مکشید! «

۹- « و چون گفتید:

ای موسی! ما به یک خوراک نمی توانیم بسازیم!
پروردگار خویش را بخوان،
تا از آنچه زمین همی رویاند - از سبزی، خیار، گندم، عدس و پیاز -
برای ما بیرون آورد.

گفت: چگونه پست تر را با بهتر عوض می کنید؟
به مصر فرود آئید،
تا این چیزها که خواستید بیابید...

و ذلت و مسکنت بر آنان مقرر گردید!
و به غضب خدا مبتلا شدند،
زیرا آیه های خدا را انکار همی کردند،
و پیامبران را به ناحق می کشتند،
و این نبود جز این که نافرمان شده و تعدی سرگرفته بودند! «

مستند: آیه ۵۷ سوره بقره "و ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى"
المیزان ج ۱ ص ۳۵۵

نزول مائده آسمانی و جوشش چشمه ها

روایات اسلامی شرح نزول مائده آسمانی برای بنی اسرائیل را چنین نقل می کنند:

" وقتی موسی بنی اسرائیل را از دریا عبور داد،
در بیابانی وارد شدند، به موسی گفتند:

- ای موسی، تو ما را در این بیابان خواهی کشت!
برای این که ما را از آبادی به بیابانی آورده ای،
که نه سایه است، نه درختی، نه آبی...!

روزها، ابری از کرانه افق برمی خاست،
و بر بالای سر آنان می ایستاد و سایه می انداخت،
تا گرمای آفتاب ناراحتشان نکند.

و در شب، " مَنْ - ترنجبین" بر آنها نازل می شد،
و روی گیاهان و بوته ها و سنگها می نشست،
و ایشان می خوردند.

و آخر شب، " سلوی- مرغ بریان" بر آنها نازل می شد،

و داخل سفره هایشان می افتاد،
و چون می خوردند و سیر می شدند، و دنبالش آب می نوشیدند،
آن مرغ ها دوباره پرواز می کردند، و می رفتند...

و سنگی با موسی بود،
که همه روزه آن را در وسط لشکر می گذاشت،
و آنگاه با عصای خود به آن می زد،
دوازده چشمه از آن می جوشید،
و هر چشمه به طرف تیره ای از بنی اسرائیل،
که دوازده تیره بودند،
روان می شد! " (نقل از معصوم "ع" در تفسیر قمی)

مستند: آیه ۱۳۸ تا ۱۵۴ سوره اعراف "و جَاوَزْنَا بَيْنِي اِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَاتَّوَأُ عَلِي قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلِي
أَصْنَامٍ " المیزان ج ۶ ص ۷۳

اولین تخلف بنی اسرائیل بعد از نجات

در این آیات، قرآن مجید پاره ای از حوادثی را که بعد از خلاصی بنی اسرائیل از اسارت فرعونیان و عبور از دریا پیش آمده، نقل می کند، و تخلفاتی را که از دستور پیامبرشان به دلیل روحیه و جریان فکری خاص خود، نمودند، بیان می فرماید:

درخواست بت برای پرستش

« و پسران اسرائیل را از دریا گذرانیم،
و بر قومی گذشتند که بتان خویش را پرستش می کردند. گفتند:
ای موسی! برای ما نیز خدائی بساز،
چنانکه ایشان خدائی دارند !!! »

بنی اسرائیل بلافاصله بعد از نجات از فرعونیان و عبور از دریا، اولین حرکت فکری که از خودشان بروز دادند این بود که با دیدن قومی بت پرست از موسی درخواست کردند برای ایشان نیز بتی بسازد که آن را بپرستند!

يك تحليل تاريخي لازم است تا اين رفتار بني اسرائيل را توجيه كند. چه شد كه بعد از مشاهده آن همه معجزات، و بعد از نجاتشان به دست پيامبر الهي، از پيامبر الهي خواستند خدا را به شكل بت برایشان بسازد تا آنها پرستش كنند؟ اين امر در عين حال كه نشان از يك حركت فكري قومي است كه به تازگي از زير دست فرعون پرستان نجات يافته اند، مستلزم استبعاد شديدی است كه اهل توحيد از يك قوم موحد انتظار داشتند!!

ریشه يابی رفتار بني اسرائيل

در ریشه يابی رفتار فوق الذكر بايد سير تاريخي قوم بني اسرائيل را بررسی کرد:

بني اسرائيل بعد از جدشان ابراهيم عليه السلام به دين آن جناب باقی بودند، و از میان آنان اسحق و يعقوب و يوسف برگزیده شدند كه آنان را به آن دين يعني دين توحيد دعوت نمایند، و چنین اعلام کردند كه در دين توحيد جز خدای سبحان کسی يا چیزی نباید پرستش شود، و خدای سبحان را در اين باره شریکی نیست. او بزرگتر از اين است كه جسم يا جسمانی باشد و متشكل به اشكال، و محدود به حدود و اندازه گردد!

لكن از تاريخ بني اسرائيل بر مي آید كه آنان مردمانی مادي و حس گرا بوده اند، و در زندگی هیچ وقت از مسئله اصالت حس تجاوز نمی کردند، و اعتنائی به ماوراء حس نداشتند و اگر هم داشتند از باب تشریفات بود و اصالت حقیقی نداشت.

يهودي ها با داشتن چنین عقایدی سالهای دراز تحت اسارت قبطیان بودند كه رسمشان بت پرستی بود. آنها در عين اینکه تعصب ایلی و خانوادگی مجبورشان می کرد كه دين آباء و اجدادی خود را تا اندازه اي حفظ كنند، باری تحت تأثیر بت پرستی آنان نیز بودند. و اين تقريباً يك طبيعت برای ایشان شده بود و در روح آنها اثر عمیقی باقی گذاشته بود.

به همین جهت بیشتر يهودیان خدای تعالی را جز جسمی از اجسام تصور نمی کردند، بلکه به طوري كه از ظاهر تورات های امروزی بر مي آید، او را جوهر الوهي می پنداشتند كه از نظر شكل شبیه به انسان است!

هرچه موسی علیه السلام ایشان را به معارف دینی نزدیک و به حق آشنا می کرد، نتیجه اش تنها این می شد که صورت و شکل خدا را در ذهن خود تغییر دهند.

به همین دلیل وقتی در مسیر راه به قومی برخوردند که دارای بت هائی بودند و آنها را می پرستیدند، عمل ایشان را پسندیده یافتند و آرزو کردند که ایشان هم چنین بت هائی می داشتند، لذا از موسی تقاضا کردند برای ایشان نیز بت هائی درست کند همچنانکه آن قوم برای خود درست کرده بودند!

کوشش موسی جهت تغییر ذهنیت بنی اسرائیل

موسی علیه السلام چاره ای جز این ندید که بیان توحید خدای سبحان را تا افق فهم ناقص و قاصر ایشان تنزل دهد، و نخست بر جهلی که آنان به مقام پروردگار خود داشتند، و با این که بطلان روش بت پرستی روشن و واضح بود، چنین تقاضائی کردند، توبیخشان نمود. آنگاه پروردگارش را برای آنان تعریف و توصیف کرد، و خاطر نشان ساخت که خدای تعالی پرستش این بت ها را قبول ندارد و خداوند به هیچ شبیه و مثالی تشبیه نمی شود!

« موسی گفت: شما قومی جهالت پیشه هستید!

روش این گروه بت پرست نابود شدنی است، و اعمالی که می کرده اند باطل است،
موسی گفت:

چگونه برای شما غیر از خدای یگانه که بر اهل زمانه برتری تان داده،
خدائی دیگر بجویم؟

یاد آرید که شما را از فرعونیان نجات دادیم، که شما را به سختی عذاب می کردند، پسرانتان را می کشتند و زنان تان را زنده نگه می داشتند،
دراین از پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود! »

موسی علیه السلام در این جملات، پروردگار ایشان را برایشان تعریف و توصیف می کند، و در آن حکم و قاعده ای کلی تأسیس می کند و می فرماید:

- به طور کلی هر معبودی که من برای شما قرار دهم و یا به فرض محال
برایتان بسازم، آن معبود غیر از خدای سبحان خواهد بود، و آن کسی

نخواهد بود که عبادتش بر شما واجب و جایز باشد، زیرا آنچه که بر شما واجب است این است که خدای تعالی را که پروردگار شماست به صفت ربوبیتش که شما را بر عالمیان برتری داده، عبادت کنید!

منظور موسی از این بیان گوئی جواب قومی است که گفته باشند: ما چطور خدایی را پرستیم که نه او را می بینیم، و نه به او راهی می یابیم؟ زیرا جواب موسی این را می رساند که: شما او را به صفاتی که از او سراغ دارید، پرستید، و آن صفت این است که او شما را با آیات باهره و معجزات روشن و دین حقی که برایتان فرستاده، و همچنین با نجات دادن از چنگ فرعون و عمل او، بر عالمیان برتری داده است!

این استدلال، حقیقت را برای ذهن هائی که قوه تعقل شان ضعیف است، به طور صریح و روشن جلوه می دهد. آیه شریفه در عین کوتاه بودن لطیف ترین بیان و کوتاهترین برهان را متضمن است!

فصل دوم

کوساله پرستی

مستند: آیه ۸۳ تا ۹۱ سوره طه " وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى...! " المیزان ج ۲۷ ص ۲۹۳

خبر کوساله پرستی در میقات

« ای موسی! برای چه با شتاب از قوم خود جلو افتادی؟

گفت: اینک آنها دنبال منند!

و من که به شتاب آدم بدین جهت بود که تو ای پروردگار، خوشنود

شوی!

گفت: ما از پی تو قومت را امتحان کردیم،

و سامری گمراهشان کرد! »

این آیه حکایت از گفتگویی است که میان خدای سبحان و موسی "ع" در میعاد طور واقع شده است، و آن وقتی است که تورات در طور نازل می شد.

ظاهر سیاق آیه می رساند که پرسش خدای تعالی پرسش از علت جلو افتادن موسی از بنی اسرائیل در رفتن به طور است، گویا جا داشت موسی بایستد تا قوم خود را هم همراه ببرد، و باهم بروند، چرا او عجله کرد و جلو افتاد؟

در پاسخ عرضه داشت:

- قوم من این است دارند دنبال من می آیند، و به زودی به من ملحق

می شوند،

و من برای رضای تو عجله کردم! علت عجله من تحصیل رضای تو بود!

ظاهراً مراد به قوم که فرمود دنبال سر موسی بودند، آن هفتاد نفری باشد که برای میقات پروردگارش انتخاب کرده بود، نه اینکه تمامی بنی اسرائیل را در طور حاضر کند و با همه آنان حرکت کند و این از خلیفه کردن هارون "ع" و سایر جهات داستان معلوم است.

و اما این که این سؤال خدای تعالی چه وقت صورت گرفته، آیا در ابتدای حضور موسی در میعاد طور بوده یا در اواخر آن؟ آیه شریفه با هر دو می سازد. چون سؤال از این که چرا عجله کردی غیر خود عجله است، که وصف مسیر و ملاقات است، و همین که احتمال می دهیم سؤال در ابتدای ورود موسی به طور نبوده باشد، این احتمال هم موجه می شود که با در نظر گرفتن اینکه گمراه شدن بنی اسرائیل به وسیله سامری به خاطر دیر کردن موسی بوده، در اواخر روزهای میقات موسی "ع" ابلاغ شده است.

خداوند سبحان موسی را مورد خطاب قرار داد که خیلی خاطر جمع مباش! ما بعد از آمدن تو آنها را آزمودیم و درست از امتحان در نیامدند، و گمراه شدند! از این که موسی اطمینان خود را از آمدن قوم از پشت سر اعلام کرد، فهمیده می شود که مردمش در آن هنگام که موسی از میان آنها بیرون آمده بود، وضع خوبی داشتند، و پیش آمدی که مایه دلواپسی موسی در غیبتش باشد، پیش نیامده بود، و او از ناحیه آنها خاطر جمع شده بود.

بازگشت موسی به میان قوم گوساله پرست!

موسی علیه السلام وقتی از میقات برگشت و گوساله پرستی قوم را دید سخت در خشم شد، و پس از چند جمله گفت:

- چرا وعده ای که دادید بعد از من نیکو جانشینی ام کنید تا من برگردم،
خلف کرده و عهد مرا شکستید!؟

صحنه بازگشت موسی را آیه شریفه چنین شرح می دهد:

« موسی به قوم خود بازگشت، در حالی که سخت خشمگین و اندوهناک بود، و شروع کرد به ملامت ایشان، که چنین کردند، و گفت:
- ای قوم ! مگر پروردگارتان وعده نیکو نداد؟ »

و آن این بود که تورات را برایشان نازل کند، که در آن حکم خداست، و عمل به آن مایه سعادت دنیا و آخرت ایشان است، و یا این بود که ایشان را از شر دشمن نجات داده و در زمین مکتبشان دهد، و به نعمت هائی بزرگ اختصاصشان بدهد.

« - آیا من دیر کردم ؟ »

مقصود از دیر شدن، دیر شدن مدت مفارقت موسی از ایشان است، به طوری که از برگشتن وی مأیوس شده و نظامشان مختل شده است.

« - و یا خواستید غضبی از پروردگارتان به شما برسد ! »

پس به این منظور با کفر به خدا راه طغیان پیش گرفتید، و بعد از ایمان به خدا به پرستش گوساله پرداختید؟ و وعده ای که به من دادید که بعد از رفتن نیکو جانشینی ام کنید، خلف کردید!

کیفیت ساختن گوساله

قوم موسی عذرخواهی و بهانه جوئی را آغاز کردند که - ما به اختیار خود تو را مخالفت و وعده ات را خلف نکردیم، بلکه ما اموال و ائقال و زیور آلات قوم را حمل می کردیم (چون خسته شدیم آن را انداختیم) و سامری برداشت و در کوره ریخت و با آن این گوساله را درست کرد.

با توجه به کلمه "اخراج" این کار پنهانی صورت گرفته و دور از چشم مردم بوده است. چون از معنی " اخراج " استفاده می شود که او گوساله را برایشان بیرون آورد. گوساله ای بی جان بود، و در آن هیچ اثری از آثار حیات نبود.

(از آیه بر می آید که در قضیه ساختن گوساله افراد دیگری هم همدست بوده اند.)

از گوساله صدائی شبیه گوساله در می آمد و سامری به آن ها گفته بود:

- این خدای شما و خدای موسی است!

سامری بعد از آن که به پروردگارش ایمان آورده بود او را فراموش کرد و عملی انجام داد که قوم را گمراه کرد.

خداوند متعال در ادامه آیه می فرماید:

« مگر نمی دیدید که گوساله سخنی به آنها باز نمی گوید،

و برای ایشان سود و زیانی ندارد! »

این آیه، پرستندگان گوساله را توبیخ می فرماید به این که چیزی را پرستیدند که می دیدند جوابگویی ایشان نیست، و دعایشان را مستجاب نمی کند، و مالک نفع و ضرری از ایشان نیست.

در آیه بعدی توبیخ را غلیظ تر می کند و آن این است که ایشان علاوه بر این که به احکام ضروری عقل خود و تذکرات آن متذکر نگشتند و از پرستش گوساله دست برنداشتند، به گفته هارون "ع" نیز اعتنا نکردند، که هارون قبلاً به آنها متذکر شده بود که این گوساله فتنه ای است که بدان مبتلا شده اند و پروردگار شما، خدای عزّ و جل است و واجب است او را که پیامبرشان است پیروی و اطاعت کنند، ولی سخن او را رد کردند و گفتند:

- این گوساله را می پرستیم تا آن که موسی نزد ما برگردد، تا ببینیم او درباره گوساله چه می گوید و چه دستور می دهد؟

مسئولیت هارون (ع) در برابر فتنه گاوپرستی یهود

هارون برادر موسی علیه السلام یکی از مسئولین سه گانه در این آزمایش و فتنه بود و موسی او را خلیفه خود در میان آنان کرده و سفارش کرده بود که:

- تو در میان قوم من جانشین من باش،

و اصلاح کن! و راه مفسدان را پیروی مکن!

موسی رو به برادرش کرده و می گوید:

- ای هارون! چه چیزی تو را واداشت که مرا پیروی نکنی؟
و از طریق من که جلوگیری قوم از ضلالت است،
و غیرت به خرج دادن در راه خداست، بازداشت؟
آیا دستور مرا عصیان کردی که گفته بودم:
- سبیل مفسدان را پیروی مکن؟

هارون در پاسخ با لحنی که دل موسی را به رحم آورد، عرض کرد:

- ای پسر مادرم!
ریش و سرم را مکش!
من بیم داشتم بگویی میان پسران اسرائیل تفرقه انداختی،
و رعایت گفتار مرا نکردی!

از این که هارون گفت "سر و ریش مرا مکش!" معلوم می شود که موسی "ع" از شدت غضب موی سر و ریش هارون را گرفت تا او را بزند، و او را چنین به طرف خود می کشید.

هارون بدین ترتیب به موسی فهمانید که اگر می خواستم از پرستش گوساله جلوگیری شوم و مقاومت کنم، هر چند به هر جا که خواست منجر شود، مرا جز عده ای مختصر اطاعت نمی کردند، و این باعث می شد بنی اسرائیل دو دسته شوند، یکی مؤمن و دیگری مشرک و نافرمان، و این دودستگی باعث می شد وحدت کلمه شان از بین برود، و اتفاق ظاهری و شکننده شان جای خود را به تفرقه و اختلاف بسپارد، و ای بسا کار به کشتار هم می کشید لذا به یاد سفارش تو افتادم که مرا دستور به اصلاح دادی! ترسیدم وقتی برگردی و دودستگی و تفرقه قوم را ببینی اعتراض کنی که چرا قول مرا رعایت نکردی و میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی؟

ماهیت گوساله سامری

موسی علیه السلام عذر هارون را پذیرفت و او را و خود را دعا کرد که:

« پروردگارا !

مرا و برادرم را بیمارز، و ما را مشمول رحمت خویش گردان!

که تو ارحم الراحمینی! »

آنگاه روی سخن متوجه سامری کرد که یکی از مسئولین سه گانه فتنه بود، و همو بود که این فتنه را به پا کرده و مردم را گمراه ساخته بود، و خطاب به او گفت:

« - چه کار بس بزرگی است که تو کردی؟ »

سامری اولاً باید پاسخ دهد که حقیقت این عملی که کرده چیست؟ و ثانیاً چه چیز او را وادار به این عمل کرد؟

سامری پاسخ اول را گذاشت و به سؤال دوم پاسخ داد که:

« تسویل نفسانی من مرا باعث شد به این که بکنم آنچه را که کردم! »

اما حقیقت این عمل و پاسخ سؤال نخست را در عبارتی چنین گنجانید:

« چیزی را که آنها ندیدند، بدیدم،

و از اثر رسول (یا جای پای جبرئیل) کفی برگرفتم،

و آن را در قالب گوساله انداختم،

که ضمیرم برای من چنین جلوه گر ساخت! »

(در هیچ جای قرآن کریم، نه در موارد نقل این داستان، و نه در هیچ موردی که ارتباطی با آن داشته باشد، بیانی که جمله نامبرده را توضیح دهد، نیست.)

موسی علیه السلام بعد از آنکه جرم سامری ثابت شد، مجازات او را با حکم به طرد او از میان اجتماع تعیین کرد. او را از این که با کسی تماس بگیرد، و یا کسی با او تماس بگیرد، ممنوع کرد، و قدغن فرمود که کسی نباید به او منزل دهد و یا با او همکلام شود، یا با او بنشیند، و به طور کلی آنچه از مظاهر اجتماع انسانی است از وی قدغن نمود، و این خود یکی از سخت ترین انواع شکنجه هاست!

موسی "ع" چنین مقرر کرد که سامری تا زنده است تنها و تک زندگی کند،
و فرمود:

« نصیب تو در زندگی این است که مرتب بگویی: دستم مزنیذ! »
و این تعبیر کنایه است از حسرت دائمی و تنهایی و وحشت بی سرانجام!
ادامه آیه از هلاکت وی و سرآمدی که خدای تعالی برایش معین و حتمی
کرده است خبر می دهد.

سوزانیدن گوساله

موسی "ع" فرمود:

« ای سامری! خدایت را که پیوسته به خدمتش کمر بسته بودی، بنگر!
که چگونه آن را می سوزانیم و به دریا می ریزیم!
و پراکنده می کنیم، پراکندگی کامل!

خدا شما فقط خدای یکتاست!

که جز او خدائی نیست،!

و علم او به همه چیز می رسد! »

(این آیات دلالت دارد بر اینکه سامری گوساله را برای آن ساخت که او
را معبود بگیرد و عبادتش کند.)

موسی علیه السلام در اینجا خطاب به سامری و همه بنی اسرائیل کرد و
گفت:

- خدای شما فقط خدای یکتاست که جز او خدائی نیست!

- إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ !

مستند: آیه ۱۵۰ تا ۱۵۴ سوره اعراف " وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا "

المیزان ج ۱۶ ص ۱۰۰

شرح جزئیات بازگشت موسی از میقات

قرآن مجید ماجرای مقابله موسی با گوساله پرستان را، و همچنین اتفاقاتی را که موقع بازگشت از میقات رخ داده، در آیات فوق چنین شرح می دهد:

« و چون موسی خشمناک و اندوهگین به قوم بازگشت، گفت:

- پس از من بد نیابت من کردید!

چرا از فرمان پروردگارتان پیشتر رفتید؟

آنگاه الواح را بینداخت،

و موهای سر برادر خویش را گرفت و به طرف خود کشید.

برادرش گفت:

- پسر مادرم! این گروه زبونم داشتند،

و نزدیک بود مرا بکشند،

شادمانی دشمنان بر من میسند،

و مرا با گروه ستمکاران همسنگ مگیر!

موسی گفت:

- پروردگارا! من و برادرم را بیامرز!

و ما را به رحمت خویش در آور!

که تو از همه رحیمان رحیم تری!

کسانی که گوساله پرستیدند به زودی خشم پروردگارشان با ذلتی در

زندگی این دنیا به آنها می رسد،

و دروغسازان را چنین سزا می دهیم! و کسانی که کارهای بد کرده و

پس از آن توبه آورده و مؤمن شده اند، پروردگار تو از پی آن آمرزگار

و رحیم است!

و همین که خشم موسی فرونشست،

الواح را برگرفت،

که مکتوب آن برای کسانی که از پروردگار خویش می ترسند، هدایت و

رحمتی بود! «

قرآن مجید در سوره طه عذرخواهی هارون را چنین نقل می کند:

- من ترسیدم بگویی تو در میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی،

و رعایت دستورات مرا نکردی!

از ظاهر آیات بر می آید که موسی علیه السلام همان مقدار که بر بنی اسرائیل غضب کرده بر هارون برادرش نیز کرده است، و معلوم می شود وی چنین پنداشته که هارون در مبارزه علیه بنی اسرائیل کوتاه آمده است، و همه جد و جهد خود را به کار نبرده و به نظر خود چنین صلاح دانسته است، با این که موسی موقع جدا شدن از قوم به هارون سفارش کرده بود و به طور مطلق گفته بود که «اصلاح کن! و راه مفسدان را پیروی مکن!»

گرفتن موی سر هارون و کشیدن آن بر اثر خیالی بود که موسی درباره هارون کرده بود، و مقدمه زدن او بود، و می خواست برادر خود را در يك امر ارشادی تأدیب کند ولی وقتی هارون جریان را شرح داد و موسی فهمید که وی بی تقصیر و معذور بوده است برای خودش و او دعا کرد و گفت: پروردگارا بر من و برادرم ببخش!

چگونگی اطلاع موسی از گوساله پرستی قوم

موسی "ع" قبل از مراجعت به سوی قوم، در همان میقات از جریان کار قومش خبردار بود، چون آیه شریفه می فرماید:

«وقتی موسی با خشم و اندوه به سوی قوم خود بازگشت،»

همچنین در آیه دیگری صریحاً می فرماید که خداوند در میقات جریان کار قوم موسی را به موسی خبر داد.

موضوع سؤال این است که چرا موسی در میقات عصبانی نشد ولی وقتی به سوی قوم بازگشت غضب کرد و الواح را بر زمین کوبید، و موی سر هارون را گرفت و کشید؟

جواب این است که اطلاع پیدا کردن به يك مطلب غیر از مشاهده و احساس آن است. غضب به صرف علم تحقق پیدا نمی کند وقتی صورت خارجی پیدا می کند که شخص مورد غضب در برابر انسان قرار گیرد.

مجازات گوساله پرستی بنی اسرائیل

« کسانی که گوساله پرستیدند به زودی غضبی از پروردگارشان به آنها می رسد و ذلتي در حیات دنیا...! »

در این آیه خدای تعالی بیان نکرده که غضب و ذلت حیات آنان چیست؟

احتمال دارد اشاره به حوادثی است که بعداً برایشان پیش آمد و آن حوادث این بود که گوساله معبودشان سوخت و زباله اش در آب دریا پراکنده گردید و سامری مطرود و جمعی از پیروانش کشته شدند، و یا اشاره به کشتار دسته جمعی و از بین رفتن و اسارت آنان باشد.

البته، قرآن اضافه می فرماید که این غضب و ذلت در زندگی دنیا اختصاص به قوم موسی "ع" ندارد، و بلکه سنتی است که خداوند آن را در حق هر ملتی که به خدا افترا ببندند، جاری می سازد!

و همچنین قرآن می فرماید که توبه اگر به معنای واقعی و حقیقی برای کسی دست بدهد، حتی اگر برای گوساله پرستان هم دست بدهد، خداوند آن را می پذیرد، و مانعی برای قبول شدنش نیست.

مستند: آیه ۱۴۸ سوره اعراف " وَ اتَّخَذَ قَوْمٌ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ ... " المیزان ج ۶ ص ۹۷

پشیمانی بنی اسرائیل

بعد از رفتن موسی علیه السلام به میقات پروردگار خویش، بنی اسرائیل از دیر آمدنش به تنگ آمدند و " سامری " از ناشکیبی ایشان سوء استفاده نمود و ایشان را بفریفت.

به این طریق که زینت آلات ایشان را بگرفت و از آن مجسمه گوساله ای ریخت که مانند سایر گوساله ها صدا می کرد، و آن را معبود ایشان خواند و گفت:

- این است اله شما و موسی!

بنی اسرائیل هم گفته او را پذیرفتند و در برابر آن به سجده درآمدند و آن

را معبود خود پنداشتند.

قرآن مجید در آیه بعدی این قوم را مذمت می کند به این که چطور يك مطلب روشن و واضح را که عقل هرکس در اولین دقیقه توجهش آن را درک می کند، درک نکردند و هیچ به خود نگفتند:

- اگر این گوساله خدای ما بود لابد و لاجرم با ما حرفی می زد،
و ما را به راه راست هدایت می کرد؟

وقتی بنی اسرائیل به خود آمدند و فهمیدند که چه عملی کرده اند و به دست آوردند که در این عمل گمراه بوده اند، گفتند:

- اگر پروردگاران به ما رحم نیاورد و ما را نیامرزد از زیانکاران خواهیم

بود!

مستند: آیه ۵۴ سوره بقره " ... فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ...! "

المیزان ج ۱ ص ۳۴۹

کشتارگروهی بنی اسرائیل به عنوان توبه آنها

کشتار جمعی بنی اسرائیل به دستور موسی "ع" را قرآن مجید چنین حکایت می فرماید:

« و موسی به قوم خود گفت:

- ای قوم! شما با گوساله پرستی به خود ستم کردید،

پس به سوی خالق خود توبه آورید!

و یکدیگر را بکشید!

که این نزد خالقان برای شما بهتر است!

پس خدا بر شما ببخشد،

که او بخشنده و رحیم است! »

گناه ها و تعدی هائی که به شرح آیات سوره بقره از بنی اسرائیل سرزده، همه آنها به همه بنی اسرائیل نسبت داده شده است، با اینکه می دانیم آن گناهان از بعضی از ایشان سرزده است، و این برای آن است که بنی اسرائیل جامعه ای بودند، که قومیت در آنها شدید بود، و چون یکتا بودند، و در نتیجه اگر عملی از

بعضی سر می زد، همه بدان راضی می شدند، و عمل بعضی را به همه نسبت می دادند، وگرنه همه بنی اسرائیل که گوساله پرستیدند، و همه آنان پیغمبران خدا را نکشتند، و همچنین سایر گناهان را که همگی مرتکب نشدند.

بنابراین، جمله « خودتان را بکشید! » هم قطعاً خطاب به همه نیست، بلکه منظور آنهایی هستند که گوساله پرستیدند.

جمله « پس خدا بر شما ببخشد، » دلالت دارد بر این که بعد از آن کشتار، توبه شان قبول شده است. و در روایات هم آمده که توبه ایشان قبل از کشته شدن همه مجرمین نازل شد.

از اینجا می فهمیم که امر به یکدیگرکشی، امری امتحانی بوده، مانند امر به کشتن اسماعیل به وسیله پدرش ابراهیم "ع" که قبل از کشته شدن اسماعیل خطاب آمد که ای ابراهیم دستوری را که در خواب گرفته بودی، انجام دادی!

در داستان موسی "ع" نیز آن جناب فرمان داده بود که:

- به سوی پروردگارتان توبه ببرید، و یکدیگر را بکشید،

که این در نزد خالق شما، برایتان بهتر است!

خدای سبحان نیز همین فرمان او را امضا کرد، و کشتن بعض را کشتن

کل به حساب آورد، و توبه را بر آنان نازل فرمود- فَتَابَ عَلَيْنَا!

مستند: آیه ۵۴ سوره بقره و بحث روایتی " ... فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ...! "

المیزان ج ۱ ص ۳۵۴

شرحی بر مجازات کشتار دسته جمعی

بنی اسرائیل در غیاب موسی "ع" که چهل شب به میقات خدا برای دریافت الواح رفته بود، گوساله پرستیدند، و پس از بازگشت موسی از میقات دستور یافتند به عنوان توبه همدیگر را بکشند....

در روایات اسلامی جریان کشتار مزبور چنین نقل شده است:

" بنی اسرائیل از موسی "ع" پرسیدند: توبه ما چیست؟

فرمود: - به جان هم بیفتید، و یکدیگر را بکشید!

پس، بني اسرائيل کاردها را برداشتند، برادر برادر را، و پدر فرزند خود را بکشت، و باکي نکرد که از این که چه کسي در جلو کاردش مي آید، تا هفتاد هزار نفر کشته شد.

پس خدای تعالی به موسی وحی فرمود:

- به ایشان دستور ده تا دست از کشتار بردارند،

که خدا هم کشته ها را آمرزید،

و هم از زنده ها درگذشت. " (نقل از علي عليه السلام در درمنثور)

داستان گاو بنی اسرائیل

مستند: آیه ۶۷ تا ۷۴ سوره بقره " ...إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَهُ !... " المیزان ج ۱ ص ۳۶۸

داستان گاو بنی اسرائیل

قرآن کریم، جریان قتلی را که در زمان حیات موسی علیه السلام در بنی اسرائیل اتفاق افتاده بود، در آیات فوق شرح می دهد، که چگونه موسی "ع" به دستور خدا از بنی اسرائیل می خواهد گاوی را بکشند تا او پاره ای از آن را به جسد مقتول بزند و مقتول زنده شود و قاتل خود را معرفی کند...
بنی اسرائیل با آوردن بهانه هائی نمی خواهند به دستور موسی "ع" عمل کنند، ولی بالاخره مجبور به کشتن گاو می شوند:

« و چون موسی به قوم خویش گفت:

خدا به شما فرمان می دهد که گاوی را سر ببرید!

گفتند: مگر ما را دست انداخته ای؟

گفت: از نادان بودن به خدا پناه می برم!

گفتند: برای ما پروردگار خویش را بخوان، تا به ما روشن کند که این گاو چگونه گاوی است؟

گفت: خدا می فرماید که گاوی است نه سالخورده، نه خردسال، بلکه میان

این دو حال.

پس آنچه را فرمان یافته اید، بکار بندید!

گفتند: برای ما پروردگار خویش بخوان، تا به ما روشن کند که این گاو چه رنگی باید باشد؟

گفت: خدا می فرماید: گاوی است به رنگ زرد زرین، که بینندگان را فرح می بخشد.

گفتند: برای ما پروردگار خویش را بخوان، تا به ما روشن کند که این چه نوع گاوی باید باشد که گاوان چنین به ما مشتبه شده اند، و اگر خدا بخواهد هدایت می شویم!

گفت: خدا می فرماید: آن گاوی است نه رام که زمین شخم زند و کشت آب دهد، بلکه از کار برکنار است، و نشاندار نیست!

گفتند: حالا حق مطلب را ادا کردی!

پس گاو را سر بریدند، در حالی که هنوز می خواستند این کار را نکنند! و چون کسی را کشته بودید و درباره او کشمکش می کردید، و خدا آنچه را نهان می داشتید، آشکار کرد!

گفتیم:

پاره ای از گاو را به مقتول بزنید، خدا مردگان را چنین زنده می کند، و نشانه های قدرت خویش به شما می نمایاند شاید تعقل کنید! از پس این جریان دل‌هایتان سخت شد، که چون سنگ یا سخت تر بود، که بعضی از سنگها، جوی ها از آنها بشکافند، بعضی از آنها دوپاره شوند و آب از آنها بیرون آید، و بعضی از آنها از ترس خدا فرو افتند، و خدا از آنچه می کنید غافل نیست! «

تحلیلی بر داستان گاو بنی اسرائیل

به طوری که گفتیم آیات فوق راجع به داستان "بقره" یا گاو بنی اسرائیل است و به خاطر همین قصه بود که سوره مورد بحث در قرآن مجید به همین نام "سوره بقره" نامیده شده است.

طرز بیان قرآن مجید از این داستان عجیب است، برای این که قسمت های مختلف داستان از یکدیگر جدا شده است. در آغاز داستان، خطاب را متوجه

رسول خدا "ص" می کند و آنگاه در ذیل داستان خطاب را متوجه بنی اسرائیل کرده و می فرماید - **و چون کسی را کشتید و درباره قاتلش اختلاف کردید!**

قبل از این آیات، خطاب همه متوجه بنی اسرائیل بود، ولی در آغاز این آیات بنی اسرائیل غایب فرض شد، و در وسط باز بنی اسرائیل مخاطب قرار می گیرد. در اول آیه خطاب به رسول گرامی اسلام "ص" می شود زیرا به منزله مقدمه ای است که بعداً مطلب را توضیح می دهد، و یهودیان عصر نزول قرآن را متوجه آن داستان می سازد.

خطاب های بعدی به بنی اسرائیل از نظر اسلوب کلام، دلالت دارد بر موضوع "بی ادبی بنی اسرائیل" که پیغمبر خود را اذیت می کردند، و به او نسبت دادند که "ما را مسخره می کنی؟" و با آن توضیح خواستن های بیجای خود که پرسیدند: "گاو می گوئی چه طور گاو باشد؟" به او امر الهی و بیانات انبیاء نسبت ابهام دادند، و طوری سخن گفتند که از سرپای سخنانشان توهین و استخفاف به مقام والای ربوبیت استشمام می شود!!

چند نوبت به موسی "ع" گفتند: "برو به پروردگارت بگو!"

به نظر می رسد که پروردگار حضرت موسی را پروردگار خود نمی دانستند. و به این هم اکتفا نکردند بار دیگر همین بی ادبی را تکرار کردند و گفتند: "از پروردگارت بخواه تا رنگ گاو را برای ما روشن کند؟" باز به این اکتفا نکردند و بار سوم گفتند: "از پروردگارت بخواه این گاو را برای ما مشخص کند که گاو بر ما مشتبه شده است!"

به طوری که ملاحظه می شود این بی ادبان حتی يك بار نگفتند:

"از پروردگارت بخواه!"

و مکرر گفتند: "قضیه گاو برای ما مشتبه شده!" و با این بی ادبی خود نسبت گنجی و تشابه به بیان خدا دادند!

علاوه بر همه آن بی ادبی ها، و مهم تر از همه آنها اینکه گفتند:

"جنس گاو برای ما مشتبه شده!"

و نگفتند که آن گاو مخصوص که باید به وسیله زدن دم آن به کشته بنی اسرائیل او را زنده کنی، برای ما مشتبه شده است. گویا خواسته اند بگویند: همه گاوها که خاصیت مرده زنده کردن ندارند و این خاصیت مال يك گاو مشخص

است، که این مقدار از بیان تو آن را مشخص نکرد!
 و خلاصه تأثیر زنده کردن مرده را از گاو دانسته اند و نه از خدا!! با
 اینکه تأثیر همه چیز از خدای سبحان است، نه از گاو معین!
 و خدای تعالی هم نفرموده بود که گاو معینی را بکشید بلکه به طور مطلق
 فرموده بود: يك گاو بکشید. و بني اسرائيل مي توانستند در همان مرحله اول يك
 گاو بکشند.

در ابتدای داستان ملاحظه می شود که به موسی "ع" پیغمبر خدا نسبت
 جهالت و بیهوده کار و مسخرگی دادند، و آخر داستان هم گفتند:

" حالا حق را گفتی! "

گویا تاکنون هر چه گفته بودی باطل بود. معلوم است که باطل بودن بیان
 پیامبری مساوی است با باطل بودن بیان الهی!

حال در اسلوب کلام قرآن مجید، جلو انداختن این قسمت از داستان، هم
 برای روشن کردن خطابه‌های بعدی است و هم نکته دیگری را افاده می کند، و آن
 این است که داستان گاو بني اسرائيل، اصلاً در "تورات کنونی" نیامده است. و به
 همین جهت جا نداشت که یهودیان در این قصه مورد خطاب قرار گیرند، چون یا
 اصلاً در تورات ندیده اند و یا آن که دست تحریف با کتاب آسمانی شان بازی کرده
 است. و به هر حال، هر کدام که باشد، جا نداشت ملت یهود مخاطب قرار گیرد، و
 لذا از خطاب به یهود اعراض نموده و خطاب را متوجه رسول خدا "ص" کرد.
 آنگاه بعد از آن که اصل داستان را اثبات کرد، به سیاق قبلی برگشته و خطاب را
 مانند سابق متوجه یهود نمود.

داستان گاو در تورات

البته در تورات، در این مورد حکمی آمده که بی دلالت بر وقوع قضیه
 نیست. اینک عین عبارت تورات از سفر تثئیه اشتراع، فصل بیست و یکم:
 " هرگاه در آن سرزمین که رب معبود تو، به تو داده، کشته ای در محله
 ای یافته شود، و معلوم نشود که چه کسی او را کشته، ریش سفیدان محل، و
 قاضیان خود را حاضرکن، و بفرست تا در شهرها و قراء پیرامون آن کشته و آن
 شهر که به کشته نزدیک تر است، به وسیله پیرمردان محل، گوساله ای شخم نکرده
 را گرفته، به رودخانه ای که دائماً آب آن جاری است ببرند، رودخانه ای که هیچ
 زراعت و

کشتی در آن نشده باشد، و در آنجا گردن گوساله را بشکنند، آنگاه کاهنانی که از دودمان (لاوی) باشند، پیش بروند، چون رب که معبود توست، فرزندان لاوی را برای این خدمت برگزیده، و ایشان به نام رب برکت یافته اند، و هر خصومت و زد و خوردی به گفته آنان اصلاح می شود. آن گاه تمام پیرمردان آن شهر که نزدیک به مقتول هستند، دست خود را بالای جسد گوساله گردن شکسته، و در رودخانه افتاده، بشویند، و فریاد کنند و بگویند:

- دستهای ما این خون را نریخته، دیدگان ما آن را ندیده، ای رب!

حزب خودت اسرائیل را که فدا دادی، بیامرز!

و خون بناحقی را در وسط حزبت اسرائیل قرار مده!

که اگر این کار را بکنند خون برایشان آمرزیده می شود!

این بود آن مطلبی که گفتیم در تورات تا حدی دلالت بر وقوع داستان گاو در بنی اسرائیل دارد.

منشاء و دلایل سرکشی یهود

وقتی بنی اسرائیل فرمان خدا را شنیدند که «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَهُ!» تعجب کردند. و جز این که کلام موسی پیغمبر خدا را حمل بر این کنند که مردم را مسخره کرده، محمل دیگری برای گاوکشی نیافتند، چون هرچه فکر کردند هیچ رابطه ای بین درخواست خود، یعنی داوری در مسئله آن کشته و کشف آن جنایت، و بین گاوکشی نیافتند، لذا گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟

منشاء این اعتراض آنها نداشتن روح تسلیم و اطاعت، و در عوض داشتن ملکه استکبار و خوی نخوت و سرکشی بود. به اصطلاح می خواستند بگویند که ما هرگز زیر بار تقلید نمی رویم، و تا چیزی را نبینیم نمی پذیریم، همان طور که در مسئله خدا گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم مگر وقتی که خدا را فاش و هویدا ببینیم!

و به این انحراف مبتلا نشدند مگر به خاطر این که می خواستند در همه امور استقلال داشته باشند، چه اموری که در خور استقلالشان بود، و چه آن اموری که در خور آن نبود، لذا احکام جاری در محسوسات را در معقولات هم جاری می کردند، و از پیامبر خود می خواستند که پروردگارشان را به حس باصره آنان

محسوس کند!

یا می گفتند:

« ای موسی برای ما خدائی بساز،

مانند آنچه بت پرستان خدائی دارند!

موسی گفت:

به راستی شما مردمی هستید که می خواهید همیشه نادان بمانید! »

بني اسرائيل معتقد بودند:

آدمی نباید سخنی را از کسی بپذیرد مگر با دلیل! این اعتقاد هر چند صحیح است ولیکن اشتباهی که ایشان کردند این بود که - خیال کردند آدمی می تواند به علت هر حکمی به طور تفصیل پی ببرد، و اطلاع اجمالی کافی نیست! به همین جهت از موسی "ع" خواستند تا به تفصیل اوصاف گاو را بیان کند، چون عقلشان حکم می کرد که نوع گاو خاصیت زنده کردن مرده را ندارد، و اگر برای زنده کردن مقتول باید حتماً گاوی کشته شود، لابد گاو مخصوصی است، که چنین خاصیتی دارد، پس باید با ذکر اوصاف آن، و با بیانی کامل، گاو نامبرده را مشخص کنند!

آنگاه پروردگارشان به حالشان ترحم کرد و اندرزشان فرمود که - این قدر در سؤال از خصوصیات گاو اصرار نکنند ولی بني اسرائيل با این اندرز هم از سؤال باز نایستاد، و از رنگ و کیفیت آن قانع نشدند، بالاخره در آخر سر چون چیزی نداشتند پیرسند، آن وقت گفتند: حالا درست گفتم! عیناً مثل کسی که نمی خواهد سخن طرف خود را بپذیرد، ولی چون ادله قوی است ناگزیر می شود بگوید: بله درست است!؟ که این اعتراف از روی ناچاری است و آن گاه از لجبازی خود عذر خواهی کند به این که آخر تا کنون سخنت روشن نبود!

قساوت و سنگدلی بني اسرائيل

قرآن مجید می فرماید:

« از پس این جریان دلهایتان سخت شد، مانند سنگ یا سخت تر ...! »

آیه شریفه شدت قساوت قلوب آنان را این طور بیان کرده که :

« ... بعضی از سنگها احیاناً می شکافند و نهرها از آنها جاری می شود، »

می فرماید: سنگ به آن صلابتش می شکافد و انهاری از آب نرم از آن

بیرون می آید، ولی از دل‌های اینان حالتی سازگار با حق بیرون نمی شود، حالتی که با سخن حق، و کمال واقعی، سازگار باشد! بار دیگر مفهوم دیگر به کار برد و فرمود:

- دل‌های آنان از سنگ سخت تر است، چون سنگها از خدا خشیت دارند، و از خشیت او از کوه به پائین می غلتند، ولی دل‌های اینان از خدا نه خشیتی دارند، و نه هیبتی؟!

فصل چهارم

سرگردانی یهود و مرگ موسی

مستند: آیه ۲۰ تا ۲۶ سوره مائده "وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...!"
المیزان ج ۱۰ ص ۱۲۹

تاریخ سرگردانی قوم یهود

« هنگامی که موسی به قوم خود گفت:

- ای قوم من! نعمت خدا را بر خود یاد آرید،
که در شما پیغمبران قرار داده،
و شما را مستقل کرده،

و چیزها به شما داده که به هیچ کس از جهانیان نداده است.

ای قوم! به این سرزمین مقدس که خدا برایتان مقرر فرموده،
درآئید، و عقب گرد مکنید، که زیانکار می شوید!
گفتند:

- ای موسی! در آنجا گروهی زورگویانند،
و ما هرگز وارد آن نمی شویم تا آنها بیرون شوند،
اگر از آن بیرون شوند ما حتماً وارد خواهیم شد.

دو مرد از آنان که از خدا می ترسیدند و خدا نعمتشان داده بود، گفتند:

- از این دروازه بر آنان وارد شوید، وقتی وارد آن شدید،

غلبه با شما خواهد بود! اگر ایمان دارید بر خدا توکل کنید!

گفتند:

- ای موسی! تا آنان در آنجا هستند ما هرگز وارد نمی شویم!

برو تو و خدایت جنگ کنید، که ما اینجا نشسته ایم!

موسی گفت:

- خدایا! من جز بر خود و برادرم اختیاری ندارم،

میان ما و گروه معصیت کاران جدائی بینداز!

خدا گفت:

- آن سرزمین تا چهل سال بر ایشان حرام است!

در زمین سرگردان می شوند،

و تو بر گروه معصیت کار افسوس مخور! «

این آیات حکایت پیمان شکنی یهود است، و گرفتاری شان در اثر گناه به سرگردانی، که عذاب خدائی بوده است.

آیاتی که درباره تاریخ حضرت موسی وارد شده می رساند که جریان فوق الذکر - یعنی دعوت نمودن موسی برای ورود به ارض مقدس - پس از بیرون رفتنشان از مصر بوده است. چنانکه عبارت " شما را مستقل و یا سلاطین نموده،" نیز همین معنی را می رساند.

جمله « چیزهایی که به هیچ يك از جهانیان نداده بود به شما داد،» می رساند تعدادی از آیات الهی چون " مَنْ و سلوي " و بیرون آمدن چشمه ها از سنگ، و سایه افکندن ابر و غیره، پیش از این بر آنان نازل شده بود.

و عبارت " قوم فاسقین " که دوبار تکرار شده می رساند که عصیان و مخالفت ایشان پیامبر خود را پیش از این جریان، مکرر بوده است، و بدین جهت لباس فسق و گناه بر خود پوشیده اند!

این ها شواهدی است که می رساند این واقعه، یعنی واقعه « تیه - سرگردانی » در اواخر عمر موسی علیه السلام بوده است. و حکایت هائی که در قرآن از قوم موسی نقل شده، نوعاً مربوط به پیش از این واقعه بوده است.

روی این حساب، اینکه موسی "ع" به ایشان می گوید: « نعمت خدا را بر

خود یاد آورید! منظور تمام نعمت هائی است که خداوند به آنان داده است. و این که پیش از بیان موضوع، نعمت ها را تذکر داده برای این است که ایشان را به نشاط آورد تا برای اتمام نعمت بکوشند و به سرزمین پاک وارد شوند.

خداوند متعال با بعثت موسی "ع" و هدایت بنی اسرائیل به دین خود، و نجاتشان از دست فرعونیان، و نازل کردن تورات، و تقنین قوانین بر آنها موهبت ها داده و از تمام نعمت چیزی باقی نگذاشته جز این که سرزمین مقدسی را به زیر بال درآورده و با استقلال سکونت و سیادت کنند.

موسی "ع" نعمت هائی را که به یاد قوم خود آورده، در مقام تفصیل سه قسمت نموده و فرموده است:

۱- « وقتی که در میان تان پیامبرانی قرار داد.»

منظور همان پیامبرانی هستند که چون ابراهیم و اسحق و یعقوب و پیغمبران پس از او که در سلسله نسب شان قرار دارند، یا منظور خصوص پیامبران بنی اسرائیل هستند، مانند یوسف و سبط های یعقوب، و هارون و موسی. (البته، پیامبری نعمتی است که هیچ نعمتی با آن برابری نمی کند.)

سپس فرمود:

۲- « شما را مستقل کرد. » و از مذلت بردگی فراعنه و زورگویی ستمگران نجات داد.

آنگاه فرمود:

۳- « به شما چیزها داد که به کسی در جهان نداده است. »

و این همان عنایات و الطاف الهی است که قرین آیات قاهره خداوندی بود که اگر ایشان بر گفته خود استقامت می ورزیدند و بر پیمان خود پابرجا می ماندند زندگی شان را تعدیل و تکمیل می نمود. یعنی همان آیات روشنی که در ایام اقامت شان به مصر و پس از نجاتشان از دست فرعون و قومش ایشان را از هر طرف احاطه کرده بود. آن مقدار از آیات معجزنا و برهان های روشن و نعمت های زندگی که پی در پی در عهد موسی "ع" به بنی اسرائیل رسید، برای هیچ يك از امت های پیش از موسی "ع" تحقق نیافته بود.

(بنابراین، عقیده بر این که منظور از "عالمین" در آیه همان زمان موسی "ع" است کاملاً بی وجه است زیرا ظاهر آیه مزبور این معنی را که تا آن زمان به ملتی از ملت ها به مقدار بنی اسرائیل نعمت داده شده باشد، نفی می کند، و مطلب هم چنین است.)

دعوت تاریخی از یهود برای ورود به سرزمین موعود

در حالی که موسی از حال قوم خود نافرمانی و امتناع از پذیرفتن دعوتش جهت ورود به سرزمین موعود را مشاهده می کرد، آنان را برای وارد شدن به آن سرزمین پاك مأمور نمود، و به همین جهت دستور خود را با نهي از عقب گرد نمودن و تذكر عاقبت زیان و ضرر آن، تأکید کرد.

آن سرزمین را به صفت " مقدس " توصیف نمود که " پاك از شرك و بت پرستی " تفسیر نموده اند - چون پیامبران و مؤمنین در آنجا سکونت داشتند - در قرآن مجید چیزی که تفسیر این کلمه " مقدس " باشد، وارد نشده است، و چیزی که می توان از آن استنباط نمود معنایی نزدیک به این، آیه اول سوره اسری است که می فرماید: « مسجد اقصی، که اطرافش را برکت دادیم! »

و برکت در زمین، چیزی جز نهادن خوبی و خیر در آن نیست، و از جمله خیرهای بزرگ به پا داشتن دین و از بین بردن کثافات شرك و بت پرستی است. در آیه ۱۳۷ سوره اعراف می فرماید:

« و مردمی را که استثمار می شدند،

وارث مشرق ها و مغرب های زمینی که در آن برکت دادیم، نمودیم ! »

ظاهر آیات می رساند که منظور از جمله "خدا برایتان نوشته" این است که خداوند توطن آنها را در آنجا مقدر نموده است. و جمله " چهل سال بر آنان حرام است،" نیز آن را تأکید می کند، و روی سخن به اجمال با ملت بوده، و تعرضی به حال افراد و اشخاص ندارد. شنوندگان این خطاب که در آن روز حاضر و بدان مکلف بودند، همه مردند و تا آخرین نفر در صحرای سرگردانی " تیه " نیست شدند،

و تنها فرزندان و نوادگان آنان به همراهی " یوشع بن نون " وارد آن سرزمین شدند. و این نوشتن و مقرر فرمودن، همان است که از آیه ۶ سوره قصص بر می

آید:

« وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ ...
و می خواهیم بر کسانی که در زمین ناتوان گرفته شده اند، منت بگذاریم،
و پیشوایانشان قرار داده و ایشان را وارث قرار دهیم،
و در زمین تمکن شان بخشیم! »

و موسی "ع" بر ایشان امید آن را به شرط کمک خواهی از خدا و صبر داشت، آنجا که فرمود:

« به خداوند استعانت جوئید و صبر نمائید!
مسئلاً زمین خاص خدا بوده،
و به هرکس از بندگان خود که بخواهد به ارث می دهد...
امید است که خدایتان دشمن شما را هلاک سازد،
و شما را در زمین جانشین نموده و ببیند که شما چه می کنید! »
و این همان است که خداوند با این فرمایش خود از وفا به آن خبر می دهد:
« و ما مردمی را که مستضعف شده بودند،
وارث شرق ها و غرب های زمینی که در آن برکت دادیم، نمودیم،
و کلمه حسنی خدایت بر بنی اسرائیل در اثر صبرشان تمامی یافت! »
(اعراف ۱۳۴)

آیه شریفه می رساند که استیلاي آنان بر سرزمین مقدس و توطن شان در آن يك کلمه الهي و ثبت شده و قضای الهي مشروط به صبر بر اطاعت خدا و ترك معاصی و بردباري در حوادث تلخ زمان است.
عمومیت این صبر بدان جهت است که :

در عهد موسی حوادث شاق و مشکلي که اوامر و نواهي الهي هم داشت بر ایشان متراکم بود و هرچه ایشان پافشاري در معصیت می کردند تکالیف شاق آنان سخت تر و مشکل تر می شد.

اخباري که از ایشان در قرآن کریم ذکر شده این معنی را می رساند. این معنی ظاهر عبارت قرآني «نوشتن زمین مقدس برای آنان» است، ولي با این همه آیات قرآني درباره زمان این نوشتن و مقدار آن ابهام دارد. همین قدر از فرمایش خداوند سبحان در ذیل آیات سوره اسري و از گفتارهاي موسی در آیات مختلف به دست می آید که این نوشتن يك ثبت مشروط بوده و مطلق و غیرقابل

تغییر نمی باشد.

امتناع یهود از ورود به سرزمین موعود

آیات قرآن شریف حکایت از آن دارد که قوم یهود در برابر دعوت موسی "ع" برای ورود به سرزمین مقدس گفتند:

« ای موسی! در آنجا گروهی زورگویانند و ما هرگز وارد آن نمی شویم تا ایشان بیرون شوند، اگر از آن بیرون شوند ما حتماً وارد خواهیم شد!

«

اینکه گفتند: " ما هرگز وارد آن نمی شویم تا آنان بیرون روند...." شرطی است که برای ورود در آن سرزمین ذکر نموده و داخل شدن خود را مشروط به بیرون رفتن ایشان می کنند، و این در حقیقت رد فرمان موسی است، گرچه باز هم برای بار دوم گفته اند: " اگر ایشان بیرون روند ما وارد می شویم!" ولی همین شرط رد فرمان موسی "ع" است.

مستند: آیه ۱۶۱ و ۱۶۲ سوره اعراف "وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ...!"

المیزان ج ۱ ص ۱۷۲

نزول عذاب آسمانی در بیابان "تیه"

مکافات بنی اسرائیل به خاطر بی اعتنائی به فرمان الهی و امتناع از ورود به سرزمین موعود، علاوه بر سرگردانی در بیابان تیه، ابتلاء به عذابی نیز بود که خداوند متعال از آسمان بر آنها نازل فرمود.

آیات زیر بیانگر چگونگی این نافرمانی و مکافات آن می باشد:

« و چون به ایشان گفته شد که در این قریه جای گیرید،

و از هر جای آن خواستید بخورید، و بگوئید: گناهان ما فروریز!

و از این درب سجده کنان درون شوید، تا گناهانتان را بیامرزیم،

و نیکوکاران را فزونی خواهیم داد!

کسانی از ایشان که ستمگر بودند سخنی جز آنچه دستور داشتند، به جای آن آوردند،

و به سزای آن ستم ها که می کردند،
از آسمان عذابی بر ایشان فرستادیم! »

مقصود از " قریه " همان سرزمینی است که در بیت المقدس واقع بوده و بنی اسرائیل مأمور شدند آن شهر را فتح نمایند، و با اهل آنجا که از " عمالقه " بودند جنگیده و آنها را هزیمت دهند و شهر را تصرف کنند. بنی اسرائیل از این مأموریت سر باز زدند و در نتیجه به سرگردانی در بیابان " تیه " مبتلا شدند که تفصیل آن قبلاً بیان شده است.

(در پاره ای از اخبار اوصافی عجیب از بزرگی جثه و طول قامت برای آن جماعت که از " عمالقه " بودند، ذکر شده که عقل سالم نمی تواند آنها را بپذیرد، و در آثار باستانی زمین و بحث های طبیعی هم چیزی که آنها را تأیید نماید پیدا نمی شود، به ناچار آنها اخباری جعلی و ساختگی است!)

مستند: آیه ۲۷ سوره مائده " قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ ...! " المیزان ج ۱۰ ص ۱۳۷

دو راهنمای مشوق بنی اسرائیل

قرآن مجید بیان می کند که:

« دو مرد از آنان که از خدا می ترسیدند و خدا نعمتشان داده بود، گفتند:

- از این دروازه برایشان وارد شوید،

وقتی وارد آن شدید غلبه با شما خواهد بود،

اگر ایمان دارید بر خدا توکل کنید...! »

معلوم می شود آنجا کسانی بوده اند که از خدا هراس داشتند و فرمان او و پیامبرش را نافرمانی نمی کرده اند، که از آن جمله همین دو نفر بوده اند که آن مطالب را گفته اند، و به دست می آید که این دو نفر از سایرین امتیازی داشته اند و آن این که خداوند به آنان نعمت داده بود.

(در عرف قرآن هر جا نعمت به طور مطلق ذکر شود، منظور ولایت

الهی است!) و روی این حساب این دو نفر از اولیاء خدا بوده اند.

منظور از جمله " از این در وارد شوید، " شاید دروازه اولین شهر آن

زورگویان جبار است، که نزدیک بنی اسرائیل بوده و به طوری که نقل شده "

اریحا" نامیده می شده است.

و عده ای که آن دو نفر دادند و گفتند: « وقتی وارد آن شدید غلبه با شما خواهد بود! » و عده ای است که آن دو نفر به فتح و پیروزی ایشان بر دشمن می دهند. و این که يك چنین خبر قطعی دادند به اتکاء و عده موسی "ع" بوده که فرموده بود:

« خداوند این زمین را برای شما ثبت کرده است! »

و آن دو نفر به درستی خبر های موسی "ع" ایمان داشتند یا این که با نور ولایت الهی خود این مطلب را درک کرده بودند.

گفته اند این دو نفر " یوشع بن نون " و " کالب بن یوفنا " بودند که از رؤسا و نقبای دوازده گانه بنی اسرائیلند.

آنگاه آن دو نفر مردم را به توکل بر خدای خود دعوت نموده اند زیرا خدای عزیز کسانی را که بر او توکل کنند کفایت می کند. آنان می خواستند با این جمله دل های مردم را پاک نموده و آن ها را تشجیع و تشویق کنند.

سرپیچی یهود از فرمان موسی "ع"

قرآن مجید نافرمانی و بی احترامی قوم یهود نسبت به فرامین پیامبرشان را چنین فاش کرده است:

« گفتند: ای موسی! تا آنان در آنجا هستند ما هرگز وارد نشویم،

برو تو و خدایت جنگ کنید که ما همین جا نشسته ایم! »

بنی اسرائیل در هردو مورد به موسی "ع" گفتند:

" ما هرگز وارد نخواهیم شد... "

و تکرار این جمله برای این است که موسی "ع" را کاملاً ناامید سازند تا در دعوت خود پافشاری نکند، و دوباره ایشان را فرمان ندهد.

در عبارت هایشان اهانت ها و سبکی ها و بی احترامی هایی به مقام موسی "ع" و فرمان و وعده الهی که موسی تذکر داده بود، شده است.

این عبارت به طرز عجیبی تنظیم شده است.

اولاً، آن ها از صحبت با آن دو نفری که مردم را به گفته موسی "ع"

می خواندند، روی گردانده اند.

ثانیاً، با موسی علیه السلام هم خیلی به اختصار حرف زده اند، با آنکه در ابتداء بسیار مفصل صحبت کرده و علت نافرمانی خود و خصوصیات دیگری را بیان کرده بودند. و خود مختصر گوئی پس از تفصیل در مقام جوابگوئی و نزاع می رساند که کلام طرف خسته کننده بوده و حاضر نیست سخن او را گوش کند و به صحبت خود ادامه دهد!

بار دوم عبارت " وارد نخواهیم شد، " را با کلمه " ابدأ " تأکید کرده اند، و آن گاه نادانی شان آنان را به چیزی بدتر از همه این ها جرأت داده و آن این که از رد کردن خود نتیجه گرفته و گفته اند: " برو تو و خدایت!!! " جنگ کنید، ما همین جا نشسته ایم.

و در این عبارت ایشان دلالت روشنی است که ایشان چون بت پرستان عقیده تشبیهی داشته و دنبال خدای جسمی ظاهری می رفته اند. و همین طور هم بوده است. آنان بودند که خدای عزیز در کلام خود می فرماید::

« ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم،

آنها به مردمی رسیدند که بر بت های خود افتاده و ملتزم بودند، گفتند: ای موسی ! برای ما نیز خدائی قرار ده چنانکه آن مردم خدایان دارند.

گفت: همانا شما مردمی هستید که نادانی می کنید! »

بنی اسرائیل دائماً بر عقیده جسمیت و تشبیه خود باقی مانده اند و امروز هم به طوری که کتاب هایشان نشان می دهد، همین عقیده را دارند.

شکایت موسی "ع" نزد خدا از قوم یهود

قرآن مجید شکایت موسی "ع" را به درگاه خدا از جامعه اسرائیلی و قوم یهود چنین تعریف کرده است:

« موسی گفت:

خدایا ! من جز به خودم و برادرم اختیاری ندارم،

میان ما و گروه معصیت کاران را تفریق کن! »

موسی "ع" آنان را به امر مشروعی دعوت نمود و وظیفه خود را به طور کامل انجام داد و جای عذری باقی نگذاشت، ولی جامعه اسرائیلی دعوت او را به

بدترین وجه رد کردند.

اقتضای این حال این است که موسی بگوید:

- خدایا، من دستورت را رساندم و خوب هم رساندم، و در به پا داشتن فرمان تو جز اختیار خودم را ندارم و همین طور برادرم را! و ما به وظیفه واجب خود عمل کردیم ولی مردم با بدترین وجه با ما روبرو شدند. و ما اکنون از آنان ناامیدیم و راه بسته شده است، تو این گره را بگشا و با ربوبیت خودت راه رسیدن به وعده ای را که درباره تمامی نعمتت و ارث دادن زمین بدیشان داده ای، آماده کن، و میان ما و این مردم گناهکار حکم کن و جدائی بینداز!

این مورد، برخلاف تمام موارد دیگر مانند - درخواست دیدن خدا، و پرستش گوساله و غیره - که فرمان موسی را عصیان نمودند، خصوصیات دارد که جامعه اسرائیلی صریحاً و بدون کوچکترین مدارا و ملایمت فرمان موسی را رد کردند، و اگر موسی آنان را به حال خود واگذاشته و از فرمان خود چشم می پوشید، دعوتش از اساس باطل می شد، و پس از این دیگر نمی توانست هیچ امر و نهی بنماید، و در نتیجه ارکان وحدتی که تأسیس نموده بود از بین می رفت.

از این بیان روشن می شود که:

۱- اقتضای این حال این است که موسی "ع" در شکایتش به خداوند تنها حال خود و برادرش را که دو مبلغ الهی و مأمور از طرف خدا بودند، بیان کند، و متعرض حال سایر مؤمنین، هرچند تمرد فرمان او را نکرده باشند، نشود. یعنی حال مبلغ بیان شود نه حال عامل!

۲- مقام اقتضا دارد که موسی "ع" نزد خدای خود شکایت برد که در حقیقت مددخواهی از خداوند در اجرای دستور اوست. مقصود از بیان اختیار خود و برادرش این است که - برادرم هم مثل من تنها اختیار خود را دارد.

مقصود از گفتن جمله " خدایا میان ما و مردم گناهکار جدائی افکن!" نفرین از طرف موسی علیه السلام علیه بنی اسرائیل نیست که خدا حکم قاطعی میانشان نماید و در نتیجه عذابی بر آنان نازل شود، و یا خدا میانشان جدائی افکنده و موسی و هارون را از میانشان بیرون برد و یا آن دو را وفات دهد.

موسی آنان را به اتمام نعمتی که خدا بر ایشان نوشته بود، دعوت می کرد، و او بود که خداوند بر بنی اسرائیل منت گذاشت و اراده کرد به دست او بنی اسرائیل را نجات دهد و در زمین جانشین سازد، و بنی اسرائیل هم این معنی را درباره موسی می دانستند. از این عبارتشان که خداوند تعالی نقل فرموده خوب به دست می آید - " **گفتند: پیش از این که بر ما بیائی و پس از آن که آمدی، ما اذیت شدیم!** " و این جمله که خداوند سبحان به موسی می فرماید: " **بر مردم عصیان پیشه افسوس مخور!** " نیز گواه این معنی است.

این جمله می رساند که موسی "ع" بر آنان رحمت آورده و می ترسید که غضب الهی برایشان فرود آید، و انتظار می رفت که از عذاب « **تیه - سرگردانی** » ایشان نیز ناراحت شود.

آغاز سرگردانی چهل ساله یهود و تحریم ارض موعود

قرآن مجید داستان سرگردانی یهود را چنین شرح می دهد-

آن گاه که خداوند « **گفت:**

- **آن تا چهل سال برایشان حرام است!**

در زمین سرگردان می روند.

تو ای موسی، بر گروه معصیت کار افسوسی مخور! »

آن زمین پاک، یعنی ورود در آن و تملك آن، بر این مردم حرام است. یعنی مقدر کردیم تا چهل سال موفق به ورود در آن نشوند.

حیران و سرگردان در زمین بگردند، نه چون شهرنشینان در شهری

استراحت دارند، و نه چون بیابان نشینان زندگی قبیله ای و بدوی دارند!

- و تو هم ای موسی!

از نزول این عذاب الهی بر این مردم محزون مباش! اینان فاسق و

عصیان پیشه اند.

و چون نتیجه عملکرد خود را با این عذاب می بینند، شایسته اندوه و

دلسوزی نیستند و سزاوار نیست که بر ایشان تأسف بخوری!

کیفیت زندگی یهود در ایام سرگردانی

در روایات اسلامی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:
 « چون شام می شد فریادگیشان اعلام کوچ می کرد و آنها با زحمت و مشقت به راه می افتادند، تا هنگام سحر می شد خداوند زمین را فرمان می داد بر ایشان دور می زد، و ایشان صبحگاهان در همان منزلی بودند که از آنجا کوچ کرده بودند!

می گفتند: راه را اشتباه رفته اید!
 چهل سال به این طور ماندند، و "من و سلوی" در آنجا برایشان نازل شد تا آنکه يك نسل همگی هلاک شدند و از آن نسل تنها "یوشع بن نون" و "کالب بن یوفنا" باقی ماندند و نسل جدیدی که فرزندان آن مردم بودند.

و ایشان در مساحت چهار فرسنگ سرگردان بودند. وقتی می خواستند راه بیفتند لباس ها و کفش هایشان برایشان خشک می شد، و قدرت راه رفتن از ایشان سلب می گشت.

با ایشان سنگی بود که وقتی فرود می آمدند موسی "ع" با عصایش بدان می زد و آن سنگ دوازده چشمه می شد. هر چشمه ای مخصوص یکی از اسباط، و چون کوچ می کردند آب به سنگ برمی گشت و سنگ را روی حیوانی می گذاشتند.»

این روایت گرچه درباره موضوع «تیه - سرگردانی» و غیر آن مطالبی دارد که در قرآن مجید نیست، و از آن استفاده می شود، ولی چیزی را هم که مخالف قرآن کریم باشد، ندارد.

امر بنی اسرائیل در زمان موسی "ع" طور عجیبی بود. چیزهای خارق العاده از هر طرف زندگی شان را احاطه کرده بود، و لذا بعید نیست که تیه و سرگردانی شان در آن بیابان هم به این شکل بوده باشد!

مرگ موسی در ایام سرگردانی یهود

در روایات اسلامی از امام صادق علیه السلام نقل شده که از قول رسول خدا "ص" فرمود:

« داود پیامبر "ع" روز شنبه به طور ناگهانی مرد،
و پرندگان بال های خود را بر او افکندند.
موسی کلیم خدا "ع" در بیابان تیه مرد،
و فریادی از آسمان بلند شد:
- موسی مرد ! کیست که نمیرد ! »

مستند: آیه ۵ سوره صف "وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَأْتُونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ
اللَّهِ إِلَيْكُمْ...!"
المیزان ج ۳۸ ص ۱۵۰

ایذای و آزار موسی بوسیله بنی اسرائیل

قرآن مجید در آیه بالا از بنی اسرائیل خبر می دهد که چگونه پیامبرشان
را ایذا و اذیت می کردند و موسی "ع" به آنها گفت که چرا مرا اذیت می کنید در
حالی که می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟!

این آیه شریفه به طور اشاره می فهماند بنی اسرائیل با لجابت خود پیامبر
خدا را آزار کرده بودند تا به جایی که خدای تعالی به کیفر این رفتارشان دلهایشان
را منحرف ساخت.

و این خود نهی است برای مؤمنین صدر اسلام نیز که رسول خدا پیامبر
گرامی اسلام "ص" را اذیت نکنند!

همچنانکه در آیه ۵۷ سوره احزاب به طور صریح روی سخن را به امت
اسلام نموده و می فرماید:

« کسانی که خدا و رسول را اذیت می کنند،
خداوند در دنیا و آخرت لعنتشان کرده،
و عذابی خوار کننده برایشان تهیه دیده است! »

آیه مورد بحث بدان جهت که نهی الزامی در آن هست، هم معنای آیه ۷۰
سوره احزاب است که می فرماید:

« ای کسانی که ایمان آورده اید، چون کسانی مباشید که موسی را آزرده اند،
و خدا آن جناب را از آن تهمت که به وی زدند، تبرئه نمود،
و او نزد خدا آبرومند بود! »

هان اي كساني كه ايمان آورده ايد، از خدا تقوي كنيد، و سخن سنجيده و سديد گوئيد! »

اين دو آيه از سوره احزاب كه در مقام تبریّه موسي عليه السلام است، دلالت دارد بر اين كه منظور از اذيت آن جناب به عملي كه خدا او را از آن عمل تبریّه نموده، نافرمانی خود بني اسرائيل نسبت به دستورات وي، و بيرون شدن از اطاعت آن جناب نبوده است، چون اگر اين طور بود معنا نداشت خدا آن جناب را تبریّه كند.

پس يقيناً بني اسرائيل به آن جناب نسبت ناروائي داده بودند كه مايه ابروريزي آن جناب مي شده است، و او از اين تهمت آزرده شده بود، و خدا از آن تبریّه اش كرد!

عبارت " از خدا پروا كنيد، و سخن سنجيده گوئيد! " مؤيد اين معناست، و نيز مؤيد اين احتمال است كه بني اسرائيل به موسي عليه السلام و امت اسلام به رسول خدا پيامبر گرامي اسلام "ص" تهمت زده بودند و آيه مورد بحث به مسلمانان مي فرمايد كه مانند بني اسرائيل مباحثند. و اشاره اي است به نهي مسلمانان از ايداء رسول الله "ص" به زبان و عمل، با علم به اين كه او رسول خداست! همچنانكه در ذيل آيه هم كه سخن از انحراف قلوب دارد نوعي تخويف و تهديد مسلمين است به اين كه ايداء رسول الله "ص" فسقي است كه چه بسا به انحراف دلها مي انجامد!

مستند: آيه ۶۹ سوره احزاب "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذُوا مُوسَىٰ...!"
الميزان ج ۳۲ ص ۲۳۵

تهمتي كه بني اسرائيل به موسي زدند!

« هان اي كساني كه ايمان آورده ايد، همانند كساني مباحثيد كه موسي را اذيت كردند، و خدا موسي را از آن چه آنان گفتند، تبریّه نمود، و او نزد خدا ابروئي داشت! »

مراد به اين " اذيت" مطلق آزارهاي زباني و يا عملي نيست، گو اينكه مطلق آزار پيامبران حرام و مورد نهي است، ولي در خصوص آيه به قرينه جمله

ای که فرمود: «خدا او را تبرئه نمود!» مراد آزار از ناحیه تهمت و افتراء است، چون این ادیت است که رفع آن محتاج به تبرئه خدائی است. شاید علت این که از بیان آزار بنی اسرائیل نسبت به موسی علیه السلام سکوت کرد، و فرمود که آزارشان چه بوده، مضمون آن حدیث را تأیید کند که فرمود: " بنی اسرائیل این تهمت را به موسی زدند که وی آنچه مردان دارند ندارد، و خدا هم موسی را از این تهمت تبرئه کرد. "

اما در خصوص پیامبر گرامی اسلام "ص" و این که تهمتی که به وی زدند چه بوده؟ بهترین وجهی که ذکر کرده اند این است که آیه شریفه اشاره است به تهمت هائی که به آن جناب در خصوص داستان زید و زینب زدند، و بعید نیست که چنین باشد، چون اغلب روایاتی که در این قصه وارد شده با قداست ساحت رسول الله "ص" مناسبت ندارند!

بخش دوم

شریعت و کتاب موسیٰ علیہ السلام

ومیقات شبانہ و نزول الواح تورات

شب میقات و نزول تورات

مستند: آیه ۱۴۲ سوره اعراف « وَ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَّنَاهَا بَعَشْرًا فَنَزَّلْنَا مُيَقَاتِ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ! »
المیزان ج ۶ ص ۱۷۷

میقات چهل شبه موسی

میقات چهل شبه موسی علیه السلام در تاریخ بنی اسرائیل از اهمیت ویژه ای برخوردار است. قرآن مجید در ضمن بیان جریان این میقات، رویدادهائی را که در آن روزگاران اولیه رهائی بنی اسرائیل، در میان این قوم به وقوع پیوسته، شرح می دهد:

دعوت به میقات

در آیه فوق، خدای تعالی مواعیدی را که با موسی کرده بود، ذکر می کند، که اصل آن را سی شب قرار داده بود و با ده شب دیگر آن را تکمیل نموده است، و آن گاه فرموده که مجموع مواعد با وی چهل شب بود.

در حقیقت، خدای تعالی موسی علیه السلام را برای مدت سی شب به درگاه خود، و برای گفتگو با وی، نزدیک ساخته، و ده شب دیگر برای اتمام آن گفتگوها بر آن افزوده، و در نتیجه میقات پروردگارش در چهل شب تمام شده است.

چرا میقات شبانه؟

"میقات" آن وقت معین و محدودی است که بناست در آن وقت عملی

انجام شود، مانند میقات های حج، یعنی آن مواضعی که برای بستن احرام معین شده است. و اگر حساب میقات را خدای تعالی بر روی شب ها برده نه روزها، و حال آن که در این مدت موسی روزها هم در میقات به سر برده است، و معمولاً در این گونه موارد حساب روی روزها برده می شود، نه شب ها؟ شاید برای این بوده که غرض از این میقات تقرب به درگاه خدا و مناجات با اوست، که شب ها اختصاص بیشتری برای این کار داشته است، و حواس انسان جمع تر و نفس برای انس گرفتن آماده تر است، آن هم در چنین مناجاتی که در آن تورات نازل شده است!

همچنانکه درباره رسول خدا "ص" هم در قرآن فرموده است:

« - ای جامه به خود پیچیده!

شب را به جز اندکی، بپا خیز!

مگر يك نيمه شب يا اندكي از آن كم كن، يا برآن بيغز!

و قرآن را به تائی خوان تائی دقیق!

که ما گفتاری گران به تو القاء خواهیم کرد،

که در ساعات شب وفاق خاطر بیشتر و گفتار استوارتر است،

که تو را به روز رفت و آمد طولانی است! »

انتخاب هارون به عنوان جانشین

موسی علیه السلام در موقع حرکت به میقات و جدائی از قوم خود به برادرش هارون گفت:

« میان قوم من جانشین من باش!

و به اصلاح کارشان پرداز!

و طریقه مفسدین را پیروی مکن! »

موسی برادرش را امر به اصلاح و اجتناب از پیروی روش اهل فساد می کند و حال آن که هارون علیه السلام هم خود پیغمبر مرسل بود، و هم معصوم از معصیت و پیروی از اهل فساد بود، و قطعاً موسی بهتر از هرکس به مقام برادرش عارف بود، پس مقصود آن حضرت قطعاً نهی هارون از کفر و معصیت نبود بلکه مقصودش این بود که در اداره امور مردم به صوابدید و آراء مفسدین گوش ندهد، و روشی را پیش نگیرد که مطابق سلیقه مفسدین و مورد پیشنهاد آنان باشد!

از اینجا معلوم می‌شود که در آن روز در میان بنی اسرائیل مردمی مفسد وجود داشته که همواره در کمین بوده اند تا زحمات این دو بزرگوار را خنثی کنند و با نقشه‌های شوم خود در کار ایشان کارشکنی نمایند، لذا موسی "ع" سفارش می‌کند که مبادا راه و روش و پیشنهادات ایشان را بپذیرد و در نتیجه دستخوش کید و مکر ایشان گردد، و جمعیت قوم به تفرقه و اتحادشان که با تحمل آنهمه محنتها و مشقتها به دست آمده، به اختلاف مبدل گردد.

مستند: آیه ۱۴۳ سوره اعراف " وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرْنِي آيَاتِكَ قَالَ لَنْ تُرَانِي...! " المیزان ج ۱۶ ص ۷۷

در میقات چه گذشت؟

« وقتی موسی به میقات ما که برای او تعیین کرده بودیم، آمد، و پروردگارش با او گفتگو کرد، موسی گفت:

- پروردگارا! خودت را بنمایان تا نگاهت کنم!

خدای تعالی به موسی فرمود:

- لَنْ تُرَانِي! تو ابدأ مرا نخواهی دید! و لکن به این کوه بنگر! «

معلوم می‌شود کوهی در مقابل موسی "ع" مشهود بود که خدای تعالی به آن اشاره نمود و فرمود:

- به این کوه نگاه کن که من اینک خود را برای آن ظاهر می‌سازم، اگر

دیدي تاب دیدار مرا آورد و برجای خود استوار ماند، بدان که تو نیز

تاب نظر انداختن به من و دیدن مرا داری!

وقتی تجلی کرد و برای کوه ظاهر شد، با تجلی خود کوه را در هم کوبید و در فضا متلاشی ساخت و پرتابش کرد، موسی از هیبت منظره افتاد و از دنیا رفت یا بیهوش شد، و وقتی به هوش آمد، گفت:

- منزّهی تو!

و من درباره درخواستی که کردم توبه می‌کنم!

و اولین کسی هستم که درباره نادیدنی بودن تو ایمان آورده‌ام!

مفهوم رؤیت خدا

اگر مسئله رؤیت و نظر انداختن را عرضه به فهم عوام و مردم متعارف بکنیم، بدون درنگ آن را حمل بر رؤیت و نظر انداختن با چشم می‌کنند، و لکن این صحیح نیست، زیرا عملی که ما آن را دیدن می‌خوانیم عملی است طبیعی و محتاج به ماده جسمی در بیننده و موضوع قابل رؤیت هردو، لکن به طور ضرورت و بدهت از روش تعلیمی قرآن برمی‌آید که هیچ موجودی به هیچ وجهی از وجوه شباهت با خدای سبحان ندارد، پس از نظر قرآن کریم خدای سبحان جسم و جسمانی نیست، و هیچ مکان و جهت و زمانی او را در خود نمی‌گنجاند، و هیچ صورت و شکلی مانند و مشابه او، ولو به وجهی از وجوه، یافت نمی‌شود، نه در وهم و تصور و نه در خارج!

و معلوم است که کسی که وضعیتش این چنین باشد، دیدن به آن معنایی که ما برای آن قائلیم، به وی تعلق نمی‌گیرد، و هیچ صورت ذهنی منطبق با او نمی‌گردد، نه در دنیا و نه در آخرت!

پس غرض حضرت موسی هم از تقاضایی که کرد این نبود، چون چنین درخواستی لایق مقام رفیع شخصی مثل او نیست، و این گونه غفلت‌ها سازگار پیامبران نیست، بلکه به طور مسلم، اگر موسی "ع" در آیه مورد بحث تقاضای دیدن خدا را کرده غرضش از دیدن غیر از این دیدن بصری و معمولی بوده است، و قهراً جوابی هم که خدای تعالی به وی داده نفي دیدنی است غیر از این دیدن، چه این نحو دیدن امری نیست که سؤال و جواب بردار باشد، و موسی آن را تقاضا کند، و خداوند دست رد به سینه اش بزند!

خداوند سبحان نشان دادن خود را به موسی تشبیه کرده به نشان دادن خودش به کوه، و فرموده است: ظهور و تجلی من برای کوه عیناً مانند ظهوری است که من برای تو کردم، اگر کوه با آن عظمت و محکمی اش توانست به حال خود بماند تو نیز می‌توانی تجلی پروردگارت را تحمل کنی!

منظور از این آیه محال بودن تجلی نیست به شهادت این که خدا برای کوه تجلی فرمود، بلکه غرض نشان دادن و فهماندن این معناست که موسی قدرت و استطاعت تجلی را ندارد!

بیهوش افتادن موسی بعد از تلاشی کوه!

« و همین که پروردگارت بر آن کوه جلوه کرد،

آن را متلاشی ساخت.

و موسی بیهوش افتاد،

و چون به هوش آمد، گفت:

- منزهی تو! سوی تو باز می‌گردم، و من مؤمن نخستینم! «

آیه بالا این معنی را به خوبی می‌فهماند که چون خدای تعالی برای کوه تجلی نمود، کوه را مذكوک و متحول به صورت ذراتی از خاک گردانید، و هویت کوهی اش را نیز به کلی از بین برد.

آیا هلاکت یا بیهوشی موسی از هول و هیبت آن منظره ای بود که مشاهده

کرد؟

این باورکردنی نیست!

زیرا موسی از مظاهر قدرت پروردگارش چیزهایی دیده بود که مسئله از هم پاشیدن کوه در مقابل آن خیلی مهم نبود. موسی همان کسی است که عصای خود را می‌انداخت و آنرا ازدهائی دمان می‌شد و هزاران هزار مار و طناب را می‌بلعید. موسی همان کسی است که دریا را شکافت و در یک لحظه هزاران هزار از آل فرعون را در آن غرق کرد. او کوه را از ریشه کند و بالای سر بنی اسرائیل مانند سایه بان نگه داشت.

موسی معجزاتی داشت که به مراتب هول انگیزتر از متلاشی شدن کوه بود، پس چگونه تصور می‌شود در این قضیه از ترس مرده یا بیهوش شده باشد؟ با این که بر حسب ظاهر می‌دانست که در این تجلی آسیبی به خود او نمی‌رسد، و خدا می‌خواهد که او سالم بماند و تجلی کوه را ببیند.

پس معلوم می‌شود غیر از متلاشی شدن کوه چیز دیگری او را به این حالت درآورده است و گویا در آن صحنه قهر الهی برای او و در مقابل درخواستش مجسم گردیده و او خود را به مشاهده آن مشرف دیده، که چنان اندکاک عجیبی به او دست داده و نتوانسته حتی یک چشم به هم زدن در جای خود و بر روی پاهایش قرار بگیرد. استغفاری هم که موسی بعد از به حال آمدن کرده، شاهد این معناست! موسی چون فهمید درخواستی که کرده است بيموقع بوده و خداوند او را به اشتباهش واقف ساخته و به عنایت الهیه خود او را عملاً تعلیم داده و به او فهمانده

که تقاضای غیرممکنی را کرده است، لذا موسی "ع" نخست شروع کرد به تقدیس خدای تعالی و منزّه دانستن او از آن خیالی که وی درباره اش نموده و سپس از اقدام به آن تقاضا توبه کرده و اظهار امیدواری کرده است که خدا توبه اش را بپذیرد و سپس اقرار نمود که من در میان قوم خود اولین کسی هستم که به عدم امکان رؤیت تو ایمان آورده اند!

مستند: آیه ۱۵۵ سوره اعراف " وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا " المیزان ج ۱۶ ص ۱۳۳

هفتاد ناظر میقات موسی در نزول تورات

از اتفاقات مهمی که در تاریخ بنی اسرائیل، در روزهای میقات موسی "ع" رخ داده، یکی انتخاب هفتاد نفر از بنی اسرائیل به وسیله موسی "ع" برای میقات پروردگارشان بود. قرآن مجید در آیه فوق بیان می دارد که خدای سبحان برای بنی اسرائیل میقاتی معین کرده بود تا برای امر عظیمی در آن میقات حاضر شوند، و موسی علیه السلام هفتاد نفر از ایشان را برای این کار انتخاب کرد. و اما این که این امر عظیم چه بوده آیه شریفه از آن ساکت است.

از آیه ۱۵۳ سوره نساء برمی آید که همراهان موسی به این منظور در میقات حاضر شدند که نزول تورات را ناظر باشند، و مقصودشان از رؤیت این بوده که نزول تورات را به چشم خود ببینند، تا کاملاً اطمینان پیدا کنند به این که تورات کتابی است آسمانی و نازل شده از طرف خدای تعالی.

از ظاهر آیه برمی آید که همراهان موسی "ع" که موسی آنها را از میان بنی اسرائیل انتخاب کرده بود، به اصل دعوت وی ایمان داشتند و غرضشان از این که گفتند - ما هرگز ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم! - این بوده که ایمان خود را جهت نزول تورات مشروط و متعلق بر مشاهده و رؤیت کرده باشند.

همه این قرائن شاهد بر این است که داستان مورد نظر آیه مورد بحث جزئی از داستان میقات و نزول تورات است.

از مجموع آیات بر می آید که موسی "ع" وقتی خواست به میقات برود و

تورات را بگیرد، از میان بنی اسرائیل این هفتاد نفر را انتخاب کرد و نامبردگان به شنیدن صدای خدا و این که چگونه با پیغمبر خود سخن می گوید قناعت نکردند و از او درخواست کردند تا خدا را به ایشان نشان دهد، و به خاطر همین درخواست صاعقه ای بر ایشان نازل شد و همه را هلاک کرد، و خداوند به دعای موسی "ع" دوباره ایشان را زنده نمود.

البته این مطلب از قرائنی که در سیاق آیات سوره های مختلف هست، استفاده می شود. در اینجا آیات سوره اعراف را نقل می کنیم که واقعه را چنین شرح می دهد:

« و موسی از قوم خویش هفتاد مرد برای وعده گاه ما انتخاب کرد، و چون به رجه دچار شدند، گفت:
- پروردگارا ! اگر خواسته بودی از این پیش ایشان و مرا هلاک کرده بودی؟

چرا ما را برای کاری که کم خردان ما کرده اند، هلاک می کنی ؟
این جز آزمایش تو نیست!
و هر که را خواهی بدان گمراه می کنی،
و هر که را خواهی هدایت می کنی،
سرپرست ما تویی !
مارا پیامرز و به ما رحمت آور، که تو از همه آمرزگاران بهتری!
و برای ما در این دنیا و در آخرت نیکی مقرر دار،
که ما به تو بازگشته ایم!

خدا فرمود:

- عذاب خویش را به هر که خواهم می رسانم،
و رحمت من به همه چیز رساست،
و آن را برای کسانی که پرهیزکاری کنند، و زکات دهند،
و کسانی که به آیه های ما ایمان بیاورند،
مقرر می کنیم!
همان کسان که آن رسول پیامبر ناخوانده درس را،
که وصف او را نزد خویش، در تورات و انجیل، نوشته می یابند،
پیروی کنند!

پیغمبري که -

به معروفشان امر مي کند، و از منکر بازشان مي دارد،

و چیزهاي پاکیزه را حلالشان مي کند،

و پليدي ها را حرامشان مي کند،

تکلیف گرانشان را، با قيدهائي که بر آنها بوده است،

بر مي دارد!

کساني که بدو ايمان آورده و گرامي اش داشته و ياري اش کرده اند،

و نوري را که به وي نازل شده، پيروي کرده اند،

آنها خودشان رستگاراند! »

خداوند متعال درخواست موسي عليه السلام را در مورد طلب مغفرت و زنده کردن همراهانش مستجاب کرد، ولي درخواست او را با آن عموميت و وسعت اجابت نکرد بلکه آن را مشروط ساخت به اين که «من رحمت خود را به زودي براي آن افرادي که هم بازگشت کردند و زکات دادند، و هم تقوا پيشه خود ساختند، و هم به آیات من ايمان آوردند، مي نويسم ! » و در عين حال آن را مقيد به قوم موسي نکرد بلکه فرمود: « هر که را بخواهم ! »

و آنجا که فرمود - به آیات من ايمان آورند - منظور از ايمان آوردن به آیات همان تسليم در برابر هر آيه و نشانه اي است که از ناحیه خدا رسیده باشد، چه اين که آن نشانه معجزه باشد، مانند معجزات موسي و عيسي و رسول خدا "ص" و چه اين که احکام آسماني باشد، مانند شرايع دين موسي و عيسي و ساير انبياء، و چه خود انبياء باشند، و يا علامتي از علامات نبوت پيامبري باشد، مانند علایمي که خداوند متعال در کتاب تورات موسي و انجيل عيسي عليهماالسلام براي پيامبري حضرت محمد "ص" ذکر فرموده است. همه اينها آیات خداوند سبحان هستند که بر همه کس واجب است در برابر آن تسليم شوند و آن را تکذيب نکنند!

مستند: آیه ۱۴۴ سوره اعراف "قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَ بَـكَلَامِي ...!"
المیزان ج ۱۶ ص ۹۰

شرح نزول تورات در شب میقات

قرآن مجید چگونگی مبعوث شدن موسی "ع" به رسالت و اعطای کتاب را در شب میقات چنین شرح می دهد:
« خداوند فرمود:

- ای موسی من تو را به پیغمبری و به سخن گفتن خویش از مردم برگزیدم!

آن چه را به تو دادم برگیر!
و از سپاس داران باش!»

مقصود از "رسالات" در آیه فوق معارف الهی از اوامر و نواهی و حکم و شریعی است که پیغمبران مأمور به تبلیغ آنها می شوند، چه این که این معارف به وسیله فرشته ای به ایشان وحی شود و یا این که پیغمبری آن را مستقیماً از خدا بشنود، در هر دو صورت "رسالت" است. چیزی که هست اطلاق رسالت بر کلام بدون واسطه خداوند سبحان به اعتبار معنای کلام است، چون کلام امری است و معنایی که شنونده از آن می فهمد، امر دیگری است!

و مقصود از "کلام" در آیه فوق آن خطاب هائی است که خداوند بدون واسطه فرشته به موسی "ع" نموده و به عبارت دیگر آن چیزی که به وسیله آن مکنون غیب برای آن جناب کشف شده، نه کلام معمولی دائر میان ما آدمیان!

محتویات الواح تورات

قرآن مجید می فرماید:

« وَ كُنَّبْنَا لَهُ فِي الْأَوْحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مُوعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ... »

یعنی ما برای موسی در الواح (که همان تورات بوده باشد) منتخبی از هر چیز نوشتیم، به این معنی که ما برای او مقداری موعظه نوشته، و از هر مطلب اعتقادی و عملی آن مقداری را که مورد احتیاج قوم او بود، شرح دادیم و تفصیل کردیم!

بنابر این آیه شریفه به خوبی دلالت دارد بر این که تورات نسبت به معارف

و شرایی که مورد حاجت بشر است کتاب کاملی نیست. قرآن مجید در آیه ۴۸ سوره مائده نیز این مطلب را واضح تر بیان کرده و آنجا بعد از ذکر تورات و انجیل، قرآن را مهیمن و مکمل آن دو خوانده است!

شرایط صاحب کتاب شدن موسی "ع"

قرآن مجید شرایط مهمی را که خداوند متعال در قبال اعطای کتاب به موسی "ع" تعیین کرده، چنین شرح می دهد:

«... برای وی در آن لوح ها از هرگونه اندرز، و شرحی از همه چیز ثبت کرده بودیم، ای موسی! آن را محکم بگیر!

و به قوم خویش فرمان بده که نیکوترهای آن کتاب را اتخاذ کنند، و به زودی سرای عصیان پیشگان را به شما خواهیم نمود. و کسانی را که در این سرزمین به ناحق بزرگی می کنند، از آیه های خویش منصرف خواهیم کرد، که هر آیه ای را ببینند بدان ایمان نیارند! اگر راه کمال ببینند، آن را پیش نگیرند، و اگر راه ضلال ببینند، آن را پیش می گیرند، چنین شود! زیرا آیه های ما را دروغ شمرده و از آن غفلت ورزیده اند، و کسانی که آیه های ما، و دیدار آخرت را دروغ شمرده اند، اعمالشان باطل است، مگر جز در مقابل اعمالی که می کرده اند پاداشی به ایشان می رسد؟»

عصیان پیشگانی که آیه از آنان خبر می دهد فاسقانی هستند که با زیر بار هدایت موسی نرفتند، و نپذیرفتن دستور «**اخذ به احسن**»، مرتکب فسق شده اند، یعنی طریق احسان در امور و پیروی حق و رشد را ملازمت نکرده اند!

از این آیه استفاده می شود که اولاً کيفر و پاداش اعمال خود اعمال است، و ثانیاً حبط عمل و بی اجر بودن آن خود يك نوع کيفر است!

تورات، و شریعت در یهود

مستند: تحلیل تاریخی

المیزان ج ۳۱ ص ۶۳

وصف تورات در قرآن

کتابی که برای حضرت موسی "ع" نازل شده، قرآن کریم آن را «تورات» معرفی کرده است، و در سوره احقاف آیه ۱۲ آن را به دو وصف "امام" و "رحمت" توصیف نموده است.

در سوره انبیاء آیه ۴۸ آن را "فرقان" و "ضیاء" خوانده و در سوره مائده آیه ۴۴ آن را "هدی" و "نور" نامیده و در سوره اعراف آیه ۱۴۵ فرموده است:

«برایش در الواح از چیزی موعظت‌ها، و نیز برای هر چیزی تفصیلی نوشتیم!»

چیزی که هست در همین قرآن کریم که تورات را به اوصاف نامبرده ستوده در چند جای کلامش فرموده که بنی اسرائیل تورات را تحریف کردند و در آن اختلاف نمودند!

تاریخ هم مؤید گفتار قرآن است، برای این که بعد از فتح فلسطین به دست بخت النصر، او هیکل (معبد یهود) را ویران کرد و تورات را سوزانید و در سال ۵۸۸ قبل از میلاد یهود را از فلسطین به سوی بابل کوچ داد، و در سال ۵۳۸ قبل از میلاد مسیح، یعنی پنجاه سال بعد، کوروش پادشاه ایران بابل را فتح

کرد و به یهود اجازه داد تا به سرزمین خود فلسطین بروند، و در آنجا " عزراي كاهن" تورات را برایشان از حفظ نوشت. پس تورات اصلي منقرض شده و آن چه در دست است محفوظات عزراست.

مستند: آیه ۴۸ سوره آل عمران " وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَالتَّوْرِيهَ وَ الْإِنْجِيلَ"
الميزان ج ۶ ص ۱۹

تورات فعلی از نظر قرآن

منظور قرآن شریف از " تورات" همان است که در الواح بر موسی علیه السلام نازل شد، و خداوند متعال هم در سوره اعراف داستان آن را بیان داشته است.

اما " سِفر" هائی که فعلاً در دسترس یهودیان است، به اعتراف خود آنان، در فاصله حکومت " بخت النصر" و " کوروش" اتصال سندش قطع شده است.

لکن با این وصف قرآن شریف تصدیق دارد:

۱- آن چه فعلاً در بین یهودیان متداول است، اگرچه از دست تحریف سالم نمانده، به طور کلی مخالف با تورات اصلي نیست.
(این مطلب از آیات قرآنی به خوبی روشن می باشد.)

۲- و تصدیق نمودن پیغمبر اکرم "ص" تورات را، دلالتی بر عدم تحریف تورات متداول در زمان رسول الله "ص" ندارد.

تعریف تورات در قرآن و تأیید قرآن در تورات

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

« آیا کسی که از طرف پروردگار خود بینه دارد و شاهد او به دنبالش آید - و قبلاً نیز کتاب موسی به عنوان پیشوا و رحمت نازل شده - مثل دیگران است؟ »

قرآن مجید، کتاب موسی، یعنی تورات را به عنوان " امام " و " رحمت " توصیف کرده است، زیرا تورات مشتمل بر معارف حقه و شریعت الهی بوده که بدان اقتدا می کردند، و از نعمت آن بهره می گرفتند. خداوند متعال در جای دیگر از کلام شریفش همین صفت را برای تورات ذکر فرموده است:

« چه می بینید اگر این کتاب از جانب خدا باشد و شما بدان کافر شوید و شاهی از بنی اسرائیل شهادتی به مانند آن بدهد و به آن ایمان آورد و شما تکبر ورزید...؟ کافران به مؤمنان گفتند: اگر قرآن بهتر بود مؤمنان پیش از ما رو به سوی آن نمی آوردند. و چون توسط آن راه نیافته اند خواهند گفت: این یک دروغ باستانی است! و حال آنکه پیش از قرآن، کتاب موسی به عنوان پیشوا و رحمت بود و این نیز کتابی است که تورات را تصدیق می کند، و به زبان عربی نازل شده تا ستمگران را بیم دهد، و برای نیکوکاران هدایت و بشارت باشد! »
(احقاف ۱۲)

این آیات گویای این واقعیت است که:

قرآن یک بیّنه الهی است، یا کتابی است که بیّنه برای آن قائم شده است. آن گاه شهادت شاهدان بنی اسرائیل را راجع به قرآن و تأییدی که نسبت به قرآن شریف از ناحیه این شهادت حاصل می شود، ذکر می کند، و آنگاه یادآور می شود که مضامین یعنی معارف و شرایع آن مسبوق به کتاب موسی است که امام و رحمت بوده است، و مردم به دنبال آن حرکت می کردند و با آن راه می یافتند، راهی است طی شده و تجربه شده! و قرآن کتابی است مثل کتاب موسی که آن را تصدیق می کند و از طرف خدای تعالی برای بیم دادن ستمگران و نوید دادن نیکوکاران نازل شده است!

مستند: آیه ۴۳ سوره مائده "... وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرِيهَ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ...!"

المیزان ج ۱۰ ص ۲۱۰

تبیین اصالتها و تحریفات تورات در قرآن

در آیه زیر اجمالاً تصدیقی به توراتی که امروزه در دست یهود است، شده، و می فرماید:

« چگونه تو را داور قرار می دهند درحالی که تورات نزدشان هست و حکم خدا در آن است...؟ »

ما تورات را نازل کردیم در آن هدایت و نوری است، و پیامبرانی که مطیع بودند برای کسانی که دین یهود داشتند، بدان حکم می کردند. و نیز الهیون و احبار که نگهبان کتاب خدا شده بودند، بر آن گواه بودند...»

این همان توراتی است که " عزرا " با اجازه " کوروش پادشاه ایران " جمع آوری و نوشته است، زمانی که کوروش بابل را فتح کرد، و بنی اسرائیل را از اسارت بابلی ها نجات داد و به ایشان اجازه داد به فلسطین برگردند و " هیکل - بیت المقدس " را تعمیر کنند.

این همان کتابی است که در زمان پیغمبر اسلام "ص" در دست یهود بوده و امروز هم در دست ایشان است.

قرآن شریف تصدیق می کند که در این تورات حکم خداست! و نیز تذکر می دهد که تحریف و تغییری در آن به کار رفته است!

از این ها به دست می آید که توراتی که امروز در دست یهود است مقداری از تورات اصلی را که بر موسی نازل شده، دارد، و چیزهایی هم تحریف شده و با زیادی و کمی و تغییر لفظ و محل و غیره، تغییر یافته است!

این عقیده ای است که قرآن شریف درباره تورات ابراز می دارد و دقت در آن هم ما را به این معنی می رساند.

تبعیت انجیل از تورات

خدای سبحان در برابر توصیف تورات به داشتن هدایت و نور، انجیل را هم توصیف نموده و فرموده: « **فیه هدی و نور** » یعنی در آن هدایت و نوری است. و منظور آن معارف و احکامی است که در آن است.

ضمناً در وصف انجیل فرموده: " **تصدیق کننده تورات** " و منظور تبعیت انجیل از شریعت تورات است که در انجیل چیزی جز امضا کردن شرع تورات و دعوت به آن نیست مگر آن مقداری که عیسی "ع" استثنا کرده و خداوند فرموده: « **برخی چیزها را که بر شما حرام بود، حلال کردیم!** »

موضع قرآن کریم در برابر تورات و انجیل

اما قرآن مجید و موقعیت آن در قبال کتابها و شرایع آسمانی پیشین، در آیه زیر مشخص گردیده است:

« این کتاب (قرآن) را به حق به سوي تو فرستادیم که مصدق و مهیمن بر آن کتابهایی است که پیش از آن بوده است... » (مانده ۴۸)

آنچه از معنای " مهیمن " به دست می آید این است که یک چیز سلطنت و تفوق بر چیز دیگر داشته و در حفظ و مراقبت و اقسام تصرفات در آن قدرت داشته باشد.

و این حال را قرآن مجید نسبت به کتابهای آسمانی پیش از خود دارد. خداوند متعال قرآن کریم را چنین توصیف فرموده است: « تبیان کل شیء » یعنی بیان کننده هر چیزی است.

قرآن شریف اصول ثابت و لایتغیر کتابهای پیشین را حفظ کرده و فروعی را که تغییر پذیر است نسخ و محو می کند تا با حال انسان از نظر سلوک راه ترقی و تکامل مناسب باشد.

عبارت " مُهَيْمِنًا عَلَيْهِ، " عبارت " مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ، " را روشن می کند زیرا اگر این عبارت نباشد ممکن است از عبارت " مُصَدِّقًا " که می رساند قرآن تصدیق تورات و انجیل می کند، توهم شود که قرآن تمام احکام تورات و انجیل را تصدیق کرده و آنها را بدون تغییر و تبدیل باقی می گذارد و قبول دارد!

توصیف قرآن مجید به " مهیمن " این فکر را برطرف نموده و روشن می سازد که تصدیق قرآن آنها را به این طور است که آنها معارف و احکام درستی از جانب خداست، و خداوند می تواند در هر چه از آنها بخواهد دست به نسخ و یا تکمیل بزند. بنابراین معنای " مُصَدِّقًا " تقریر و تثبیت معارف و احکام آن کتابها به طور مناسب با حال این امت است، و با نسخ و تکمیل و زیادکردن آن منافاتی ندارد، همان طور که مسیح "ع" و انجیل او نیز تورات را تصدیق کرده ولی مقداری از احکام و محرّمات آن را تغییر داده و حلال نموده است.

مستند: آیه ۴۱ تا ۵۰ سوره مائده " ...فَا حَكْمٌ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضُ عَنْهُمْ...!"

المیزان ج ۱۰ ص ۲۰۵

قضاوتی از پیامبر اسلام بر اساس تورات

قرآن مجید قسمتی از تاریخ یهود معاصر پیامبر اسلام را در آیات فوق بیان داشته، و ضمن تأیید تورات فعلی و تذکر انحرافات آن، احکام جزائی آن را که علمای یهود تغییر داده بودند، مشخص می سازد.

این آیات درباره گروهی از یهود است که پیامبر "ص" را در پاره ای از احکام تورات حکومت داده بودند که شاید پیامبر "ص" برخلاف حکم تورات حکم کند، و آنان بدین وسیله از حکم تورات فرار کنند و راحت باشند.

آنها به همدیگر می گفتند: اگر حکم دلخواه تان را به شما دادند بگریید و گرنه اگر حکم تورات را به شما دادند حذر کنید. پیامبر اسلام "ص" ایشان را به حکم تورات برگرداند و ایشان روی گرداندند.

در ضمن، آیات به يك نکته تاریخی دیگر اشاره دارد که آنجا عده ای از منافقین بودند که هوس هائی چون همان عده از اهل کتاب که از پیغمبر "ص" فتوی خواسته و او را حکومت دادند، داشتند، و می خواستند پیامبر "ص" را منحرف کنند تا او میانشان طبق هوس، و با مراعات طرف کسانی که اقتدار داشتند حکم کند، که همان حکم " جاهلیت" است.

در روایات اسلامی نیز منقول است که این آیات درباره یهود نازل شده، آنگاه که دو نفر از اشراف یهود که خود زن داشتند، زنا نمودند، و احبار یهود خواستند حکم سنگسار کردن را که در تورات بود به تازیانه تبدیل کنند، بدین جهت کسی را فرستادند تا از پیامبر اسلام "ص" حکم زنای مردی را که زن دارد، و به اصطلاح " محصن" است، بپرسند، و سفارش کردند که اگر پیامبر "ص" حکم تازیانه کرد از او بپذیرند و اگر حکم سنگسار داد، رد کنند. پیغمبر "ص" حکم به سنگسار داد و آنها هم روی گرداندند.

پیامبر "ص" از "ابن صوری" حکم تورات را در این باره پرسید و او را به خدا و آیاتش سوگند داد که آنچه از حق می داند کتمان نکند، و او پیامبر "ص" را تصدیق کرد و اعتراف نمود که حکم سنگسار در تورات وجود دارد.

(البته آیات فوق در بیان خود استقلال دارد و مقید به قضیه ای که سبب نزولش شده، نیست، لکن ما به دلیل محتوای تاریخی آن، نکات تاریخی آن را نقل کردیم.)

آیات چنین شرح می دهند:

« ای پیامبر!

کسانی که در کفر شتاب دارند تو را غمگین نکنند،
از آنان که به زبان گویند ایمان داریم و دل‌هایشان ایمان نیاورده،
و از آنان که یهودند و گوش به دروغ می دهند،
و برای گروه دیگر که پیش تو نیامده اند،
گوش می دهند،

کلمات را از محل خود منحرف می کنند، و می گویند:

- اگر این به شما داده شد بپذیرید، و اگر داده نشد، حذر کنید!
و خدا هر که را خواهد به فتنه افکند،
برای او در قبال خدا کاری نتوانی کرد!

اینان کسانی هستند که خدا نخواستہ دل‌هایشان را پاک کند،
در دنیا خوارند و در آخرت هم عذابی بزرگ دارند!
شنوندگان دروغ، و خوردگان حرام،
و اگر پیش تو آمدند میانشان حکم کن،
و یا از آنان روی بگردان،
و اگر از ایشان روی بگردانی تو را زیانی نتوانند زد،
و اگر حکم کردی میانشان به عدالت حکم کن!
که خدا داد دهندگان را دوست دارد...!»

جزئیات قضاوت پیامبر اسلام "ص" در مقابل یهود

در روایات اسلامی شرح این ماجرای تاریخی، از حضرت امام محمدباقر علیه السلام در مجمع البیان چنین نقل شده است:

« زنی از اشراف و معنویین خیر با مردی از اشرافشان زنا کرد. هر دو " محسن - ازدواج کرده " بودند. در شرع موسی "ع" حکم واقعی آنان رجم و سنگسار بوده است، و آنان دلشان نمی خواست اشراف خود را سنگسار کنند، لذا

پیش یهودیان مدینه فرستادند و به ایشان نوشتند که از پیامبر اسلام "ص" حکم این را بخواهند، به طمع این بودند که پیامبر "ص" برایشان رخصت و تسهیلی قائل شود.

عده ای از جمله کعب بن اشرف و کعب بن اسید و شعبه بن عمر و مالک بن صیف و کنانه بن ابی الحقیق و دیگران آمدند و گفتند:
 - ای محمد! بگو ببینیم حدّ مرد و زن محصن اگر زنا کنند چیست؟
 حضرت فرمود:

- شما به حکم من در این باره راضی می شوید؟ گفتند: آری!
 جبرئیل نازل شد و حکم رجم (سنگسار) را آورد و پیامبر به ایشان خبر داد. ایشان بدان راضی نشدند.

جبرئیل گفت: میان خود اینان "ابن صوری" را واسطه کن، و او را برای آن حضرت توصیف نمود. پیامبر فرمود:

- آیا شما جوان تازه سالی که چشمش چپ است و در فذک سکونت دارد و "ابن صوری" نام دارد، می شناسید؟
 گفتند: آری! فرمود: او پیش شما چگونه مردی است؟ گفتند:
 - دانشمندترین یهودی است که در روی زمین مانده و آن چه خدا به موسی فرستاده، می داند!

فرمود: به دنبالش بفرستید. چنین کردند.
 عبدالله بن صوری آمد و پیامبر "ص" به او فرمود:

- من تو را به خدا سوگند می دهم، خدائی که جز او خدائی نیست، و تورات را بر موسی نازل نمود و دریا را برایتان شکافت و شما را نجات داد، و فرعونیان را غرق ساخت. و ابر را بر شما سایه کرد، و "منّ و سلوی" بر شما فرستاد. آیا در کتاب خود حکم سنگسار بر محصن را می یابید؟

ابن صوری گفت:

- سوگند به آن که مرا به یادش انداختی، اگر ترس این نبود که اگر دروغ بگویم یا تغییر دهم خدای تورات مرا بسوزاند، برای تو اعتراف نمی کردم! ولی ای محمد! مرا مطلع کن که در کتاب تو چه حکمی دارد؟
 فرمود:

- وقتی چهار نفر عادل شهادت دهند که مردی چنین عملی را مرتکب شده حکم رجم بر او واجب می شود!
ابن صوری گفت: و همین طور خدا در تورات بر موسی فرستاده است! پیامبر "ص" بدو فرمود:

- اولین بار که حکم خدا را آسان گرفتید کی بود؟ گفت:
- ما وقتی بزرگی زنا می کرد به او کاری نداشتیم و چون بینوایی زنا می کرد بر او حدّ جاری می ساختیم، و در نتیجه زنا در میان بزرگان ما شیوع پیدا کرد تا این که پسر عموی شاه ما زنا کرد و او را سنگسار ساختیم. آنگاه مرد دیگری زنا کرد و شاه خواست سنگسارش کند مردم به او گفتند اول باید فلانی - پسر عموی خودت - را سنگسار کنی!

ما علما گفتیم: بیائید جمع شویم و قانونی کمتر از سنگسار وضع کنیم تا در حق بزرگ و کوچک همه اجرا شود، قانون تازیانه و سیاه کردن صورت را وضع نمودیم - چهل شلاق زده می شود و آن گاه صورتشان را سیاه می کنند و سپس بر دو الاغ به پشت سوارشان می کنند و دور می گردانند، آنان هم این را به جای سنگسار قرار دادند.
... آن گاه پیامبر "ص" دستور داد آن دو زناکار را جلوی مسجد سنگسار کردند و فرمود:

- من اولین کسی هستم که امر تورات را زنده کرده ام وقتی که آنان از بین برده بودند...! (آنگاه ابن صوری سؤالاتی از پیامبر "ص" کرده و اسلام آورد.) «

این که ابن صوری وجود حکم رجم را در تورات تصدیق نمود و قرآن در آیه « چگونه تو را داور قرار می دهند با این که تورات نزد آنهاست و در آن حکم الهی مذکور است، » به همین منظور اشاره می کند، تأیید می شود که حکم مزبور در توراتی هم که امروز رایج است، وجود دارد و تقریباً نزدیک به مضمون حدیث ذکر شده می باشد. (مراجعه شود به اصحاح ۲۲ از سفر تثنیه تورات، و همچنین اصحاح ۲۱ از سفر خروج تورات، و اصحاح ۲۴ از سفر لاویین تورات.)

مستند: آیه ۴۴ سوره مائده " ... لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيَّوْنَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ...! " الميزان ج ۱۰ ص ۲۱۲

علمای واقعی محافظ تورات

آیه فوق از علمای یهود گروهی را معرفی می کند که مراقب کتاب خدا هستند. از این گروه "ربانیون" یعنی آن علمائی هستند که عملاً و عملاً از دیگران بریده و به خدا پیوسته اند. گروه دیگر " احبار " یعنی علمای با اطلاع یهودند. اینان به تورات به آن گونه که خدا امرشان کرده، حکم می کنند، و همان طور که خدا می خواهد کتاب خدا را حفظ می کنند. آنها از نظر حفظ و تحمل تورات، کتاب خدا را گواهان بوده و در نتیجه تغییر و تحریفی در آن چه پیش آنهاست، راه نیافته است، زیرا کتاب خدا را در دلهایشان حفظ نموده اند. خداوند سبحان در قرآن مجیدش مطلب را با خطاب به یهود ادامه می دهد، و می فرماید:

« از مردم نترسید، از من بترسید! و آیات مرا به بهای اندک بفروشید! کسانی که طبق آنچه خدا فرستاده حکم نکنند کافرنند! »

خداوند تعالی می فرماید که چون تورات از جانب ما نازل گشته و شامل شریعتی است که پیامبران و علمای ربّانی و احبار (دانشمندان مطلع) میان شما بدان حکم می کنند، شما هم چیزی از آن را کتمان نکنید، و از روی ترس یا طمع تغییری در آن مدهید!

مستند: آیه ۴۴ سوره مائده " اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُوْرٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّوْنَ. " الميزان ج ۱۰ ص ۲۱۱

شریعت در یهود و امت های پیشین

این آیه و آیات بعدی روشن می کنند که خداوند برای این امت ها با دوران های مختلفی که دارند، شریعت هائی قرار داده و در کتاب هائی که به سویشان فرستاده، به ودیعت نهاده است تا به وسیله آن هدایت یافته و بینا شوند، و در مسائل

مورد اختلاف خود بدان مراجعه نمایند!

به پیامبران و علمای امت‌ها فرمان داده تا بدان حکم کنند، و آن را حفاظت نموده، و از تغییر و تحریف مصون بدارند، و در حکم‌های خود هوای بهایی ناچیزی را نداشته باشند، و تنها از خدا بترسند و از دیگران هراسی نداشته باشند. این که به اختلاف امت‌ها و زمان‌ها شریعت‌ها و احکام گوناگونی قرار داده، برای این بوده که امتحان الهی تمام شود. استعداد زمان‌ها با گذشت روزگار فرق دارد و دو چیزی که در استعداد اختلاف داشته و شدت و ضعف دارند، بایک روش تربیتی علمی و عملی و بایک مکمل کامل نخواهند شد.

روی این حساب آیه فوق - ما تورات را نازل کردیم در آن هدایت و نور هست - یعنی در تورات چیزی از هدایت هست که با آن هدایت می‌یابند، و چیزی از نور هست که با آن معارف و احکام را طبق حال بنی اسرائیل و مقدار استعدادشان به دست می‌آورند.

خداوند در کتاب خود تمام اخلاقیات بنی اسرائیل و خصوصیات احوال اجتماع‌شان و مقدار فهم‌شان را بیان فرموده است. از هدایت جز مقداری و از نور جز بعضی از آن را به سویشان نفرستاد، زیرا عهدشان قدیم و استعدادشان کم بود.

قرآن مجید می‌فرماید: «در الواح برای موسی از هر چیز موعظه‌ای و برای هر شیء تفصیلی نوشتیم.»

احکام جزائی تورات

قرآن مجید می‌فرماید:

«در تورات برای آنها مقرر کردیم که تن در مقابل تن و چشم در مقابل چشم و بینی در مقابل بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و زخم‌ها را قصاصی است.»

و هر که از آن در گذرد آن برایش کفاره‌ای خواهد بود، و کسانی که طبق آنچه خدا فرستاده حکم نکنند، آنان همان ستمگرانند!

«

(این حکم قصاص در توراتی که امروز میان یهود رواج دارد موجود

است.)

مستند: آیه ۲۳ تا ۲۵ سوره سجده " وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَاتُكُنْ فِي مَرِيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ! " المیزان ج ۳۲ ص ۱۰۸

تورات و هدایت بنی اسرائیل

قرآن کریم در تأیید حقانیت خود به وسیله نزول تورات در چند جا سخن گفته است. در آیه فوق نیز می فرماید که ما به موسی هم کتاب دادیم همان طور که به تو دادیم، پس تو درباره مسئله بعث که قرآن از آن سخن می گوید در شك مباش، این مستلزم شك در قرآن است.

سپس ادامه می دهد که - ما تورات را هادی بنی اسرائیل قرار دادیم، و از بنی اسرائیل بعضی را پیشوایان و امامان کردیم تا مردم را به امر ما هدایت کنند، و وقتی ایشان را به امامت و پیشوایی هدایت نصب کردیم که در دین صبر کردند، و قبلاً هم به آیات ما یقین داشتند.

این دو آیه از رحمت گسترده به وسیله تورات این قسمت را متضمن است که تورات فی نفسه هدایت است و پیروان خود را به سوی حق هدایت می کند، آن چنان که در دامن خود افرادی را بار آورد که در پیشرفتگی و لیاقت به حدی رسیدند که خدای تعالی برای امامت شان برگزید و به جایشان رسانید که مردم را به امر او هدایت می کردند. پس تورات کتاب پربرکتی است برای عمل کردن و نیز بعد از عمل کردن.

سپس خداوند سبحان می فرماید:

« پروردگارت روز رستاخیز در مورد چیزهایی که در آن اختلاف داشته اند، میانشان حکم می کند! »

منظور از این اختلاف، اختلاف مردم در دین است، و این اختلاف را به راه نینداختند مگر از در ستم، ستمی که به یکدیگر می کردند. اختلاف نکردند مگر بعد از آن که حق برایشان روشن گردید. فقط علت این اختلاف آن بود که می خواستند به یکدیگر زور بگویند و باطل را به زور در جای حق به خرج دهند - و خداوند روز رستاخیز بین حق و باطل داوری خواهد کرد!

مستند: آیه ۱۶ و ۱۸ سوره جاثیه " وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ وَ " المیزان ج ۳ ص ۲۷۰

تشریح شریعت در بنی اسرائیل

در این آیه خدای سبحان اشاره می کند به شریعت، یعنی کتاب و حکم و نبوتی که به بنی اسرائیل داد و از طیبیات روزی شان کرد، و بر دیگران برتری شان داد، و معجزات بین و روشن ارزانی شان داشت، و می خواهد به رسول الله "ص" فهمانده باشد که افاضه الهیه به شریعت و نبوت و کتاب یک امر نوظهور نیست، بلکه برای آن نظایری هست که یکی از آنها در بنی اسرائیل بود، و اینک شریعت اسرائیلیان در معرض دید عرب است. به رسول خدا "ص" هشدار می دهد که به زودی برای او نیز شریعتی تشریح می کند، چون بر عهده خداست که بندگان خود را به سویی آنچه خیر و سعادت آنان است هدایت کند.

اینکه فرمود: « **به بنی اسرائیل کتاب و حکم و نبوت داده،** » منظورش از کتابی که به بنی اسرائیل داده تورات است که مشتمل بر شریعت موسی "ع" و شامل انجیل نمی شود زیرا انجیل متضمن شریعت نیست، و شریعت انجیل همان شریعت تورات است، و همچنین زبور داود را هم شامل نمی شود برای این که زبور تنها ادعیه و اذکار است.

"حکم" یکی از لوازم کتاب است. حکم عبارت است از آن وظایفی که کتاب بر آن حکم می کند. در سوره بقره می فرماید: « **با انبیاء کتاب را به حق نازل کرد تا در بین مردم در آنچه اختلاف می کنند، حکم کنند!** » در سوره مائده می فرماید: « **تا پیامبران یعنی آنان که اسلام دارند، با این تورات در بین یهودیان و ربانیون و احبار به آنچه از کتاب خدا فراگرفته اند، حکم کنند.** »

قرآن مجید در ادامه آیه می فرماید:

« **وَ آتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ!** » که بعضی گفته اند مراد به " امر " در این آیه کار نبوت و دعوت رسول خدا "ص" می باشد، و می فرماید: ما از امر رسول خود علامت هائی روشن به اهل کتاب دادیم که همه دلالت داشتند بر صدق دعوی او، و یکی از آن علامت ها این بود که پیغمبر آخر زمان "ص" در مکه ظهور می کند، و یکی دیگر این که به یثرب هجرت می کند و نیز اهل او او را یاری

کنند، و امثال این علامت ها که در کتاب های اهل کتاب پیشگوئی شده بود.

- **ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلِيَّ شَرِيْعَهُ مِنْ الْأَمْرِ !**

در این آیه خطاب به رسول خدا "ص" است که امتش نیز با او در آن خطاب شریک است.

می فرماید: بعد از آن که به بنی اسرائیل دادیم آنچه را که دادیم، تو را بر طریقه خاصی از امر دین الهی قرار دادیم، و آن عبارت است از شریعت اسلام که رسول اسلام "ص" و امتش بدان اختصاص یافتند.

در ادامه آیه فوق رسول خدا "ص" را مأمور می کند به این که تنها پیرو دین و فرامینی باشد که به وی وحی می شود، و هواهای جاهلان که مخالف دین الهی هستند، پیروی نکنند!

از این آیه دو نکته استفاده می شود:

۱- این که پیامبر اسلام هم مانند افراد امت مکلف به اجرای دستورات دینی بوده است.

۲- اینکه هر حکم و علمی که مستند به وحی الهی نباشد، و یا بالاخره منتهی به وحی الهی نشود، هوایی از هواهای جاهلان است، و نمی توان آن را علم نامید!

مستند: آیه ۴۰ تا ۴۴ سوره بقره " يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ... " المیزان ج ۱ ص ۲۷۹

دعوت قرآن از بنی اسرائیل برای اسلام

خداوند متعال در این آیات بنی اسرائیل را برای قبول اسلام دعوت می کند و می فرماید:

» ای پسران اسرائیل!

نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم به یاد آرید،

و به پیمان من وفا کنید، تا به شما وفا کنم،

و از من بیم کنید-

به قرآنی که نازل کرده ام بگروید!

قرآنی که کتابی را که نزد خود شماست تصدیق می کند،
و شما نخستین منکر آن باشید!
و آیه های مرا به بهای ناچیز بفروشید،
و از من بترسید!
شما که دانائید، حق را با باطل میامیزید، و آن را کتمان کنید!
نماز بخوانید، زکات دهید، و با راکعان رکوع کنید!
شما که کتاب آسمانی می خوانید، چگونه مردم را به نیکی فرمان می
دهید ولی خودتان را از یاد می برید،
چرا به عقل نمی آئید! «

خداوند متعال در این آیات، عتاب به ملت یهود را آغاز کرده است، و این عتاب ها در طی صد و چند آیه ادامه دارد.

در آن نعمت هائی را که خدا بر یهود افاضه فرمود، و کرامت هائی را که نسبت به آنان مبذول داشت، و عکس العملی را که یهود به صورت کفران و عصیان و عهدشکنی و تمرد و لجاجت از خودشان نشان دادند، بر می شمارد و با اشاره به دوازده قصه از قصص آنان تذکرشان می دهد.

سرتاسر این آیات پر است از عنایات ربانی و الطاف الهی نسبت به بنی اسرائیل. در این آیات به یادشان می آورد آن میثاق هائی را که از ایشان گرفت و ایشان آنها را نقض کردند و باز گناهانی را مرتکب شدند و جرائمی را کسب کردند، و آثاری که در دلهای آنان پیدا شد.

به یادشان می اندازد که چگونه به خاطر آن مخالفت ها دلهایشان دچار قساوت و نفوسشان در معرض شقاوت قرار گرفت، و همه کوشش و سعی شان بی نتیجه گردید!

در این آیات یهود را نصیحت می کند که شما اولین کسی نباشید که کفر به قرآن را آغاز کنید!

مستند: آیه ۲ سوره احقاف « وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ... »
المیزان ج ۳۵ ص ۳۲۱

امام و رحمت بودن قرآن و تورات

« و آنان که کافر شدند به کسانی که ایمان آوردند گفتند: - اگر اسلام خوب بود مؤمنین بر ما سبقت نمی گرفتند!
 و چون کفار راه را نیافته اند، به زودی خواهند گفت:
 - این قرآن افترائی است قدیمی!
 با این که قبل از قرآن کتاب موسی بود که راهبر و رحمت بود،
 و این قرآن مصدق تورات است،
 لسانی است عربی، تا کسانی را که ستم کردند انذار کند!
 و نیکوکاران را بشارت باشد! »

در این جا کتاب موسی "ع" را امام و رحمت خوانده که قرآن هم آن را تصدیق دارد، و در همان کتاب موسی قبل از آمدن قرآن خبر داده بود که قرآن خواهد آمد!

این قرآن هم که مصدق تورات است، به زبان عربی، آن را تصدیق کرده تا برای ستمکاران بیم رسان و برای نیکوکاران بشارتی باشد، و با این حال چگونه ممکن است افک و بهتان بوده باشد؟

امام و رحمت بودن قرآن به این معناست که قرآن کتابی است که می تواند مقتدای بنی اسرائیل باشد، و بنی اسرائیل باید در اعمال خود از آن پیروی کنند، بدین جهت امام است. و بدین جهت که مایه اصلاح نفوس مردم بالیمان است، رحمت است!

احکام تورات و احکام حمورابی

تفصیل و جزئیات احکام دینی قبل از ظهور دین اسلام جز در تورات در هیچ کتاب آسمانی نازل نشده بود. گرچه بعضی از احکام جزئی که در تورات است شبیه به احکامی از شریعت " حمورابی " است، الا این که به هیچ وجه نمی توان گفت احکام کلیمی همان احکام حمورابی است که خداوند آن را در کلیمیت امضا کرده است، زیرا آن شریعتی را که خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام فرستاد در فتنه " بخت النصر " از بین رفته بود و از تورات آن جناب اثری باقی نمانده بود.

در این فتنه جز عده قلیلی که به اسارت به بابل رفتند همه بنی اسرائیل قلع و قمع شده و شهرهای ایشان به کلی خراب گردید، و آن عده قلیل همچنان در بابل در قید اسارت می زیستند تا آن که کوروش پادشاه ایران پس از فتح بابل آزادشان ساخت و اجازه بازگشت به بیت المقدس را به ایشان داد، و دستور داد تا " عزرائی کاهن " تورات را پس از آن که نسخه هایش به کلی از میان رفته و متن معارفش فراموش شده بود، بنویسد.

او نیز الگویی از قوانین بابل که در بین کلدانی ها متداول بود برداشته و به اسم تورات در میان بنی اسرائیل انتشار داد، پس به صرف این که شریعت حمورابی مشتمل بر قوانین صحیح است نباید آن را قوانین آسمانی دانسته و به امضای خدای تعالی ممضی نمود!

مستند: آیه ۳۳ تا ۶۲ سوره نجم " أم لم یُنَبِّأ بما فی صُحُفِ مُوسَى، وَ إِبْرَاهِیمَ الَّذِی وَفَّی...!! " المیزان ج ۳۷ ص ۹۲

محتوای صحف موسی

آیات سوره نجم خبر از مطالبی است که در صحف ابراهیم و موسی بوده است. در بخش سوم این کتاب مطالبی درباره محتوای صحف ابراهیم ذکر شد و اینجا خلاصه ای از آن مطالب تکرار می گردد:

« به من خبر ده از آن کس که از انفاق روی گردانید،

مختصري انفاق کرد و ترك نمود،
 آیا او علم غیب دارد؟ و او می بیند؟
 آیا خبردار شد بدانچه در صحیفه های موسی است؟
 و اندر صحیفه های ابراهیم؟ که به پیمان وفا کرد!
 در صحیفه ها این بود که:
 - هیچ باربرداری بار گناه دیگری را بر ندارد ... ! «

این اولین مطلبي است که قرآن کریم از صحف ابراهیم و موسی حکایت می کند. البته این حکایت از این آیه شروع می شود و تا چند آیه ادامه دارد. در اول همه آن آیات کلمه " إِنَّ " و " أَنَّهُ " آمده، که تمام ۱۷ آیه است.

آن معنا و مطلبي که در صحف آن دو بزرگوار بود، اول این بوده که:

أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وِزْرًا أُخْرَىٰ :

هیچ انسانی گناه انسان دیگر را تحمل نمی کند، یعنی نفس هیچ کس به گناهی که دیگری کرده آلوده نمی شود، و قهراً هیچ کس هم به گناهی که دیگری کرده عقوبت و مؤاخذه نمی شود.

دومین مطلبي که قرآن از صحف ابراهیم و موسی نقل می کند در بیان این است که:

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ :

هیچ انسانی، هیچ چیزی را به ملکیت واقعی مالک نیست تا اثر آن مالکیت که خیر است یا شر، نفع است یا ضرر عایدش شود، مگر آن عملی را که کرده، و سعی و کوششی را که نموده است، تنها آن را داراست، و اما آنچه دیگران کرده اند اثر خیر یا شرش عاید انسان نمی شود.

انسان به ملکیت واقعی مالک اعمال خویش است. پس مادام که انسان هست آن عمل هم هست، و هرگز به طبع خود از انسان جدا نخواهد شد، پس بعد از انتقال آدمی به آن سرای دیگر تمامی اعمالش چه خیر و چه شر، چه صالح و چه طالح، با او خواهد بود.

سومین مطلب حکایت شده از صحف ابراهیم و موسی در قرآن این است که:

وَ أَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَى:

« کوشش آدمی دیده خواهد شد،

پس از آن، او را جزا دهند، جزای هرچه تمام تر! »

منظور از سعی و کوشش، آن عملی است که در انجامش جد و جهد کنند، و منظور از " رؤیت " مشاهده است، و ظرف این مشاهده روز قیامت است.

و اگر دیدن را به صورت صیغه مجهول آورده، خالی از این اشاره نیست که در قیامت کسانی هستند که اعمالی به ایشان ارائه می شود که خودشان آن اعمال را انجام نداده اند!

چهارمین مطلب که از آیات برجسته این سوره نیز هست، می فرماید:

وَأَنْ إِلِي رَبِّكَ الْمُنْتَهَى:

« و اینکه انتهای سیرشان به سوی پروردگار توست! »

در این آیه " انتها " مطلق بیان شده و می فهماند که مطلق انحاء انتها به سوی پروردگار توست. پس آنچه موجود که در عالم وجود است در هستی اش و آثار هستی اش به خدای سبحان منتهی می گردد، البته به خود خداوند، حال با وساطت چیزی یا بدون واسطه.

آیه مورد بحث از آنجائی که منتهای هر چیزی را به طور مطلق خدا دانسته است و این اطلاق شامل تمامی تدبیرها نیز می شود، لاجرم باید گفت که آیه شریفه شامل دو انتها در هر چیز می شود: یکی انتها از حیث آغاز خلقت، که وقتی درباره خلقت هر چیز به عقب برگردیم به خدای تعالی منتهی می شویم، و دیگر از حیث معاد، که وقتی از طرف آینده پیش برویم خواهیم دید که تمامی موجودات دوباره به سوی او محشور می شوند.

دوازده آیه بعدی مواردی از منتهی شدن خلقت و تدبیر به خدای سبحان را بر می شمارد. سیاق در همه این آیات سیاق انحصار است، و می فهماند که ربوبیت منحصر در خدای تعالی است و برای او شریکی در ربوبیت نیست، و این انحصار منافات با وساطت اسباب طبیعی و یا غیر طبیعی در آن امور ندارد:

و اینکه اوست بخنداند و بگریاند،

و اینکه اوست بمیراند و زنده گرداند،

و اینکه دو جنس نر و ماده را او بیافرید:
 از نطفه ای که در رحم ریخته شود،
 و اینکه بر اوست آفرینش دیگر،
 و اینکه اوست بی نیاز می کند و خواسته دهد،
 و اینکه اوست آفریدگار ستاره "شعری"
 و اوست که "عاد" نخستین را هلاک کرد،
 و "ثمود" را، و کسی از آنها باقی نگذاشت،
 و هلاک کرد قوم نوح را پیش از آنها،
 و بی گمان آنها ستمگارتروگردنکش تر بودند!
 و شهرهای "موتفکه" را نگونسار کرد،
 و پوشانید آنها را آنچه پوشانید،
 پس به کدام يك از نعمت های پروردگارت شك می کنی؟

در مطلب اخري فرمود: وقتی خدای تعالی همان کسی باشد که این نظام بدیع را پدید آورده و این عالم را ایجاد کرده و تدبیر نموده، و در انسان ها خنده و گریه و مرگ و حیات و هلاکت قرار داده است، دیگر به کدام يك از نعمت های پروردگارت خود را مردد جلوه می دهی، و در کدامش شك می کنی؟

مستند: آیه ۸ و ۹ سوره اعلی " إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى ... "
المیزان ج ۴۰ ص ۱۹۸

خلاصه صحف ابراهیم و موسی

خلاصه آنچه در صحف ابراهیم و موسی بوده مضمون چهار آیه زیر است که قرآن کریم در سوره اعلی از آن خبر می دهد و می فرماید:

« قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى - رستگار شد آن کس که پاک شد! »

« وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى - و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد! »

« بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاتِ الدُّنْيَا - نه، شما بر می گزینید حیات این دنیا را! »

« وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى - و آخرت بهتر و پاینده تر است ! »

" پاك شدن " برگشتن به خدای تعالی و توبه کردن است.
" توبه " یکی از وسایلی است که دل انسان را از فرورفتن در مادیات حفظ می کند.

" انفاق در راه خدا " نیز دل را از لوٹ تعلقات مالی پاك می کند.
" وضو گرفتن " را هم که " تطهیر " خوانده اند، در حقیقت خواسته اند طهارت از قذارت هائی را که صورت و دست و پای انسان در اشتغال به امور دنیا به خود می گیرد، مجسم و ممثل کرده باشند.

در روایات اسلامی از امام صادق علیه السلام (در کتاب فقیه) نقل شده که در معنای تزکی و پاك شدن فرمود:

معنای آیه این است که هرکس زکات فطره بدهد رستگار می شود!

ظاهراً مراد از " ذکر نام خدا " ذکر زبانی است.

مراد از " صلوه " همان نماز معمولی و توجه خاص عبودی است که در اسلام تشریح شده است.

در آخر آیات فوق خطاب را به عموم بشر کرده و می فرماید:

حقیقت همان است که گفتیم : که رستگاری در تزکی و یاد پروردگار است
ولکن شما انسانها در پی پاك شدن نیستید و بر اساس دعوتی که طبع بشری شما دارد شما را به تعلق تام به دنیا و اشتغال به تعمیر آن و ترجیح آن بر زندگی آخرت می خواند.

- ولی زندگی آخرت باقی تر و بهتر است !

آنچه گفته شد در صحف اولی هم گفته شده است،

در صحف ابراهیم و موسی!

مستند: آیه ۵ سوره جمعه "مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا الثَّوْرِيَةَ ثُمَّ لَمْ يُحْمِلْهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ
 أسفراً...."

الميزان ج ۳۸ ص ۱۸۱

چگونه تورات را حمل کردند؟

منظور از کسانی که تورات تحمیلشان شد ولی آن را حمل نکردند، یهودیانی هستند که خدا تورات را بر پیغمبرشان موسی "ع" نازل کرد و او به معارف و شرایع آن را تعلیمشان داد ولی رهایش کردند و به دستورات آن عمل ننمودند، تحمیل شدند، ولی حمل نکردند، لذا خدای تعالی برایشان مثلی زد، و به الاغ هائی تشبیه شان کرد که کتابهائی بر آن بار شده است، و خود الاغ هیچ آگاهی از معارف و حقایق آن کتابها ندارد، و در نتیجه از حمل آن کتابها چیزی بجز خستگی برایش نمی ماند!

خداوند این مثل را برای مسلمانان می زند که باید مسلمانان به امر دین اهتمام ورزند و در حرکات و سکنات خود مراقب خدا باشند، و رسول او را بزرگ بدانند، و احترام کنند، و آن چه برایشان آورده یکدستی نگیرند و بترسند از این که خشم خدا آنان را بگیرد همان طور که یهود را گرفت و آنان را جاهلانی ستمگر خواند و به خرابی که بار کتاب به دوش دارند تشبیه شان کرد!

بخش سوم

مقامات و معجزات موسی علیه السلام

مقام موسی نزد خدا

مستند: تحلیل تاریخی

المیزان ج ۳۱ ص ۶۳

مقام و محبوبیت موسی "ع" نزد خدا

موسی علیه السلام یکی از پنج پیغمبر اولوالعزم است که خود آنان سادات انبیاء بودند، و کتاب و شریعت داشتند- نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد "ص".

خدای تعالی موسی علیه السلام را از زمره آنان شمرده و می فرماید:
« از پیامبران میثاق گرفتیم،

و از تو، و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم...» (احزاب ۷)

« از امور دین آن چه را به نوح سفارش کرده بودیم،

و آن چه را به تو وحی کردیم،

و آن چه را به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده بودیم،

برای تو مقرر کرد که» (شوری ۱۳)

خدای تعالی بر موسی علیه السلام و برادرش منت نهاده است:

« ما بر موسی و هارون منت نهادیم! » (صافات ۱۴)

خدای تعالی بر موسی و هارون "ع" سلام کرده است:

« **سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُونَ !** » (صافات ۱۲۰)

خداوند متعال موسی علیه السلام را به بهترین مدح و ثنا ستوده است:

« **یاد آر در کتاب موسی را که مُخْلِصٌ، و رسولي نبي بود،**

و ما او را از جانب طور ایمن ندا دادیم،

و برای هم سخنی خود نزدیکش کردیم! » (مریم ۵۲)

« **او نزد خدا آبرومند بود.** » (احزاب ۶۹)

« **خدا با موسی به نحوی که شما نمی دانید هم سخن شد!** » (نساء ۱۶۴)

خدای سبحان موسی "ع" را در سوره انعام و در چند جای دیگر در زمره انبیاء ذکر فرموده، و در آیه ۸۴ تا ۸۸ سوره انبیاء او و سایر انبیاء را به این وصف ستوده که ایشان پیامبرانی نیکوکار و صالح بودند، که خدا بر عالمیان اجتناب و برتری شان داده بود، و به سویی صراط مستقیم هدایتشان کرده بود.

در سوره مریم در آیه ۵۸ موسی "ع" را چنین ستوده که او از کسانی است که خدا بر آنان انعام کرده است، و در نتیجه صفات زیر برای موسی جمع شده است:

اخلاص، تقرب و نزدیک خود بردن، وجاهت، احسان، صلاحیت، تفضیل، اجتناب، هدایت، انعام

(که در موارد مناسب هر يك از این صفات نه گانه در این مجلد مورد بحث قرار گرفته است، و همچنین پیرامون معنای نبوت و رسالت و تکلیم گفتگو شده است.)

مستند: آیه ۵۱ تا ۵۳ سوره مریم " وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوسٰی اِنَّهُ کَانَ مُخْلِصًا وَ کَانَ رَسُوْلًا نَّبِیًّا...! " المیزان ج ۲۷ ص ۹۴

اخلاص موسی "ع" و مُخْلِصٌ بودن او

در این آیات، خدای سبحان رسول و پیامبر خود موسی علیه السلام را به اخلاص و رسالت و نبوت ستوده، و موهبت ها و رحمت هائی را که به او

اختصاص داده، ذکر فرموده است.

« مُخْلِصٌ » عبارت است از کسی که خداوند سبحان او را خالص برای خود قرار داده باشد، و غیر خدا کسی در او نصیبی نداشته باشد، نه در او، و نه در عمل او، و این مقام از بلندترین مقام های عبودیت است.

« در این کتاب، موسی را یاد کن!

که او مُخْلِصٌ و رسول و پیامبر بود،

از جانب راست طور ایمن بدو ندا دادیم،

و او را به رازگونی تقرب دادیم،

و از رحمت خویش برادرش هارون پیغمبر را بدو بخشیدیم! »

ظاهر آیه این است که منظور از " تقرب " نزدیکی معنوی است نه مکانی، هر چند که این معنا در مکان " طور " واقع شده است، همچنان که تکلم هم در مکان بود.

مثال این آیه شریفه این است که مولائی مقتدر و عزیز بنده ذلیل خود را بخواند و او را به مجلس خود نزدیک گرداند، و بیخ گوشی با او سخن گوید. معلوم است که چنین تقریبی به خدا، سعادت است که برای کس دیگری دست نمی دهد!

آخر آیه نشانه اجابت دعای موسی "ع" است که در اولین بار که در طور به او وحی شد، درخواست کرده و گفته بود:

« از اهل من وزیری برای من قرار بده،

برادرم هارون را،

و پشت مرا به او استوار کن،

و در کارم شریکم گردان! »

گزینش موسی

خداوند سبحان در آیه ۴۴ سوره طه اختصاص دادن موسی "ع" را به خود با عبارت زیر بیان داشته است:

« **وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي!** »

که از عبارت " لِنَفْسِي " کاملاً روشن است که موسی را خالص برای خود

گردانیده و فرموده است:

- من تو را خالص برای خودم قرار دادم،
و همه نعمت هائی که در اختیار توست همه اینها از من است،
و احسان من است، و در آن غیر من کسی شرکت ندارد،
پس تو خالص برای منی!

و همین جاست که معنی آیه سوره مریم روشن می شود که فرمود:

- به یاد آر در کتاب موسی را که مُخْلِصی بود!

و این خالص و مُخْلِص کردن بزرگترین منت های خداست!

(آیه ۴۴ سوره طه المیزان ۲۷ ص ۲۳۰)

مستند: آیه ۱۱۵ تا ۱۲۲ سوره صافات "وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ..."
المیزان ج ۳۳ ص ۲۵۲

منت های خدا بر موسی و هارون

در این آیات خدای تعالی نعمت ها و منت هائی را که بر موسی و هارون "ع" ارزانی داشته، بر می شمارد، و بیان می کند که چگونه دشمنان تکذیب کننده آنان را عذاب کرده است. چیزی که هست در این آیات جانب رحمت بیشتر غلبه دارد تا جنبه عذاب و انذار:

« ما بر موسی و هارون منت نهادیم،
و آن دو و قومشان را از اندوهی عظیم رهائی بخشیدیم،
و نصرتشان دادیم،
در نتیجه، آنان غالب آمدند،
و کتابی رازگشا به آن دو دادیم،
و به صراط مستقیم شان ره نمودیم،
و آثار و برکات و نام نیک شان را برای آیندگان حفظ کردیم،
سلام بر موسی و هارون!

ما این چنین نیکوکاران را جزا می دهیم،

آری، آن دو از بندگان مؤمن ما بودند! «

مراد از منت هائی که خداوند متعال بر موسی و هارون نهاد، احتمالاً

همان نعمت هائی باشد که در بالا می شمارد، که اول آنها - نجات از اندوه عظیم شر فرعون بود، که آنان را ضعیف کرده بود، و بدترین شکنجه ها را به آنها می داد، و پسر هایشان را می کشت و زنان و دخترانشان را زنده نگه می داشت. سپس غلبه ای را تذکر می دهد که با کمک خداوند برای بنی اسرائیل دست داد، و آن بیرون شدن از مصر و عبور از دریا، و غرق شدن فرعون و لشکریانش در دریا بود.

آن گاه از کتاب آسمانی شان یاد می کند، و آن را از جمله نعمت هائی می شمارد که به موسی و هارون داده است، و آن کتاب را "مستبین" خواند، یعنی کتابی که مجهولات نهانی را روشن می کند، و آن اموری را که احتیاج مردم در دنیا و آخرت است، و برای خود آنان پوشیده است، بیان می کند.

مراد به "هدایت به سوی صراط مستقیم" که فقط در مورد موسی و هارون "ع" ذکر کرد، و کسی از قومشان را شریک در آن نفرمود، همانا هدایت به تمام معنی کلمه می باشد که فقط اختصاص به آن دو بزرگوار داشت.

مستند: آیه ۴۰ سوره طه " وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ...! " المیزان ج ۲۷ ص ۲۳۴

نجات موسی در جوانی

قرآن منت دیگری از خدای تعالی را نسبت به موسی علیه السلام چنین بیان می فرماید:

« وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ !

یک فرد را کشتی و ما تو را از غم رهانیدیم! »

این منت عبارت است از داستان قتل نفس موسی و رأی دادن درباریان قبط به کشتن او، و فرار او از مصر، و ازدواجش با دختر شعیب پیامبر، و اقامتش در مدین به مدت ده سال به عنوان مزدور و چوپان گوسفندان شعیب.

این داستان به طور مفصل در سوره قصص آمده است. اینجا اشاره به وحشتی شده که به موسی بعد از کشتن مرد قبطی دست داده بود و می ترسید که درباریان فرعون او را بکشند، و خدای تعالی او را بیرون کرد و به سرزمین مدین

برد، و همین که شعیب او را احضار کرد و موسی داستان خود را گفت شعیب
"ع" فرمود: «مترس! که از مردم ستمکار رهایی یافتی!»

آزمایش های پیاپی موسی "ع"

« و تو را آزمودیم، آزمودنی!
و سالی چند در میان مدینیان بماندی،
آنگاه به موقع بیامدی، ای موسی!»

منظور از آیه فوق منت دیگری است که خداوند به آن اشاره می کند و
آن این است که موسی به چند بلاي پشت سر هم مبتلا شد، تا با مقداری از کمال
که کسب کرده و به فعلیت رسانده بود، به مصر بازگشت.
آیه شریفه که منت خدای تعالی را بر موسی "ع" می شمارد با ندای
"یا موسی!" ختم شده است، تا احترام بیشتری از او بعمل آمده باشد.

معجزات موسی "ع"

مستند: آیه ۱۰۱ سوره اسری " وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ... " المیزان ج ۲۶ ص ۱۰

تعداد معجزه های حضرت موسی "ع"

معجزاتی که در آیه فوق برای حضرت موسی بن عمران علیه السلام شمرده، نه معجزه است. اگر در آیه فوق آن را نه معجزه شمرده منظور آن معجزه هائی بوده که در برابر فرعون و دعوت او آورده است، و آن عبارت است از عصا و ید بیضا و طوفان و ملخ و قورباغه و سوسمار و خون و قحطي و کمبود میوه ها.

اما سایر معجزاتی که آن جناب داشته، مانند شکافتن دریا، جریان آب از سنگ، زنده کردن کشته ای بوسیله عضو گاو، و زنده کردن آنهایی که با صاعقه در میقات هلاک شدند، و سایه کردن کوه بر بالای سر ایشان، و امثال آن، همه خارج از معجزات نه گانه فوق الذکر است، و معجزاتی هستند که برای امت خود آورده است، نه برای فرعون.

معجزات موسی قبل از نجات بنی اسرائیل

در آیات ۱۶۰ به بعد در سوره اعراف خدای سبحان از معجزات موسی و آیات وی چند معجزه را بشرح زیر ذکر کرده است:

- ۱- اژدها
- ۲- ید بیضا
- ۳- قحطي فرعونیان
- ۴- نقص ثمرات فرعونیان
- ۵- طوفان
- ۶- ملخ هاي بالدار
- ۷- ملخ هاي بي بال
- ۸- قورباغه
- ۹- خون شدن آب نیل
- ۱۰- غرق شدن فرعونیان در نیل

معجزات موسی بعد از نجات بني اسرائيل

- ۱- میراندن و زنده کردن هفتاد نفر همراهان موسی در میقات
 - ۲- شکافته شدن دوازده چشمه از سنگ با ضربت عصای موسی "ع"
 - ۳- سایه افکندن ابر بر سر بني اسرائيل
 - ۴- نزول منّ و سلوي
 - ۵- کندن کوه از ریشه و نگهداشتن آن مانند سایه بان بر سر بني اسرائيل
- البته، تکلم با خدای تعالی، نزول تورات، مسخ شدن پاره ای از بني اسرائيل به صورت میمون را نیز باید به این فهرست افزود

اختلاف نقل معجزات موسی در تورات با قرآن

در تورات هم معجزات مزبور را عبارت از- عصا و خون و سوسمار و قورباغه و مرگ چهارپایان و بادی چون آتش که از همه جا عبور کرد و نباتات و حیوانات را سوزانید، و ملخ و ظلمت و مرگ عمومی بزرگسالان و همه حیوانات دانسته است.

همین دوگونگی تورات با ظاهر قرآن مجید در خصوص معجزات نه گانه موسی "ع" باعث شده که قرآن کریم اسامی آنان را به طور مفصل بیان نکند، زیرا اگر بیان می کرد و دنبالش می فرمود: (از یهود بپرس !) همچنانکه در پایان آیه فرمود: (از یهود بپرس!) یهود در جواب آن اسامی را انکار می کردند، چون

یهود حاضر نمی شد هرگز گفتاری را از قرآن که مخالف با تورات باشد، بپذیرد، لاجرم به تکذیب قرآن مبادرت می نمود، و از همین جهت است که قرآن اسم آنها را نبرده است، و فقط گفته:

« موسی را نه معجزه آشکار دادیم، از بنی اسرائیل پیرس ! »

المیزان ج ۱ ص ۳۸۰

مستند: آیات مذکور در متن

شرح معجزات واقع شده در بنی اسرائیل

در آیات زیر مشروح شش معجزه واقع شده در بنی اسرائیل در زمان حیات موسی علیه السلام، و سه معجزه بعد از عصر موسی "ع" را که در سوره بقره آمده، نقل می کند:

شکافتن دریا و غرق فرعون

آیه ۵۰ سوره بقره:

« وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ... »

چون دریا را برای شما بشکافتیم و نجاتتان دادیم،
و فرعونیان را در جلو چشم شما غرق کردیم!

صاعقه زدن و مردن و زنده شدن بزرگان بنی اسرائیل

آیه ۵۵ سوره بقره:

« فَأَخَذْتَكُمُ الصَّاعِقَةَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ، ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ... »

چون گفتید: ای موسی، تورا باور نمی کنیم تا خدا را آشکارا ببینیم،
در نتیجه صاعقه شما را بگرفت، در حالی که خود تماشا می کردید،
و آنگاه شما را از پس مرگتان زنده کردیم، شاید سپاس بدارید!

سایه افکندن ابر بر بنی اسرائیل، و نزول مائده آسمانی

آیه ۵۷ سوره بقره:

« وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوِي... »

ابر را سایبان شما کردیم، و ترنجبین و مرغ بریان برای شما فرستادیم، و گفتیم از چیزهای پاکیزه که روزی تان کرده ایم بخورید، و این نیاکان شما به ما ستم نکردند، بلکه به خودشان ستم می کردند!

خروج دوازده چشمه از يك سنگ

آیه ۶۰ سوره بقره:

« وَ إِذِ اسْتَسْقِي مُوسِي لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ... »

و چون موسی برای قوم خویش آب همی خواست، گفتیم: عصای خود به این سنگ بزن تا دوازده چشمه در آن بشکافد، که هر گروهی آبخور خویش بدانست. رزق خدا را بخورید و بنوشید، و در زمین به تبهکاری سرمکشید!

بلند کردن کوه طور بر بالاي سر بني اسرائيل

آیه ۶۳ سوره بقره:

« وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ... »

و چون از شما پیمان گرفتیم، در حالی که کوه طور را بالای سرتان برده بودیم، که آن کتابی که به شما داده ایم محکم بگیرد، و مندرجات آن را به خاطر آرید، شاید پرهیزکاری کنید! بعد از آن پیمان باز هم پشت کردید، و اگر کرم و رحمت خدا شامل حال شما نبود، از زیانکاران شده بودید!

زنده شدن مقتول با عضو گاو ذبح شده

آیه ۷۲ و ۷۳ سوره بقره:

« فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتِي... »

و چون کسی را کشته بودید و درباره او کشمکش می کردید،
و خدا آنچه را نهان می داشتید آشکار کرد،
گفتیم: پاره ای از گاو را به کشته بزنید،
خدا مردگان را چنین زنده می کند،
و نشانه های قدرت خویش به ما می نمایاند، شاید تعقل کنید!

مسخ و بوزینه شدن جمعی از بنی اسرائیل

آیه ۶۵ سوره بقره:

« فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ... »

آنها را که در روز "شنبه" تعدی کردند،

بدانستید که ما به ایشان گفتیم:

- بوزینگان مطرود شوید!

و این عذاب را مایه عبرت حاضران و آیندگان و پند پرهیزکاران کردیم!

زنده کردن مردگان

آیه ۲۴۹ سوره بقره:

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ ... »

آیا ندیدید آنهایی را که از ترس مرگ از دیار خود بیرون رفتند،

آنها هزارها تن بودند،

خدا فرمود: بمیرید!

همه مردند، سپس آنها را زنده کرد.

زیرا خدا را در حق بندگان فضل و کرم است،

لکن بیشتر مردم سپاسگزار حق نیستند!

مرده و زنده کردن کسی که از قریه خرابی بگذشت!

آیه ۲۵۹ سوره بقره:

« أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا ... »

ویا به مانند آن کسی که به دهکده ای گذر کرد،
که خراب و ویران شده بود، گفت:
به حیرتم که خداوند چگونه بار دوم این مردگان را زنده خواهد کرد؟
پس خداوند او را صدسال میراند، و سپس زنده اش برانگیخت،
و بدو فرمود: چند مدت درنگ کردی؟
جواب داد: يك روز یا پاره ای از يك روز!
خداوند فرمود: - نه، چنین نیست،
بلکه صدسال است که به خواب مرگ افتاده ای!
نظر به طعام و شراب خود بنما که هنوز تغییر ننموده،
و الاغ خود را نیز بنگر تا احوال بر تو معلوم شود!
ما تورا حجت برای خلق قرار دهیم،
که امر بعث را انکار نکنند،
و بنگر در استخوانهای الاغ که چگونه در همش پیوسته،
و گوشت بر آن بیوشانیم!
چون این کار بر او آشکار گردید، گفت:
همانا اکنون به حقیقت و یقین می دانم که خداوند بر همه چیز تواناست!

مستند: آیه ۱۶۰ سوره اعراف " وَ قَطَّعْنَاهُمْ اِثْنَيْ عَشَرَ اَسْبَاطًا اُمَمًا وَ ..."
المیزان ج ۱۶ ص ۱۵۹

معجزه چشمه های دوازده گانه اسباط

قرآن مجید در آیه فوق از دوازده چشمه آبی خبر می دهد که از يك سنگ برای آب دادن به اسباط دوازده گانه بني اسرائيل، به محض زدن عصای موسی جاری می شد.

« ... آنان را به دوازده سبط و گروه، تقسیم کردیم،
و چون قوم موسی از او آب خواستند،
بدو وحی کردیم که عصای خود را به این سنگ بزن،
و از آن سنگ دوازده چشمه بشکافت،

و هر گروهی مشرب و آبخورگاه خویش را بدانست،
و ابر را سایه بان ایشان کردیم،
و ترنجبین و مرغ بریان برای ایشان نازل کردیم...»

اصطلاح "سبط" در بنی اسرائیل به منزله قبیله نزد عرب است.
چشمه هائی که برای آنان درآمد به عدد اسباط بنی اسرائیل یعنی دوازده
چشمه بود. هر چشمه مخصوص يك تیره بود. این اختصاص به خاطر مشاجره
ای بود که با یکدیگر داشته اند.

مستند: آیه ۶۲ تا ۶۶ سوره بقره " ... وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ" المیزان ج ۱ ص ۳۶۷

ریشه کن کردن و بالا بردن کوه

قرآن کریم ماجرای پیمان گرفتن خدای تعالی از بنی اسرائیل، بالا بردن
کوه طور بالای سر آنها، و ماجرای بوزینه شدن گروهی از آنها را یکجا در آیات
زیر شرح می دهد:

« و چون از شما پیمان گرفتیم،

در حالی که کوه طور را بالای سرتان برده بودیم،

که آن کتابی را که به شما داده ایم محکم بگیرید!

و مندرجات آن را به خاطر آرید،

شاید پرهیزکاری کنید!

بعد از آن پیمان، باز هم پشت کردید،

و اگر کرم و رحمت خدا شامل شما نبود، از زیانکاران شده بودید!

آنها را که از شما در روز شنبه تعدی کردند،

بدانستید که ما به ایشان گفتیم: بوزینگان مطرود شوید!

و این عذاب را مایه عبرت حاضران و آیندگان،

و پند پرهیزکاران کردیم! »

از سیاق آیه، که اول " پیمان گرفتن " و امر به " قدردانی از دین " را،

ذکر کرده، و در آخر آیه یادآوری آنچه را که در کتاب است، خاطر نشان ساخته (و مسئله ریشه کن کردن کوه طور را در وسط این دو مسئله جای داده، بدون این که علت این کار را بیان کند،) بر می آید که مسئله " کندن کوه " برای ترساندن مردم از عظمت قدرت خداست، نه برای این که ایشان را مجبور به عمل به کتابی بکند که داده شده اند، و گر نه اگر منظور اجبار بود، دیگر وجهی برای " میثاق گرفتن " نمی ماند. در آیه بعدی که دستور داد میمون هائی خوار و بی مقدار شوند، متعاقب آن فرمود: - فَجَعَلْنَا هَا نِكَالًا ! یعنی ما این عقوبت مسخ شدن را مایه عبرت کردیم تا همه از آن عبرت گیرند!

مستند: آیه ۵ سوره ابراهیم " وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
و...!" المیزان ج ۲۳ ص ۲۷

موسی "ع" و ایام الله

خداوند متعال موسی "ع" را دستور می دهد که ایام الله را به یاد بنی اسرائیل بیندازد، و می فرماید:

« ما موسی را با معجزه های خویش فرستادیم که ...

- ای موسی! مردم را از ظلمت ها به سوی نور بیرون کن!

روزهای خدا - ایام الله - را به یادشان آر،

که در این برای هر صبور شکرگزاری عبرتی هست !! »

مراد به " ایام الله " روزهای مخصوصی است.

نسبت دادن ایام مخصوصی را به خدا، با این که همه ایام و همه موجودات از خداست، حتماً به خاطر حوادثی است که در آن ایام پیش آمد کرده و امر خدای تعالی را ظاهر ساخته است، که در دیگر ایام چنین ظهوری رخ نداده است.

پس به طور مسلم مقصود از " ایام الله " آن ظرف ها و آن زمان هاست که امر خدا و آیات وحدانیت و سلطنت او ظاهر شده است، و یا ظاهر می شود، مانند: روز مرگ، که در آن روز سلطنت آخرتی خدا هویدا می گردد. و آن روز اسباب دنیوی از سببیت و تأثیر می افتد.

... و مانند روز قیامت که هیچ کس دیگری مالک چیزی نیست، و برای

کسی کاری نمی تواند بکند، و همه امور تنها به دست خداست!
... و مانند ایامی که قوم نوح و عاد و ثمود در آن به هلاکت رسیدند.

این گونه ایام نیز مانند ایام و روزهای مخصوصی است که قهر و غلبه الهی ظاهر گشته و عزت خدائی خودنمائی کرده است.
ممکن هم هست که ایام ظهور رحمت و نعمت الهی نیز جزو این ایام بوده باشد. البته آن ایام که نعمت های الهی آن چنان ظهوری یافته که دیگر ایام به آن روشنی نبوده است، مانند روزی که حضرت نوح و یارانش از کشتی بیرون آمدند، و مشمول سلام و برکات الهی شدند!
و روزی که ابراهیم علیه السلام از آتش نجات یافت... و امثال آنها! چه این گونه ایام مانند ایام نامبرده دیگر، در حقیقت نسبتی به غیر خدا ندارند، بلکه ایام خدا و منسوب به اویند.

ایام الله در بین بنی اسرائیل

قرآن مجید به رسول گرامی اسلام درباره ایام الله بین بنی اسرائیل چنین یادآور می شود:

« به یاد آر ای رسول ما،

(و با این یادآوری ایستادگی و ایمانت به عزیز و حمید بودن خدا را افزون کن!)

به یاد آر که موسی به قوم خود یعنی بنی اسرائیل گفت:

- ای بنی اسرائیل نعمت های خدا را به یاد آورید!

آن روز که از آل فرعون و مخصوصاً از قبطیان نجاتتان داد،

قبطیانی که دائماً شما را شکنجه می دادند و عذاب می چشاندند،

و بیشتر پسرانتان را می کشتند،

و دخترانتان را برای کارگری و رختشویی خود زنده نگه می داشتند،

در این وقایع بلاء و محنت بزرگی بود از ناحیه پروردگارتان! »

این سلسله آیات مشتمل است بر ذکر پاره ای از نعمت ها و همچنین نعمت های خدا که هر کدام در روز معینی رخ داده است.

موسی بن عمران علیه السلام در این آیات که حکایت کلام اوست، مردم خود را به پاره ای از " ایام الله - روزهای خدای سبحان، " که به مقتضای عزت مطلقه اش نعمت ها و یا عذابهای فرستاده است، و هر کدام را به مقتضای حکمت بالغه اش در جای خود فرستاده، تذکر می دهد، و به یادشان می آورد!

موسی علیه السلام به دنبال تذکر قبلی اش اضافه می کند:

« اگر شما و هر که در زمین هست همگی کافر شوید،
خدا بی نیاز و ستوده است! »

آنگاه ادامه می دهد:

« مگر خبر کسانی که پیش از شما بوده اند:
قوم نوح، عاد، ثمود، و کسانی که پس از آنها بوده اند،
که جز خدایشان کسی نمی داند،
به شما نرسیده است.

که پیغمبرانشان با دلایلها به سویشان آمدند،
و دستهایشان را از حیرت به دهانشان بردند و گفتند:
- ما آئینی را که به ابلاغ آن فرستاده شده اید منکریم!
و درباره آن چیزها که ما را بدان می خوانید،
به سختی به شك اندریم!
پیغمبرانشان گفتند:

- مگر در خدای یکتا، ایجاد کننده آسمانها و زمین شکی هست؟
شما را دعوت می کند تا گناهانتان را آمرزش دهد،
و تا مدتی معین نگاهتان دارد!
گفتند:

- شما جز بشرهایی مثل ما نیستید،
که می خواهید ما را از خدایانی که پدرانمان می پرستیدند منصرفمان
کنید،

پس برای ما دلیلی روشن بیاورید!

پیغمبرانشان گفتند:

- ما جز بشرهائی مثل شما نیستیم،
ولی خدا به هرکس از بندگان خویش بخواهد، منت می نهد،
و ما حق نداریم جز به اذن خدا دلیل برای شما بیاوریم!
و مؤمنان باید به خدا توکل کنند...! «

آیات فوق نیز از سخنان موسی علیه السلام است که ایام خدا را که در امتهای گذشته داشت، و در آن ایام اقوام را دچار عذاب و انقراض نموده و آثارشان را از صفحه وجود محو کرده است، خاطرنشان می سازد، چه جز خدا کسی به طور تفصیل از سرنوشت آن اقوام خبر ندارد، مانند قوم نوح و عاد و ثمود، و اقوام بعد از ایشان!

البته، شمردن قوم نوح و عاد و ثمود از باب مثال است، و این که فرمود جز خدا کسی ایشان را نمی شناسد، و وضع ایشان را نمی داند، مقصود ندانستن حقیقت حال ایشان و بی اطلاعی از جزئیات تاریخ زندگی ایشان است.

زمین، میراث بندگان صالح

موسی علیه السلام در یادآوری ایام الله اضافه می کند:

« کسانی که کافر بودند به پیغمبرانشان گفتند:

- شما را از سرزمین خودمان بیرون می کنیم!

مگر به آئین ما بازگردید!

و پروردگارشان به آنها وحی کرد که این ستمگران را هلاک خواهیم کرد!

و شما را از پی ایشان در این سرزمین سکونت خواهیم داد!

این موهبت، خاص کسانی است که از عظمت من بترسند،

و از تهدید من بیم کنند! «

دعاهای موسی "ع"

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۱۲ ص ۱۴۱

دعاهای موسی "ع" قبل از بعثت

قرآن مجید در بیان تاریخ زندگی موسی علیه السلام دعاهائی از آن حضرت نقل می فرماید که در زمان گرفتاری و نیاز به درگاه خداوند متعال عرضه داشته است. در این دعا ها می توان ادب آن حضرت و میزان اخلاص و یقین، و نحوه بیان نیاز به درگاه خدای تعالی را مطالعه کرد:

اولین دعای آن حضرت که در قرآن مجید نقل شده مربوط به اوایل رشد او در مصر بوده و موقعی است که مرد قبطی را با يك سيلی كشت و سپس رو به درگاه خدای تعالی کرده و -

« گفت:

پروردگارا ! من به نفس خود ستم کردم،

پس، ببخشای بر من!

پس خداوند بر او ببخشود،

زیرا او بخشنده و مهربان است! «(قصص ۱۶)

در این اعتراف، موسی "ع" به گناه خود اعتراف نمی کند، بلکه به کاری

اعتراف می کند که مخالف مصلحت زندگی خود او بوده است!

این اعتراف به ظلم و طلب مغفرت از طرف موسی علیه السلام، از قبیل
اعتراف آدم و همسر اوست که گفتند: « پروردگارا!
ما به نفس خود ظلم کردیم...! »

اعتراف موسی "ع" هم، به طوری که در بالا گفتیم، اعتراف به گناه نیست، بلکه اعتراف به کاری است که مخالف با مصلحت زندگی خود او بوده است، کما اینکه اعتراف آدم و حوا نیز از همین باب بوده است، زیرا موسی "ع" اگر آن مرد را کشت، قبل از بعثتش به رسالت و نهی از قتل نفس کشت، علاوه بر این که مرد کافری را کشت، که برای خون او احترامی نیست، و دلیلی هم در دست نیست بر این که چنین قتلی آن هم قبل از شریعت موسی "ع" حرام بوده است؟
آدم و حوا، اگر با خوردن از درخت به خودشان ظلم کردند، قبل از آن بوده که خداوند متعال شریعتی را در بین بنی نوع انسانی تشریح کرده باشد، چه خدای تعالی شریعت ها را، هر چه که هست، بعد از هبوط آدم از بهشت به زمین تأسیس نموده است. و صرف نهی از نزدیکی به درخت دلیل بر این نیست که نهی مولوی بوده تا مخالفتش معصیت مصطلح بوده باشد، بعلاوه، قرائتی در دست است که نهی به آدم و حوا نهی ارشادی بوده است.

از همه این ها گذشته، کتاب الهی تصریح فرموده به این که موسی "ع" بنده ای مخلص بوده است، و نیز تصریح فرموده به این که ابلیس نمی تواند بندگان مخلص خدای را اغوا کند. (طه ۵۱ و ص ۸۳)

این هم معلوم است که معصیت بدون اغوای شیطان محقق نمی شود.
پس از تلفیق این مقدمات چنین نتیجه می گیریم که عمل موسی - قتل نفس - معصیت نبوده است!

از اینجا مشخص می شود که مراد به مغفرتی هم که موسی "ع" و همچنین آدم و حوا درخواست آن را کرده اند، محو عقابی نیست که خداوند سبحان بر گناهکاران مقرر داشته است، چنانکه مغفرت در گناهان به همین معناست، بلکه مراد محو آثار سوئی است که ظلم به نفس در زندگی آدمی باقی می گذارد.

موسی "ع" از این می ترسید که مبادا داستان آدمکشی او افشا شده و مردم قاتل را شناخته و به نظر خود مجرم بشناسند، لذا از خدای تعالی درخواست کرد که سرش را پرده پوشی کند، و او را به این معنا ببخشد، چه بخشش و مغفرت در عرف و اصطلاح قرآن، اعم از محو عقاب است، بلکه به معنی محو اثر سوء

است، هرچه می خواهد باشد، چه عقاب خدائی و چه عقاب عرفی و چه آثار دیگر. و شکی هم نیست در این که محو همه اقسام آثار به دست خدای تعالی است! نظیر این توجیه، وجهی است که قرآن درباره حضرت نوح می فرماید، وقتی عرض کرد:

« اگر مرا نبخشی و ترحم نکنی ...! »

که معنی آن این است که اگر مرا به ادب خود مؤدب نفرمائی و به عصمت خودت حفظ نکنی و به این وسیله بر من ترحم ننمائی، از زیانکاران خواهم بود. (دقت فرمائید!)

دومین دعای موسی "ع" زمانی بود که از مصر فرار کرده و به مدائن آمده، و با شکمی گرسنه در سایه درختی کنار چاه آبی آرمیده بود. در این هنگام دختران شعیب "ع" را می بیند و برای کمک به آنها از چاه آب می کشد و پس از رفتن آنها موسی همچنان گرسنه می ماند. در این حال بود که با خدای خود می گفت:

« پروردگارا !

من به هرچه که بر من نازل کنی، چه اندک و چه بسیار، محتاجم!

رَبِّ اِنِّی لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیْرٌ ! «(قصص، ۲۴)

در این دو درخواست او، صرف نظر از التجاء به خدا و تمسک به ربوبیت او که خود ادب جداگانه ای است، از آداب عبودیت این معنا را به کار برده که در دعای اولش چون مربوط به امور دنیوی و مادی نبود، بلکه صرفاً توسل به مغفرت خدا بود، به حاجت خود تصریح کرد، زیرا خداوند دوست می دارد بندگان را از او طلب مغفرت کنند.

به خلاف دعای دومش که در آن حاجت خود را که بر حسب دلالت مقام ضروریات زندگی از قبیل غذا و مسکن و امثال آن بوده، ذکر نکرد، بلکه تنها اکتفا به این کرد که احتیاج خود را بگوید، و دم از ذکر حوائج خود فروبست، زیرا دنیا را در نزد خدا قدر و منزلتی نیست!

دعای موسی "ع" در لحظه بعثت

قرآن مجید دعائی را از حضرت موسی علیه السلام نقل می کند که در اولین لحظات بعثت و دریافت اولین وحی آسمانی عرضه داشته و در آن ادب پیامبری خود را چنین نشان داده است:

«گفت: پروردگارا!

شرح صدرم ده!

کارم را آسان ساز!

و گره از زبانتم بگشای!

تا گفتارم را بفهمند،

و وزیری از خاندان خودم برایم قرار ده،

هارون برادرم را وزیرم کن، و با وزارت او پشتم را قوی گردان!

و او را در مأموریتم شرکت ده!

تا تورا بسیار تسبیح گوئیم،

و بسیار به یادت باشیم!

چون تو به ما، و به کارهایمان بینائی! « (طه ۳۵)

این است خلاصه درخواست های موسی "ع" درباره اسباب دعوت و تبلیغ که از پروردگار خود مسئلت می کند.

موسی "ع" با این کلمات برای دعوت خود خیرخواهی می کند، و راه دعوت خود را هموار می سازد.

به طوری که کلمات او و قرائن مقام دلالت می کند، می خواهد عرض کند که تو می دانی و به حال من و برادرم به خوبی آگاهی که ما از روزی که به حد تمییز رسیدیم تسبیح تو را دوست می داشتیم، و امشب که رسالت تو بار گرانی را به دوش من نهاده، و تو که دانا به وضع من و خشونت طبعم هستی، و عقده ای که در زبان من است، می دانی، می ترسم اگر بر حسب دستور تو قوم را دعوت به سوی تو کنم و رسالتت را تبلیغ نمایم، مرا تکذیب کنند، و در نتیجه سینه

ام تنگی کند و عصبانی شوم و زبانم از گفتار باز ماند.

- پس تو ای پروردگار!

شرح صدري عطایم کن و کار مرا آسان گردان!

این دعا، همان دستوری است که خود پروردگار به همه انبیاء داده است، که در راه تبلیغ رسالات خود را به مشقت نیندازند:

« دستور پیامبر این نیست که خود را

در ادای واجب خدای تعالی به زحمت اندازد!

این سنتی است که در سایر انبیاء گذشته هم اجرا کردیم! » (احزاب ۳۸)

ادبی که آن جناب در این کلمات به کار برده است، این است که غرض و نتیجه ای که از این سؤالات در نظر داشته، بیان کند تا کسی خیال نکند منظورش از آن چه درخواست کرده، نفع شخصی او بوده، و لذا گفت غرضم از این درخواست ها این است که من و همه بندگان تو را تسبیح بسیار بگوئیم و بسیار ذکر کنیم، و بر صدق دعوی خود استشهاد کرده به این که تو ای پروردگار به آنچه که در دلها می ماست آگاهی! در حقیقت، دل و جان خود و برادرش را عرضه به پروردگار کرده و گفت:

« تو به ما و کار ما بصیر و بینائی! »

در این جا، سائل محتاج خودش را در حاجتی که دارد عرضه می کند بر خدائی بی نیاز و جواد که خود بهترین و قوی ترین راهی است برای تحریک عاطفه رحمت؛ زیرا نشان دادن حاجت تأثیرش بیشتر است از ذکر آن، زیرا در ذکر آن به زبان احتمال دروغ هست، ولی در نشان دادنش این احتمال نیست!

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۱۲ ص ۱۴۷

دعای موسی "ع" در میقات

بزرگان بنی اسرائیل به موسی "ع" اصرار کردند که موقع رفتن به میقات خدای تعالی باید همراه او باشند. موسی "ع" آنها را همراه خود برد و آنها دچار صاعقه شدند و موسی "ع" برای فرار از غضب الهی و نجات قومش اقدام به دعا

کرد.

ادبی را که موسی "ع" در این دعا و ندای خود به کار برده، در آیات زیر منعکس گردیده است:

« موسی از قوم خود برای میقات ما هفتاد نفر را انتخاب کرد،
وقتی صاعقه آنها را هلاک کرد، موسی عرض نمود:
- پروردگارا !

تو اگر قبل از این هم می خواستی آنها را هلاک کرده بودی!
لکن، آیا مارا به جرم پیشنهاد سفیهان قوم هلاک می کنی؟

من این صاعقه را جز امتحانی از ناحیه تو نمی دانم،
با این آزمایش گمراه می کنی هر که را که بخواهی،
و هدایت می کنی هر که را که می خواهی،
تو ولی مائی !

ببخشای بر ما !

و رحم کن به ما !

که تو بهترین رحم کنندگانی !

و برای ما در این دنیا و در آخرت حسنه بنویس !

چه ما به سویی تو هدایت یافتیم ! « (اعراف ۱۵۶)

موسی علیه السلام این دعا را با عبارت « ببخشای بر ما... » ابتدا می کند، چون موقف او موقف بسیار سختی بود، موقفی بود که غضب الهی و قهری که هیچ موجودی تاب تحمل آن را ندارد، قومش را فراگرفته بود.

در چنین موقفی، درخواست از چنین مولائی که حرمت او را هتک کرده اند و بر ساحت سیادت و مولائی اش توهین شده، و از این رو بر بندگان خود خشم گرفته است، مانند درخواست های عادی نیست.

روی همین حساب بود که موسی "ع" نخست چیزی گفت که این فوران غضب الهی را تسکین دهد، باشد که بدین وسیله بتواند زمینه را برای طلب مغفرت و رحمت آماده کند، و آن این بود که گفت:

« پروردگارا !

تو اگر می خواستی قبل از این آنان و مرا هلاک کرده بودی؟! »

که نشان می دهد - نفس من و جان قوم همه در قبضه قدرت و اطاعت مشیت توست، لکن من متحیرم که اگر تنها به سوی قوم خود برگردم و مرا متهم به قتل برگزیدگان خود سازند، چه جواب بگویم؟ و تو حال آنان را از من بهتر می دانی، و می دانی که این پیش آمد دعوت مرا هیچ کرده و زحماتم را هدر می دهد.

آنگاه هلاکت این هفتاد نفر را هلاکت خودش و همه قومش تلقی کرد و نشان داد که مابقی قوم مردمی نادانند و درحقیقت قوم من همین هفتاد نفر بودند که تو هلاک کردی!

چون عادت خدای تعالی بر این نبوده که مردمی را به اعمال زشت سفیهان شان هلاک کند، و اگر در اینجا هلاک ساخته پس انتقام نبوده و امتحان بوده است، که باعث گمراهی بسیاری و هدایت بسیاری دیگر می شود، و این امتحان همواره در میان آدمیان جریان دارد.

موسی در مقامی قرار گرفته بود که رعایت ادب او را از تعرض هر مطلبی غیر از ولایت مطلقه الهی، و این که همه تدبیر منتهی به اوست، باز می داشت، لذا حتی استدعای زنده کردن قوم را هم که در دل داشت، بر زبان نراند، و تنها با عبارت « اگر می خواستی، پروردگارا! قبل از آن هم هلاک می کردی؟ » آرزوی درونی خود را بازگفت.

این حالت وقتی است که موسی "ع" قوم هلاک شده را می بیند که بلا شامل آنها شده است!

نوع ادبی را که او در این حالت به کار برده، و از خدای مهربان خود استرحام کرده است، باعث وحی خطاب زیر از جانب پروردگارش شده که:

« فرمود:

عذاب خود را به هر که بخواهم می رسانم،
و رحمت همه چیز هارا فرا گرفته است،
و به زودی آن را شامل حال کسانی می کنم که:
تقوی پیشه خود ساخته،
و زکات می دادند،

همان کسانی که به آیات ما ایمان می آورند! » (اعراف ۱۵۶)

با این وعده صریح رحمت و اسعه، عفو از جرایم قوم و استجابت دعای

موسی "ع" پاسخ داده می شود، و آن ها را بعد از مردن، همچنانکه که در آیه زیر فرموده، زنده کرده و به دنیا بر می گرداند:

« به موسی گفتید که ما به تو ایمان نمی آوریم،

مگر این که خدا را آشکارا ببینیم!

در نتیجه این طغیان شما صاعقه آشکارا شما را فرا گرفت و مردید.

آنگاه شما را بعد از مردنتان مبعوث کردیم، باشد که شکر گذار باشید! »

(بقره ۵۶)

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۱۲ ص ۱۵۰

دعا برای رهایی از شئامت گوساله پرستی

حضرت موسی "ع" پس از چهل روز میقات با خدای تعالی مراجعت کرد و مواجه شد با گوساله پرستی قوم بنی اسرائیل -

« الواح را انداخت،

و گیسوان برادر را گرفت و او را به طرف خود کشید.

او گفت: - ای پسر مادر! من گناهی ندارم،

مردم مرا خوار داشتند، و نزدیک بود مرا بکشند،

پس، پیش روی دشمنان مرا چنین خوار مدار!

و دشمنان را به شمائتم و مدار،

و مرا از ستمگران و در ردیف دشمنان خود منگر! » (اعراف ۱۵۰)

موسی وقتی چنین دید بر حال برادر رقت آورد، و تنها به جان خود و برادرش دعائی کرد تا او و خودش را از مردم ستمگر ممتاز سازد.

قرآن کریم این دعا را چنین نقل می کند:

« گفت: - پروردگارا! بر من و برادرم ببخشای!

و ما را در رحمت خود داخل فرما!

که تو مهربان ترین مهربانانی! » (اعراف ۱۵۱)

و این امتیاز را که خداوند مهربان آن دو را در رحمت خود داخل کند،

نخواست مگر برای این که می دانست به زودی غضب الهی ستمگران را خواهد گرفت. و خدایش چنین فرمود:

« کسانی که گوساله را معبود خود گرفتند،
به زودی غضبی از پروردگارشان،
و ذلتي در حیات دنیا، به آنان خواهد رسید! » (اعراف ۱۵۲)

از این نکته معلوم می شود که موسی "ع" در دعای خود چه وجوه ادبی را به کار بسته است، و برای رهایی از شئامت همراهی ستمگران، چگونه دست و پا کرده است!

مستند: آیات مندرج در متن المیزان ج ۱۲ ص ۱۵۱

دعای موسی موقع نافرمانی و سرگردانی قوم

وقتی موسی علیه السلام با قوم بنی اسرائیل به ارض موعود رسیدند، موسی دستور داد به آن سرزمین مقدس در آیند. گفتند:

« ای موسی! مطمئن باش که ما تا زمانی که دشمنان آنجا هستند،
هرگز بدانجا نخواهیم شد!

پس تو و پروردگارت بروید و با آنها بجنگید،
ما در اینجا در انتظار نتیجه کار شما نشسته ایم! » (مائده ۲۴)

موسی "ع" در قبال استنکاف قوم از اجرای دستور الهی آنها را نفرین کرد و گفت:

« پروردگارا!

من جز اختیاردار و مالک خودم و برادرم نیستم،
و قوم از من شنوایی ندارند،

پس، میان من و این مردم فاسق جدائی بینداز! » (مائده ۲۵)

موسی "ع" ادب جمیلی در این دعا به کار برده است زیرا غرضش این بوده که از این که بعد از آن مخالفت های شنیع و آن نافرمانی های زنده باز هم به آنان دستوری دهد، و امر پروردگارشان را به آنها ابلاغ نماید، عذر آورد، و

خواست استعفا نماید،

و لکن این غرض را صریحاً بیان نکرد، بلکه از آن کنایه آورد به این که: «پروردگارا من جز مالک خودم و برادرم نیستم...!» یعنی کسی که دستور مرا به کار ببندد و مرا اطاعت کند جز خودم و برادرم کسی نیست، و قوم نافرمانیم را به جایی رسانده اند که دیگر امید خیری از ایشان ندارم، و از این رو اجازه می خواهم که دیگر با آنها روبرو نشوم، و به آنها دستوری ندهم، و آنان را به کارهایی که مصلحت اجتماعشان در آن است، ارشاد نکنم! اما این که مالکیت خودش و برادرش را به خود نسبت داد غرضش از مالکیت اطاعت بود.

ادب موسی "ع" در این بود که پس از یأس از قوم خود پیشنهاد امساک از تبلیغ، خودش راه چاره ای پیشنهاد نکرد، بلکه امر را محول به پروردگار کرده و عرض کرد که به هر طریقی که مصلحت است میان من و این مردم فاسق جدائی بینداز!

مستند: آیات ۴ تا ۲۱ سوره قصص به شرح مندرج در متن المیزان ج ۳۱ ص ۲۳

استجاب دعاهای سه گانه موسی "ع"

موسی علیه السلام در جوانی سه دعا به درگاه خدای تعالی کرده و خدای تعالی در قرآن مجید از مستجاب شدن آنها خبر داده است. یکی از درخواستهایش این بود که خدا او را از مصر و از شر مردم ستمگر نجات دهد، که شعیب در آیه زیر به وی مژده می دهد که او نجات یافته است.

«فَلَمَّا جَاءَهُ وَاقْصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ!»

همین که موسی نزد پیرمرد آمد و داستان خود به او گفت،
پیرمرد گفت:

- دیگر مترس که از مردم ستمگر نجات یافته ای!

دوم از درخواستهایش این بود که امیدوار بود خدا او را به راه درست

(سواء السبیل) راهنمایی کند که این بیم خود به منزله دعائی بود.

« وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ! »

و چون متوجه شد به سوی مدین گفت:

- شاید که پروردگار من هدایت کند مرا میان راه (به راه درست)!

درخواست سومش درباره رزق بود، گفت:

« رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ! »

- پروردگارا! من به آن چه از خیر به سویم نازل کرده ای محتاجم!

مراد از " نازل کردن خیر" درخواست طعام نیست بلکه نتیجه آن یعنی نیروی بدنی است که بتواند با آن اعمال صالح و کارهایی که موجب رضای خداست، انجام دهد.

این اظهار فقر و احتیاج به نیروی که خدا آن را به وی نازل کرده و به افاضه خودش به وی داده، کنایه است از اظهار فقر به طعامی که آن نیروی نازله و آن موهبت را باقی نگهدارد، تا بدان وسیله کارهای صالح انجام دهد. که در اینجا شعیب او را دعوت می کند که مزد آب کشیدنش را به او بدهد، و علاوه بر آن رزق ده سال او را تأمین کرد و همسری به او داد که مایه سکونت و آرامش خاطرش باشد!

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۱۲ ص ۱۴۵

ادب موسی در نفرین قوم فرعون

قرآن مجید ادبی را که موسی علیه السلام در هنگام نفرین قوم فرعون به کار برده و چگونگی درخواست نابودی فرعونیان را در آیات زیر نشان داده است:

« و موسی گفت: پروردگار ما!

به درستی که تو به فرعون و فرعونیان در حیات دنیا زینت و اموالی داده ای،

تا، پروردگارا! بندگان تو را از ره به در برند!

ای پروردگار ما!
اموالشان را مانند سنگریزه از حیز انتفاع ساقط کن!
و بر دلهایشان مهر بزن،
تا قبل از دیدار عذاب دردناک، ایمان نیاورند!

خدای متعال فرمود:

- نفرین شما مستجاب شد!

پس در کار خود استقامت بورزید!

و هرگز از راه کسانی که علم ندارند پیروی مکنید! « (یونس ۸۹)

این آیات درباره نفرینی است که موسی و هارون "ع" مشترکاً کرده اند. این دو بزرگوار، اول نفرین به اموال آنان کردند، و درخواست نمودند که خداوند متعال اموالشان را از قابلیت انتفاع ببندازد، و سپس به جانشان و این که خدای تعالی دلهایشان را سخت کند تا ایمان نیاورند، و در نتیجه عذاب دردناک را دریابند و دیگر ایمانشان قبول نشود!

معنی نفرین دوم موسی و هارون این است که با محروم کردنشان از نور ایمان از آنان انتقام بگیرد و به عذاب ناگهانی که مهلت ایمان به ایشان ندهد، دچارشان سازد، همان طور که آنان بندگان خدا را از نور ایمان محروم کردند، و نگذاشتند ایمان بیاورند و گمراهشان کردند.

این نفرین شدیدترین نفرینی است که ممکن است به جان کسی کرد، برای این که هیچ دردی بالاتر از شقاوت دائمی نیست!

موسی "ع" در نفرین خود آداب نفرین را مراعات کرده و به اموری که باعث نفرین شده، تصریح نکرده، و تفصیل جنایات و فضایح فرعونیان را ذکر نکرده است.

ادب دیگر موسی "ع" این بود که در این نفرین، با این که خیلی طولانی نبود، ولی بسیار تضرع و استغاثه نمود، و زیاد ندای « ربنا! ربنا! » را تکرار کرد.

ادب دیگرش این بود که به این نفرین وقتی اقدام کرد که تشخیص داد نابودی فرعونیان بر وفق مصلحت حق و دین و دینداران است، و این علم از حد

ظن و تهمت تجاوز کرده و به حد علم رسیده بود، لذا خداوند متعال پس از استجابت نفرین، آنها را امر فرمود که استقامت بورزند، و راه مردم نادان را پیروی نکنند!

بخش چهارم

معاصرین موسی

علیه السلام

خضر نبی و علم کتاب

مستند: بحث تاریخی

المیزان ج ۲۶ ص ۲۴۰

داستان موسی و خضر در قرآن

خدای سبحان به موسی "ع" وحی فرمود که در سرزمینی بنده ای دارد که دارای علمی است که وی آن را ندارد، و اگر به طرف مجمع البحرین برود او را در آنجا خواهد یافت. نشانه اش این است که هر جا ماهی زنده شد (و یا گم شد) همانجا او را خواهد دید.

موسی علیه السلام تصمیم گرفت که آن عالم را ببیند، و چیزی از علوم او را فرا گیرد، لاجرم به رفیقش اطلاع داد و به اتفاق به طرف مجمع البحرین حرکت کردند و با خود يك عدد ماهی مرده برداشتند و به راه افتادند تا بدانجا رسیدند و چون خسته شده بودند بر روی تخته سنگی که بر لب آب قرار داشت نشستند تا لحظه ای بیاسایند و چون فکرشان مشغول بود از ماهی غفلت نموده و فراموش کردند.

از سوی دیگر ماهی زنده شد و خود را به آب انداخت و یا مرده اش به آب افتاد، رفیق موسی با این که آن را دید فراموش کرد که به موسی خبر دهد، از آنجا برخاسته و به راه خود ادامه دادند تا اینکه از مجمع البحرین گذشتند و چون بار دیگر خسته شدند موسی به او گفت غذایمان را بیار که در این سفر سخت کوفته شده ایم!

در آنجا رفیق موسی به یاد ماهی و آن چه از داستان آن دیده بود افتاد و در پاسخش گفت:

- آنجا که روی تخته سنگ نشسته بودیم ماهی را دیدم که زنده شد و به دریا افتاد و شنا کرد و ناپدید شد، و من خواستم که به تو بگویم ولی شیطان از یادم برد، (و یا ماهی را فراموش کردم، پس به دریا افتاد و فرورفت.)

موسی گفت:

- این همان است که ما در طلبش بودیم، و آن تخته سنگ همان نشانی ماست، پس باید بدانجا برگردیم!

و بی درنگ از همان راه که آمده بودند برگشتند، و بنده ای از بندگان خدا را که خدا رحمتی از ناحیه خودش و علمی لدنی به او داده بود، بیافتند. موسی "ع" خود را بر او عرضه کرد و درخواست نمود تا او را متابعت کند و او چیزی از علم و رشدی که خدایش ارزانی داشته به وی تعلیم دهد. آن مرد عالم گفت:

- تو نمی توانی با من باشی و آنچه از من و کارهایم مشاهده کنی تحمل نمایی! چون تأویل و حقیقت معنای کارهایم را نمی دانی، و چگونه تحمل توانی کرد بر چیزی که احاطه علمی بدان نداری؟

موسی "ع" قول داد که هر چه دید صبر کند و انشاء الله در هیچ امری نافرمانی اش نکند. عالم بنا گذاشت که خواهش او را بپذیرد، و آنگاه گفت:

- پس اگر مرا پیروی کردی باید که از من از هیچ چیزی سؤال نکنی تا خودم درباره آنچه می کنم آغاز به توضیح و شرح کنم!

موسی "ع" و آن عالم حرکت کردند تا بر يك کشتی سوار شدند که در آن جمعی دیگر نیز سوار بودند. موسی نسبت به کارهای آن عالم خالی الذهن بود، در چنین حالی عالم کشتی را سوراخ کرد، سوراخی که با وجود آن کشتی ایمن از غرق نبود. موسی آنچنان تعجب کرد که عهده را که با او بسته بود فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود:

- چه می کنی؟ می خواهی اهل کشتی را غرق کنی؟ عجب کار بزرگ و خطرناکی کردی!

عالم با خونسردی جواب داد:

- نگفتم تو صبر بامن بودن را نداری؟

موسی "ع" به خود آمد و از سر عذرخواهی گفت:

- من آن وعده ای را که به تو داده بودم فراموش کردم. اینک مرا بدانچه از سر فراموشی مرتکب شده ام مؤاخذه نفرما، و درباره ام سخت گیری مکن!

سپس از کشتی پیاده شدند و به راه افتادند و در بین راه به پسری برخورد نمودند. عالم آن کودک را بکشت، و باز اختیار از دست موسی در رفت و بر او تغییر کرد و از در انکار گفت:

- این چه کاری بود که کردی؟ کودک بی گناهی را که خود جنایتی مرتکب نشده و خونی نریخته بی جهت کشتی؟ راستی چه کار بدی کردی!

عالم برای بار دوم گفت:

- نگفتم تو نمی توانی در مصاحبت من خود را کنترل کنی؟

این بار دیگر موسی "ع" عذری نداشت که بیاورد تا با آن عذر از مفارقت آن عالم جلوگیری کند و از سوی دیگر هیچ دلش رضا نمی داد که از وی جدا شود، به ناچار اجازه خواست تا به طور موقت با او باشد، بدین معنی که مادامی که از او سؤالی نکرده با او باشد و همین که سؤال سوم را کرد مدت مصاحبتش پایان یافته تلقی شود. موسی درخواست خود را بدین بیان ادا نمود:

- اگر از این به بعد از تو سؤالی کردم دیگر عذری نداشته باشم!

عالم قبول کرد و باز به راه خود ادامه دادند تا به قریه ای رسیدند، و چون گرسنگی به منتها درجه رسیده بود از اهل قریه طعامی خواستند و ایشان از پذیرفتن این دو مهمان سر باز زدند.

در همین میان دیوار خرابی را دیدند که در شرف فرو ریختن بود، به طوری که مردم از نزدیک شدن به آن پرهیز می کردند، پس آن دیوار را بپا کرد. موسی گفت:

- چرا در برابر عملت مزدی نگرفتی تا با آن سد جوعی بکنیم؟

اینها از ما پذیرائی نکردند، و ما الان به آن دستمزد محتاج بودیم!

مرد عالم گفت:

- اینک فراق من و تو فرا رسیده است. تاویل آنچه کردم برایت می گویم و از تو جدا می شوم!

- اما، آن کشتی که دیدی سوراخش کردم مال عده ای مسکینی بود که با آن در دریا کار می کردند و هزینه زندگی خود را به دست می آوردند، و چون پادشاهی از آن سوی دریا کشتی ها را جمع می کرد، و بیگاری می گرفت، و من آن را سوراخ کردم تا وقتی او پس از چند لحظه که می رسد کشتی را معیوب ببیند و از بیگاری گرفتن آن صرف نظر کند.

- اما، آن پسر که کشتم خودش کافر و پدر و مادرش مؤمن بودند، اگر او زنده می ماند با کفر و طغیانش پدر و مادر را هم منحرف می کرد، رحمت خدا شامل حال آن دو بود، و به همین جهت مرا دستور داد تا او را بکشتم، تا خدا به جای او به آن دو فرزند بهتری دهد، فرزندی صالح تر و به خویشان خود مهربان تر، و بدین جهت او را کشتم!

- و اما، دیواری که ساختم؟ آن دیوار مال دو فرزند یتیم از اهل این شهر بود و در زیر آن گنجی از آن دو نهفته بود، و چون پدر آن دو مردی صالح بود و به خاطر صلاح پدر رحمت خدا شامل حال آن دو شد و مرا امر فرمود تا دیوار را بسازم به طوری که تا دوران بلوغ آن دو استوار بماند و گنج محفوظ باشد تا آن را استخراج کنند، چه اگر این کار را نمی کردم گنج بیرون می افتاد و مردم آن را می بردند! آنگاه گفت:

- من آن چه کردم از ناحیه خود نکردم بلکه به امر خدا بود و تأویلش هم همان بود که برایت گفتم. این بگفت، و از موسی جدا شد.

مستند: آیه ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف " وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتِيهِ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ..."
 المیزان ج ۲۶ ص ۲۱۸

حقایق از دیدار موسی و خضر "ع"

در این آیات داستان موسی "ع" و برخوردش را در مجمع البحرین با آن عالمی که تأویل حوادث می دانست، برای رسول خدا "ص" تذکر می دهد، و این چهارمین تذکری است که در این سوره، پس از امر آن جناب به صبر در تبلیغ رسالت، تذکار داده می شود، تا هم سرمشقی باشد برای استقامت در تبلیغ و هم تسلیتی باشد در مقابل اعراض مردم از ذکر خدا و اقبالشان به دنیا، و هم بیانی باشد در این که زینت دنیای زودگذر که اینان بدان مشغول شده اند متاعی است که رونق آن تا روزی معین است، پس رسول گرامی اش از دیدن تمتعات آنان به زندگی و بهره مندی شان به آنچه که اشتیاق کنند دچار ناراحتی نشود، چون در ماوراء این ظاهر يك باطن است و در مافوق تسلط آنان بر مشتتهیات سلطنتی الهی قرار دارد.

پس ظاهراً یادآوری داستان موسی و عالم برای اشاره به این است که این حوادث و وقایعی هم که بر وفق مراد اهل دنیا جریان می یابد، تأویلی دارد که به زودی برایشان روشن خواهد شد، و آن وقتی است که مقدر الهی به نهایت اجل خود برسد و خدا اذن دهد تا از خواب غفلت چندین ساله بیدار شوند، و برای يك نشئه دیگری غیر نشئه دنیا مبعوث گردند. در آن روز تأویل حوادث امروز روشن می شود، آن وقت همان ها که گفتار انبیاء را به هیچ نمی گرفتند، می گویند:

- عجب! رسولان پروردگار سخن حق می گفتند و ما قبول نمی کردیم!

این موسی که در این داستان اسم برده شده همان موسی بن عمران علیه السلام رسول معظم خدای تعالی است که بنا به روایات وارده از طرق شیعه و سنی یکی از انبیاء اولوالعزم و صاحب شریعت است. بعضی گفته اند که این موسی غیر موسی بن عمران بلکه یکی از نواده های یوسف علیه السلام است، و اسمش موسی فرزند میشا فرزند یوسف است که خود از انبیاء بنی اسرائیل بوده است، ولی این احتمال را قرآن کریم رد می کند زیرا قرآن در حدود ۱۳۰ جا یا

بیشتر نام حضرت موسی را برده و در همه آنها مقصودش موسی بن عمران "ع" بوده است، و اگر غیر او بود باید قرینه ای ذکر می شد.

بعضی دیگر گفته اند که داستانی است فرضی و تخیلی که برای افاده این غرض تصویر شده است که کمال معرفت آدمی را به سرچشمه حیات رسانیده و از آب زندگی سیرابش می کند و در نتیجه حیاتی ابدی می یابد که دنبالش مرگ نیست و سعادتِ سرمدی به دست می آورد که مافوقش هیچ سعادت نیست.

با توجه به این که هیچ خبری از قضیه چشمه حیات در ظاهر کتاب الهی نیست نمی توان چنین موضوعی را به تقدیر گرفت، جز گفته بعضی از مفسرین و قصه سرایان از اهل تاریخ مأخوذی اصیل و قرآنی ندارد که بتوان بدان استناد جست، و وجدان حسی هم آن را تأیید نکرده است، و در هیچ ناحیه از نواحی کره زمین نیز چنین چشمه ای یافت نشده است.

در باره آن جوانی که همراه موسی "ع" بوده برخی گفته اند وصی او "یوشع بن نون" بوده است، و این معنا را روایت هم تأیید می کند، و بعضی گفته اند: از این جهت "فتی" نامیده شده که همواره در سفر و حضر همراه او بوده است، و یا از این جهت بوده که همواره او را خدمت می کرده است.

و اما آن عالمی که موسی "ع" دیدارش کرد و خدای تعالی بدون ذکر نامش به وصف جمیلش ستوده، و فرموده:

«بنده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خویش رحمتی بدو داده بودیم
و از نزد خویش دانشی به او آموخته بودیم!»

اسمش به طوری که در روایات آمده "خضر" یکی از انبیاء معاصر موسی "ع" بوده است، و در بعضی دیگر آمده که خدا خضر را عمر طولانی داده و تا امروز هم زنده است.

و این مقدار از مطالب درباره خضر عیبی ندارد و قابل قبول هم هست، زیرا عقل یا دلیل نقلی قطعی برخلافش نیست، و لکن به این مقال اکتفا نکرده اند و درباره شخصیت او در میان مردم حرفهای طولانی در تفاسیر مطول آمده و قصه ها و حکایات درباره اشخاصی که او را دیده اند نقل شده که روایات راجع به آن از اساطیر قبل از اسلام و مطالب جعلی و دروغین است.

مستند: آیه ۶۰ سوره کهف "وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتِيهِ لَأَبْرُحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ..."

المیزان ج ۲۶ ص ۲۲۱

جریان حرکت موسی برای کسب دانش

شروع این قسمت از تاریخ زندگی حضرت موسی پیامبر بزرگوار الهی با آیه فوق در قرآن شروع می شود:

« به یاد آر زمانی که موسی به جوان ملازم خود گفت:

- لایزال راه می پیمایم تا به مجمع البحرین برسم،

و یا روزگار طولانی به سیر خود ادامه دهم! »

مجمع البحرین کجاست؟

درباره این که مجمع البحرین کجاست، بعضی ها گفته اند که منتهی الیه دریای روم (مدیترانه) از ناحیه مشرق و منتهی الیه خلیج فارس از ناحیه غربی است، که بنابراین مقصود از مجمع البحرین آن قسمت از زمین است که به يك اعتبار در منتهای شرقی مدیترانه و به اعتبار دیگر در آخر غربی خلیج فارس قرار دارد، و به نوعی مجاز آن را محل اجتماع دو دریا خوانده اند.

« و همین که به جمع میان دو دریا رسیدند ماهی شان را از یاد بردند،

و ماهی راه خویش سرازیر به دریا پیش گرفت.

و چون بگذشتند به شاگرد خودش گفت:

- غذای مان را پیش آور تا چاشت مان را بخوریم که از این سفرمان

خستگی فراوان دیدیم!

گفت: خبرداری که وقتی به آن سنگ پناه بردیم من ماهی را از یاد بردم،

و جز شیطان مرا به فراموش کردن آن و انداشت،

که یادش نکردم و راه عجیب خود را پیش گرفت.

موسی گفت: - این همان است که می جستم!

و با پی جوئی با نشانه های قدمهای خویش بازگشتند....»

ماهی فراموش شده - علامت شناخت خضر

از آیات فوق استفاده می‌شود که ماهی نامبرده ماهی نمک خورده و یا بریان شده بود و آن را با خود برداشته بودند که در بین راه غذایشان باشد، نه این که ماهی زنده ای بوده است و لکن همین ماهی بریان شده در آن منزل که فرود آمدند زنده شد و به دریا گریخت، و جوان همراه موسی نیز زنده شدن آن و شناکردنش را در آب دریا دیده بود، چیزی که هست یادش رفته بود که به موسی بگوید، و موسی هم فراموش کرده بود که از او بپرسد که ماهی کجاست؟

و بنابراین که فرموده: « هر دو ماهی را فراموش کردند، » معنایش این می‌شود که موسی فراموش کرد که ماهی در خورجین است و رفیقش هم فراموش کرد که به وی بگوید ماهی زنده شد و به دریا افتاد.

البته این معنی را مفسرین نیز کرده اند ولی باید دانست که آیات مورد بحث صریح نیست در این که ماهی مزبور بعد از مردن زنده شده باشد، بلکه تنها از ظاهر آیه و کلام رفیق موسی این معنی استفاده می‌شود که ماهی را روی سنگی که لب دریا بود گذاشته بودند و به دریا افتاده بود و یا موج دریا آن را به طرف خود کشیده بوده است، و در اعماق دریا فرو رفته و ناپدید شده است. و این معنا را روایات تأیید می‌کند چه در آنها آمده است که قضیه گم شدن ماهی علامت دیدار با خضر بوده نه زنده شدن آن - و خدا داناتر است!

از بیان موسی "ع" که به جوان همراه خود گفت - تا چاشت شان را که عبارت بود از همان ماهی، بیاورد زیرا اینک از مسافرت خود خسته شده و به تجدید قوا نیازمند است - چنین مشخص می‌شود که این زمان، وقت چاشت یعنی اوایل روز بوده است.

علامت شناسایی خضر

وقتی موسی "ع" از جوان همراه خود شنید که ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت و رفت، گفت:

- این جریان که درباره ماهی اتفاق افتاد همان علامتی بود که ما در

جستجویش بودیم!

لاجرم از همان جا برگشتند و درست از آنجا که آمده بودند (با چه دقتی) جای پای خود را گرفته و پیش رفتند.

از این عبارت که « این همان علامتی بود که ما می جستیم، » کشف می شود که موسی علیه السلام قبلاً از طریق وحی مأمور شده بود که خود را در مجمع البحرین به عالم برساند، و علامتی به او داده بودند، و آن داستان گم شدن ماهی بوده است. حال یا خصوص قضیه زنده شدن و به دریا افتادن و یا یک نشانی مبهم و عمومی تر از قبیل گم شدن ماهی - ویا زنده شدن آن در دریا - و یا مرده زنده شدن و یا امثال آن بوده است، و لذا می بینیم حضرت موسی "ع" به محض شنیدن قضیه ماهی می گوید: « ما هم در پی این قصه بودیم ! » و بی درنگ از همانجا بر می گردد و خود را به آن مکان که آمده بودند می رساند، و در آن جا به آن عالم بر خورد می کند.

علم خاصی از نزد خدا !

قرآن مجید در معرفی آن عالمی که موسی "ع" قرار بود برای آموزش نزد او برود چنین فرموده است:

« پس بنده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خویش رحمتی بدو داده بودیم، و از نزد خود دانشی به او آموخته بودیم! »

هر نعمتی رحمتی است از ناحیه خدا به خلقش، لکن بعضی از آنها در رحمت بودنش اسباب کونی واسطه است، مانند نعمت های مادی و ظاهری، و برخی از آنها بدون واسطه رحمت است، مانند نعمت های باطنی از قبیل نبوت و ولایت و شعبه ها و مقامات آن.

از این که رحمت را مقید به " عِنْدَنَا " کرد، می فهماند که کسی دیگر غیر خدا در آن رحمت دخالتی ندارد، و فهمیده می شود که منظور از رحمت نامبرده همان رحمت قسم دوم یعنی نعمت های باطنی است.

ولایت و نبوت

از آنجائی که ولایت مختص به ذات باری تعالی است (فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ !) و لکن نبوت چنین نیست زیرا غیر خدا از قبیل ملائکه گرامی نیز در آن دخالت دارند و وحی و امثال آن را انجام می دهند. لذا می توان گفت مراد از جمله " رحمتی از جانب ما، " که نشان از ناحیه ما داده و فرموده " از ناحیه من " همان

نبوت است و نه ولایت.

دانشی از جانب خدا

این علم و دانش نیز مانند رحمت علمی است که غیر خدا کسی در آن صناعی و دخالتی ندارد، و چیزی از قبیل حس و فکر در آن واسطه نیست، و خلاصه اینکه از راه اکتساب و استدلال به دست نمی آید. دلیل بر این معنا عبارت "مِن لَدُنَّا - از جانب ما" است که می رساند منظور از آن علم، "علم لدنی" و غیر اکتسابی و مختص به اولیاء است. از آخر آیات استفاده می شود که مقصود از آن، علم به تأویل حوادث است.

چگونه موسی درخواست علم می کند؟

موسی "ع" گفت:

- آیا اجازه می دهی که من با تو بیایم، و تورا بر این اساس پیروی کنم که آنچه خدا به تو داده برای این که من هم به وسیله آن رشد یابم، به من تعلیم کنی؟
(و یا آنچه را که خدا از رشد به تو داده به من هم تعلیم دهی؟)

جواب عالم این بود:

- تو هرگز به همراهی من شکیبا نتوانی بود!

در این جمله، خویشتن داری و صبر موسی "ع" را در برابر آنچه از او می بیند با تأکید نفي می کند و خلاصه می گوید که تو نمی توانی آنچه را که در طریق تعلیم از من می بینی، تحمل کنی! یعنی تو استطاعت و توانائی صبر کردن را نداری، نه این که نسبت به آنچه تعلیم می دهم صبر نداری! در این عبارت قدرت بر صبر کردن را با نفي سبب قدرت که عبارت است از احاطه و علم به حقیقت و تأویل واقع، نفي می کند، پس در حقیقت فعل را با نفي یکی از اسبابش نفي کرده و سبب را هم با نفي سبب آن! و لذا می بینیم در هنگامی که آن عالم معنا و تأویل کارهائی را که انجام داده، بیان کرد تغییری نکرد بلکه در دیدن آن کرده ها تغییر کرد، و وقتی برایش معنی کرد، قانع شد. آری علم حکمی دارد و مظاهر علم حکمی دیگر!

نظیر این تفاوت که در علم و در مظاهر علم رخ داده، داستان خود موسی

"ع" است در قضیه گوساله پرستی قوم او، زیرا خدای تعالی در میقات به او خبر داد که قوم تو بعد از آمدنت گوساله پرست شده اند، با این که خدا از همه راستگوتر است ولی می بینیم که موسی از شنیدن موضوع عصبانی نشد، ولی وقتی به میان قوم آمد و مظاهر آن علمی را که در میقات به دست آورده بود با چشم خود مشاهده کرد، پر از خشم و غیظ شد و الواح را انداخت و موی سر برادر را گرفت و کشید.

- وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا
- چگونه در مورد چیزی که از راز آن واقف نیستی شکیبایی می کنی ؟

در این آیه خبر به معنای علم است و علم هم به معنای تشخیص و تمییز است و معنای آن این است که خبر و اطلاع تو به این روش و طریقه، احاطه پیدا نمی کند.

اصرار موسی برای دریافت دانش

موسی علیه السلام گفت:

- اگر خدا خواهد مرا شکیبیا خواهی یافت،

و در هیچ امری نافرمانی تو را نمی کنم!

با عبارات فوق موسی وعده می دهد که به زودی خواهی دید که صبر می کنم و تو را مخالفت و عصیان نمی کنم، ولی وعده خود را مقید به مشیت الهی کرد تا اگر تخلف نمود دروغ نگفته باشد.

آن عالم شرط کرد که:

- اگر به دنبال من آمی چیزی از من پرس تا درباره آن خودم مطلبی

با تو گویم!

در این بیان اشاره است به این که به زودی از من حرکتی خواهی دید که به ذوقت می زند و تحملش برای تو گران است ولی به زودی من خودم برایت بیان می کنم. اما برای موسی مصلحت نیست که ابتداء به سؤال و استخبار کند بلکه سزاوار است که صبر کند تا خضر خودش بیان کند.

ادب موسی در آموزش

مطلب عجیبی که از این داستان استفاده می شود رعایت ادبی است که موسی علیه السلام در مقابل استادش حضرت خضر نموده است، و این آیات آن را حکایت کرده است.

با این که موسی علیه السلام " کلیم الله " بوده است و یکی از انبیاء اولوالعزم و آورنده تورات، با این وجود در برابر يك نفر که می خواهد به او چیزی بیاموزد چقدر رعایت ادب کرده است!

از همان آغاز برنامه تا به آخر سخنش سرشار از ادب و تواضع است. مثلاً از همان اول تقاضای همراهی با او را به صورت امر بیان نکرد بلکه به صورت سؤال در آورد و گفت: « آیا می توانم تورا پیروی کنم؟ » دوم اینکه همراهی با او را به مصاحبت و همراهی نخواند بلکه آن را به صورت متابعت و پیروی تعبیر کرد.

سوم اینکه پیروی خود را مشروط به تعلیم نکرد و نگفت من تورا پیروی می کنم به شرطی که مرا تعلیم دهی بلکه گفت: تو را پیروی می کنم باشد که تو مرا تعلیم دهی!

چهارم این که رسماً خود را شاگرد او خواند. پنجم این که علم او را تعظیم کرد و به مبدأ نامعلومی نسبت داد و به اسم و صفتش معین نکرد، بلکه گفت: « از آنچه تعلیم داده شده ای، » و نگفت « از آنچه می دانی! »

ششم این که علم او را با عبارت " رشد " مدح گفت و فهماند که علم تو رشد است (نه جهل مرکب و ضلالت.)

هفتم آن که آنچه را که خضر به او تعلیم می دهد پاره ای از علم خضر خواند نه همه آن، و گفت: « پاره ای از آنچه تعلیم داده شده ای مرا تعلیم بدهی! » و نگفت: « از آنچه تعلیم داده شده ای به من تعلیم بدهی! »

هشتم آنکه دستورات خضر را امر او نامید و خود را در صورت مخالفت عاصی و نافرمان او خواند و بدین وسیله شأن استاد خود را بالا برد.

نهم آنکه وعده ای را که داد وعده صریح نبود و نگفت من چنین و چنان می کنم، بلکه گفت: « انشاء الله به زودی خواهی یافت که چنین و چنان کنم! » و نیز نسبت به خدا رعایت ادب نمود و « انشاء الله » آورد.

خضر علیه السلام هم متقابلاً رعایت ادب او را نمود و اولاً با صراحت او را رد نکرد بلکه به طور اشاره به او گفت که تو استطاعت بر تحمل دیدن کارهای مرا نداری، و ثانیاً وقتی موسی "ع" به او وعده داد که مخالفت نکند امر به پیروی نکرد و نگفت: " خیلی خوب بیا ! " بلکه او را آزاد گذاشت تا اگر خواست بیاید و فرمود: " پس اگر مرا پیروی کردی...!" و ثالثاً به طور مطلق از سؤال نهی نکرد و به عنوان صرف مولویت او را نهی ننمود، بلکه نهی خود را منوط به پیروی کرد و گفت: « اگر بنا گذاشتی پیرویم کنی نباید از من چیزی بپرسی ! » تا بفهماند نهی او صرف اقتراح نیست بلکه پیروی او آن را اقتضاء می کند.

مستند: آیه ۷۱ سوره کهف

" فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا "

المیزان ج ۲۶ ص ۲۲۹

اولین درس خضر "ع"

از این جا به بعد همسفری موسی و خضر شروع می شود، و موسی "ع" به تنهایی او را متابعت می کند و رفیق جوانش را مرخص کرده است. این مطلب از عبارت " آن دو روانه شدند، " استفاده می شود.
قرآن مجید می فرماید:

« پس آن دو روانه شدند و چون به کشتی سوار شدند، خضر آن را سوراخ کرد.

موسی گفت:

- آن را سوراخ کردی تا مسافرینش را غرق کنی؟ حقا که کاری

ناشایست کردی!

خضر گفت:

- مگر نگفتم که تاب همراهی بامن را نداری؟

موسی گفت:

- مرا به آنچه فراموش کردم بازخواست مکن و کار را بر من سخت

مگیر! »

در این عملکرد خضر، هرچند در ظاهر غرق شدن نتیجه سوراخ کردن

کشتی به نظر می رسید ولی مسلماً منظور خضر به دست آمدن این نتیجه نبود. همچنانکه خواننده عزیز نیز می داند که این عاقبت منظور نظر نیست و لذا می بینیم خضر به موسی "ع" می فهماند که سؤالش بیجا بوده است، و عتاب می کند که:

- نگفتم که تو توانایی تحمل با من بودن را نداری؟

با این جمله همین گفته خود را که در سابق نیز خاطر نشان ساخته بود مستدل و تأیید می کند.

موسی به عذر خواهی برمی خیزد و می گوید مرا به خاطر نسیانی که کردم و از وعده ای که دادم غفلت ورزیدم، مؤاخذه مکن و در کار من تکلیف را سخت مگیر!

دومین درس خضر "ع"

« پس برفتند تا پسری را بدیدند،

و خضر او را بکشت. موسی گفت:

- چرا شخصی را جز به قصاص بکشتی؟ حقا که کار قبیح کردی!
خضر گفت:

- مگر به تو نگفتم که تو به همراهی من هرگز شکیبایی نتوانی کرد؟
موسی گفت:

- اگر بعد از این چیزی از تو پرسیدم مصاحبت من مکن!

و از جانب من معذور خواهی بود! »

مطالب همانگونه که مشاهده می شود خلاصه شده است چون قصد بیان قضیه رفتن و قتل کردن و جزئیات آن نیست، بلکه عمده مطلب و نقطه اتکاء کلام بیان اعتراض موسی است. (شرح پیاده شدن آنها از کشتی و سایر جزئیات حذف شده است.)

همچنین در آیه بعد هم که اشاره به تعمیر دیوار شکسته می کند این روای بیان ادامه دارد، بنابراین می توان گفت که این آیات می خواهد يك داستان را بیان کند که موسی سه مرتبه یکی پس از دیگری به خضر اعتراض کرده است، نه این که خواسته باشد سه داستان را بیان کرده باشد که موسی در هر يك اعتراضی

نموده است. گویا گفته شده: داستان چنین و چنان شد و موسی بر او اعتراض کرد، دوباره اعتراض کرد، بار سوم هم اعتراض کرد.

پس غرض و نکته اتکاء کلام بیان سه اعتراض موسی است نه عمل خضر و اعتراض موسی تا سه داستان شود.

در اینجا اعتراض موسی بدین شکل بیان می شود:

« آیا بدون قصاص نفس بری از گناه مستوجب قتل را کشتی؟ کاری بس منکر و زشت کردی که طبع آن را منکر می داند و مجتمع بشری آن را نمی شناسد! »

اگر سوراخ کردن کشتی را کاری خطرناک خواند که مصائبی را در پی دارد و کشتن جوانی بی گناه را کاری منکر نامید بدین جهت بوده که آدم کشی در نظر مردم کاری زشت تر و خطرناک تر از سوراخ کردن کشتی است، گو این که سوراخ کردن کشتی مستلزم غرق شدن عده زیادی است و لکن در عین حال چون به مباشرت نیست و آدم کشی به مباشرت است، لذا آدم کشی را منکر خواند.

در اینجا عبارت " قتل نفس زکیه " می فهماند که آن کسی که به دست خضر کشته شد کودکی بوده که به سن بلوغ نرسیده بود، و عبارت " بغير نفس " یعنی بدون این که او کسی را کشته باشد تا مجوز کشته شدنش به قصاص باشد، می رساند این بچه غیربالغ کسی را نکشته است.

عتاب خضر به موسی با بیان " مگر به تو نگفتم که هرگز استطاعت صبر و تحمل به همراهی مرا نداری؟ " و با به کار بردن عبارت " مگر به تو نگفتم! " نشان اعتراض شدید اوست به موسی که چرا به سفارشش اعتنا نکرد و نیز اشاره به این است که گویا نشنیده که در اول امر به وی گفته بود که " تو توانایی تحمل با من بودن را نداری! " و یا اگر شنیده خیال کرده که شوخی کرده است، و یا با او نبوده است، و لذا می گوید: اینکه گفتم تو توانایی تحمل با من بودن را نداری، با تو بودم و غیر از تو منظوری نداشتم!

موسی این دفعه شرطش را نهایی می کند و می گوید: - اگر بعد از این دفعه و یا بعد از این سؤال بار دیگر سؤالی کردم دیگر با من مصاحبت مکن، یعنی دیگر می توانی با من مصاحبت نکنی، و به عذری که از ناحیه من باشد رسیدی، و به نهایتش هم رسیدی!

سومین درس خضر "ع"

« پس برفتند تا به دهکده ای رسیدند، و از اهل آن خوردنی خواستند، و آنها از مهمان کردن این دو دریغ ورزیدند. در آنجا دیواری یافتند که در شرف خراب شدن بود، خضر آن را تعمیر کرد و پیا داشت. موسی گفت: - کاش می خواستی برای این کار مزدی می گرفتی؟ خضر گفت: - اینک وقت جدایی بین من و توست! و.... »

همانطور که در بالا گفته شد، در اینجا نیز از جزئیات صرف نظر شده و همین قدر بیان شده است که آن دو پس از دو بار اعتراض موسی و تعهد او دال بر عدم اعتراض و سؤال از آنچه که ظاهراً اتفاق می افتد، مجدداً به راه می افتند و سر راه به قریه ای می رسند که از آنها درخواست طعام می کنند و آنها از مهمان کردن این دو امتناع می ورزند و در اینجا نیز موسی يك کار خارق عادت می بیند و آن این بود که خضر در حضور همان اهل ده مردمی که غذایشان ندادند شروع کرد به تعمیر دیواره ای که در حال ریزش و خرابی بود.

البته جزئیات عمل خضر بیان نشده که آیا آن دیوار را به طور معجزه درست کرد یا از طریق معمولی و با به کار بردن شمعك و گاه گل کردن و غیره، ولی آنچه مهم است این است که موسی به او مجدداً اعتراض کرد و گفت:

- چرا مزد از ایشان نگرفتی؟

(از این عبارت می توان فهمید که آن دیوار را از راه معجزه درست نکرده و بلکه به طور طبیعی و عادی ساخته است، که مستلزم دریافت مزد بوده است.)

سیاق آیه نشان می دهد که موسی و خضر "ع" گرسنه بودند و مقصود موسی از این که گفت خوب بود در برابر عملت اجرتی می گرفتی، این بوده که با آن اجرت غذایی بخرند تا سد جوع کرده باشند.

اینجا بود که خضر شروع می کند به تأکید پایان سفر و می گوید:

- هَذَا فُرَاقٌ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ !

یعنی این حرف تو سبب فراق میان من و تو شد و حالا دیگر وقت فراق

میان من و تو رسید!

شرح واقعیت های نهفته در اعمال خضر

خضر گفت:

« و تو را از توضیح آنچه که شکیبائی اش نتوانستی کرد، خبردار می کنم! »

از این آیه به بعد تفصیل خبرهائی است که خضر قبلاً به موسی وعده داده بود که بگوید، ولی او نتوانسته بود لب برهم بگذارد و منتظر نتیجه شود.

۱- دلیل شکستن کشتی

تأویل و واقعیت امر شکستن و معیوب ساختن کشتی را چنین بیان می کند:
- کشتی مزبور مال عده ای از مستمندان بوده که با آن در دریا کار می کردند و لقمه نانی به دست می آوردند، و در دنبال سر آنان پادشاهی کشتی های دریا را از هر که بود غصب می کرد، من خواستم آن را معیوب کنم تا آن پادشاه جبار بدان طمع نبندد، و از آن صرف نظر کند.

۲- دلیل کشتن کودک صغیر

خضر "ع" توضیح داد:

- و اما آن پسر بچه، پدر و مادرش مؤمن بودند، ترسیدیم به طغیان و انکار دچارشان کند، و خواستیم پروردگارشان به عوض او بچه ای دهد که پاکیزه تر باشد و اهل صله رحم!

از آیه فوق بر می آید که پدر و مادر آن پسر مؤمن بودند و ایمان این پدر و مادر نزد خدا ارزش داشته است و آن قدر که اقتضای داشتن فرزندی مؤمن و صالح داشته است، که با آن دو صله رحم کند، و آنچه در فرزند اولی اقتضا داشته خلاف این بوده است، و خدا امر فرموده تا او را بکشد تا فرزندی دیگر بهتر از او و صالح تر از او و دوستار صله رحم بیشتر از او به آنها بدهد.

مراد از جمله « ترسیدیم به طغیان و انکار دچارشان کند، » این است که ترسیدیم آن پسر در آینده پدر و مادر خود را اغواء کند و از راه تأثیر روحی و ادار

به طغیان و کفر سازد، چون پدر و مادر محبت شدیدی نسبت به فرزند خود دارند، و فرزند نامبرده پدر و مادر را با طغیان خود طاغی و کافر می کند، نه این که به آنها تکلیف کند که طاغی و کافر شوند!

و مراد از این که گفت ما خواستیم خدا به جای این فرزند، فرزند دیگری به آن پدر و مادر بدهد که از جهت طهارت و پاکی بهتر از او باشد، یعنی از لحاظ صلاح و ایمان بهتر باشد، چون در مقابل طغیان و کفر آمده است. و مراد از اینکه فرمود: نزدیک تر از او از نظر رحم باشد، این است که از او بیشتر صله رحم کند و فامیل دوست باشد، و به همین جهت پدر و مادر را وادار به کفر و طغیان نکند.

۳- دلیل تعمیر دیوار

خضر "ع" فرمود:

- اما دیوار از دو پسر یتیم این شهر بود و گنجی از مال ایشان زیر آن بود، و پدرشان مردی شایسته بود. پروردگارت خواست که به رشد خویش برسند و گنج خویش را بیرون آورند.
رحمتی بود از پروردگارت!
و من این کار را از پیش خود نکردم،
چنین بود توضیح آن چیزها که بر آن شکیبایی نتوانستی کرد!

بعید نیست که از سیاق آیه استظهار شود دو یتیم و سرپرست آنها در قریه حاضر نیستند.

اینکه یتیمی دو پسر و وجود گنجی از آن دو در زیر دیوار، و این معنا که اگر دیوار بریزد گنج فاش می گردد، و از بین می رود، و اینکه پدر آن دو یتیم مردی صالح بوده است، همه زمینه چینی برای این بوده که بفرماید:

« پروردگارت خواست تا آنها به رشد خود برسند و گنج خویش بیرون آورند! »

عبارت " رحمتی بود از پروردگارت! " تعلیل این اراده است. پس رحمت خدای تعالی سبب اراده اوست به این که یتیم ها به گنج خود برسند. و چون محفوظ ماندن گنج منوط به اقامه دیوار روی آن بوده است، لاجرم خضر آن را بپا داشت.

سبب انگیزته شدن رحمت خدا همان صلاح پدر آن دو صغیر بوده که مرگش رسیده و دو یتیم و يك گنج از خود به جاي گذاشته بود.

چگونگی تأثیر صالح بودن پدر در نسل او

آیه فوق دلالت دارد بر این که صلاح انسان گاهی در وارث انسان اثر نیک می‌گذارد، و سعادت و خیر را در ایشان سبب می‌شود. و نیز دلالت دارد بر این که صلاح پدر و مادر در سرنوشت فرزند مؤثر است، همچنانکه خداوند تعالی در سوره نساء آیه ۹ می‌فرماید:

« بترسند کسانی که بعد از خود وارثی و ذریه ای صغیر باقی می‌گذارند، و از ناملايمات به جان آنان می‌ترسند! »

و نیز عبارت « من از جانب خود این کارها را نکردم، » کنایه است از اینکه حضرت خضر هر کاری را که کرده به امر دیگری، یعنی خدای سبحان بوده است، نه به امری که نفسش اراده کرده باشد!

علل پنهانی حوادث

خضر "ع" در پایان سفر شروع می‌کند يك يك علل حوادثی را که اتفاق افتاده بود، و کارهایی را که خداوند متعال به دست او انجام داده بود، شرح می‌دهد و سپس می‌گوید:

- من این کارها را به امر و رأی خود نکردم بلکه ارده الهی بود که چنین بکنم، و آنهایی را که بیان کردم تأویل چیزهایی بود که تو بر آنها صبر نتوانستی بکنی!

"تأویل" در عرف قرآن عبارت است از حقیقتی که هر چیزی متضمن آن است، و وجودش مبتنی بر آن، و برگشتش به آن! مانند تأویل خواب، که به معنای تعبیر آن است، و تأویل حکم که همان ملاک آن است، و تأویل فعل که عبارت از مصلحت و غایت حقیقی آن، و تأویل واقعه که علت واقعی آن است.

پس اینکه فرمود: « این است تأویل آن چه که استطاعت صبر بر آن را نداشتی! » اشاره ای است از خضر به این که آنچه برای وقایع سه گانه تأویل آورده، و عمل خود را در آن وقایع توجیه نموده، سبب حقیقی آن وقایع بوده است،

نه آنچه که موسی "ع" از ظاهر آن قضایا فهمیده بود! چه آن جناب از قضیه کشتی، هلاک مردم؛ و از قضیه کشتن آن پسر، قتل بدون جهت؛ و از قضیه دیوار سازی، سوء تدبیر در زندگی را؛ فهمیده بود.

بعضی از مفسرین گفته اند: خضر علیه السلام در کلام خود ادبی جمیل نسبت به پروردگار خود رعایت کرده است. بدین ترتیب که:

۱- آن قسمت از کارها که خالی از نقص نبوده به خود نسبت داده است،

مانند: «خواستم کشتی را معیوب کنم...»

۲- آنچه انتسابش به خود و خدا جایز بود، گفته: «و خواستیم

پروردگارشان فرزندی پاکیزه تر و صله رحم کننده تر از اولی به آنها

عوض بدهد...»

۳- آنچه که مربوط به ربوبیت و تدبیر خدای تعالی بوده، به ساحت مقدس

او اختصاص داده و گفته: «پروردگارت اراده کرد تا آنها به سن رشد

برسند و...»

خضر که بود؟

در قرآن کریم درباره حضرت خضر غیر از همین داستان رفتن موسی "ع" به مجمع البحرین چیزی نیامده است، و از جوامع اوصافش چیزی ذکر نکرده مگر همین که فرمود:

«پس به بنده ای از بندگان ما که ما به وی رحمتی از جانب خود داده و

از ناحیه خود به وی علمی آموختیم!»

از آنچه از آیات نبوی و روایات وارده از طریق ائمه اهل بیت علیهم السلام

در داستان خضر رسیده چه می توان فهمید؟

- در روایتی از امام صادق علیه السلام به وسیله محمد بن عماره نقل شده

که آن جناب پیغمبری مرسل بوده که خدا به سوی قومش مبعوث فرموده بود، و

او مردم خود را به سوی توحید و اقرار به نبوت انبیاء و فرستادگان خدا و کتابهای

او دعوت می کرده است، و معجزه اش این بوده که روی هیچ چوب خشکی

نمی نشست مگر آن که سبز می شد، و بر هیچ زمین بی علفی نمی نشست مگر آنکه سبز و خرم می گشت، و اگر او را « خضر » نامیدند به همین جهت بود که این کلمه با اختلاف مختصری در حرکاتش در عربی به معنای سبزی است، و گرنه اسم اصلی اش: " تالی بن ملکان بن عابربن افخشد بن سام ابن نوح " است. آیات نازل در داستان خضر و موسی "ع" خالی از این ظهور نیست که وی نبی بوده و در آن آیات آمده که حکم بر او نازل شده است.

از اخبار امامان اهل بیت علیهم السلام بر می آید که او تا کنون زنده مانده و هنوز از دنیا نرفته است. این از قدرت خدای سبحان هیچ بعید نیست که بعضی از بندگان خود را عمری طولانی دهد و تا ابدی بعید زنده نگهدارد، برهانی عقلی هم بر محال بودن آن نداریم و به همین جهت نمی توانیم انکارش کنیم. علاوه بر این که در بعضی از روایات از طرق عامه، سبب این طول عمر هم ذکر شده که او فرزند بلافصل آدم است، و خدا بدین جهت زنده اش نگه داشته تا " دجال " را تکذیب کند.

در روایت دیگر آمده که آدم برای بقاء او تا روز قیامت دعا کرده است. از روایات دیگر رسیده که خضر از آب حیات که واقع در ظلمات است نوشیده است، چون وی در مقدمه لشکر ذوالقرنین که در طلب آب حیات بود قرار داشت، خضر به آن رسید و ذوالقرنین نرسید. البته این روایات و امثال آن روایات آحادی است که قطع به صدورش نداریم، و از قرآن کریم و سنت قطعیه و عقل هم دلیلی بر توجیه و تصحیح آنها نداریم.

فصل دوم

شعب سامبر

و نابودي اهل مَدِين و آيکه

مستند: آیه ۸۳ تا ۹۵ سوره هود " وَ اِلَى مَدِيْنٍ اٰخَاهُمْ شُعَيْبًا...." الميزان ج ۲۰ ص ۲۵۳

تاریخ دعوت شعيب، خطيب الانبياء

قرآن مجید در ترتیب تاریخ زندگی و دعوت پیامبران گرامی خود، به ترتیب تاریخ حضرت نوح و هود و صالح را نقل می کند، سپس تاریخ زندگی حضرت لوط را که همزمان حضرت ابراهیم "ع" بود، ذکر می کند، و آنگاه در این ترتیب به شرح دعوت و زندگی حضرت شعيب می پردازد، که همزمان با شروع تاریخ موسی علیه السلام است، و این پیامبر گرامی خدا مدت ده سال به موسی "ع" کار می دهد و او را در خدمت خود می گیرد، و دخترش را به همسری وی در می آورد.

قوم شعيب را قرآن مجید با عنوان « اهل مدين » یاد می کند. این قوم بت پرست بودند و بازار و اقتصاد آنها را فساد پوشانیده بود. کم فروشی و کم کردن از پیمانان و وزن در بین آنان شایع بود، تا این که خدای تعالی حضرت شعيب را به سوی آنان فرستاد و او آنان را به توحید و کامل دادن عادلانه پیمانان

و وزن، و ترك فساد در روي زمین فراخواند، و به آنان بشارت و بیم داد و بسیار مؤظه شان کرد.

مؤظه و بیان شعيب مشهور است، و روایت شده که پیامبر گرامی اسلام او را «**خطيب الانبياء**» نامیده است.

متأسفانه داب اقوام منقرض شده و فاسد همواره این بوده که در مقابل دعوت و وعظ چنین پیامبران دلسوز چهره زشت تمرد و عصیان از خود نشان می دادند. قوم شعيب نیز او را تهدید کردند که سنگبارانش خواهند کرد و از میان خود طرد خواهند نمود. به او و به عده معدودی که به او ایمان آورده بودند، فراوان آزار دادند و کوشیدند آنها را از راه خدا بازدارند، و بدین کار آنقدر ادامه دادند تا شعيب از خدا درخواست کرد که میان او و قومش داوری کند، و سرانجام خداوند سبحان این قوم را هلاك ساخت و خانه هایشان را خالی بر جای گذاشت.

قرآن مجید از آنها چنین یاد می کند:

«**و به سوي مدین برادرشان شعيب را فرستادیم، گفت:**

- ای قوم من! خدا را بپرستید!

و از پیمانۀ و ترازو کم نکنید!

من شما را در وضع خوبی می بینم،

و برای شما از عذاب روزی فراگیر ترسناک هستم،

- ای قوم من! پیمانۀ و ترازو را عادلانه و کامل وزن کنید!

و اشیاء مردم را کم نکنید!

و روي زمین این همه فساد مکنید! »

این که از بین همه معصیت های قوم شعيب خصوص کم فروشی را ذکر کرده دلالت بر آن دارد که این کار در بین آنها شیوع داشته و در آن افراط می کرده اند، تا به حدی که فساد و اثر سوء آن علنی بوده است، و همین موجب آن شده که داعی حق شعيب، به شدت بدان اهتمام ورزد و مخصوصاً این عمل را از بین گناهان دیگر ذکر کند و ایشان را به ترك آن فراخواند.

آنجا که می فرماید: «**من شما را در وضع خوبی می بینم،**» اشاره

به دارائی و وسعت رزق و فراوانی محصول آنها است و به همین جهت می گوید که شما احتیاجی ندارید که پیمانۀ و وزن را کم کنید و به طور غیرمشروع در دارائی ناچیز مردم طمع ورزید و با ظلم و تعدی اختلاس کنید.

شعيب ابتداء با نهي از کم کردن پیمانۀ و ترازو آنها را به راه صلاح

می خواند و بار دیگر بر می گردد و امر به تمام دادن پیمانانه و ترازو و نهي از کم دادن جنس مردم می کند و می خواهد اشاره کند که صرف اجتناب از کم فروشی برای اداء حق این امر کافی نیست - و نهي اولی از این کار تنها برای يك شناسائی اجمالی است که به مثابه آشنائی به تکلیف، به طور تفصیل باشد - و بلکه باید پیمانانه داران و ترازوداران، کیل و میزان خود را کامل نمایند و حق آن را اداء کنند و اجناسی را که با معامله به مردم منسوب می شود کم ندهند، به طوری که یقین پیدا کنند جنس مردم را به مردم اداء کرده و آن چه مال آنهاست همانگونه که باید، به آنها رد کرده اند.

شعیب ادامه می دهد که: « در زمین فساد نکنید! » و با این نهي که خود يك نهي مستقل است، از فساد در زمین از قبیل قتل و جرح یا هرگونه ظلم نسبت به مال و مقام و عرض و ناموس مردم نهي می کند.

شعیب آنگاه آنها را به يك واقیعت دیگر متنبه می سازد و می فرماید:

« بَقِيتُ اللّٰهَ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ! »

مراد از « بقیه خدائی » سودی است که از طرف خدا برای شما در معاملات باقی مانده و خدا از طریق فطرت خودتان شما را بدان راهنمایی کرده است، اگر مؤمن باشید برای شما بهتر است از مالی که از راه کم فروشی و کم کردن پیمانانه و ترازو به دست می آورید!

زیرا مؤمن تنها به طور مشروع و از راه حلالی که خدا او را بدان راهنمایی کرده از مال منتفع می شود، و اما راه های دیگر که خدا راضی نیست و مردم نیز بر حسب فطرت خود راضی نیستند، خیری در آن نیست، و نیازی بدان ندارد.

وظیفه رسالت رسول

شعیب ادامه می دهد که - من نگهبان شما نیستم !

یعنی هیچ يك از چیزهایی که شما دارید، اعم از نفس خودتان یا عمل و رزق و نعمت، به قدرت من مربوط نمی شود، زیرا من فقط رسولی هستم که وظیفه ای جز تبلیغ ندارد و این در اختیار شماست که راه رشد و خیر خود را برگزینید و یا به ورطه هلاکت سقوط کنید، و من قدرت ندارم که به سویی شما

چیزی جلب کنم و یا شری را دفع نمایم!

مجادله قوم با شعیب

قرآن مجید مخالفت ها و مجادلات قوم شعیب را با آن پیامبر گرامی در برابر دعوت او به صلاح و توحید، چنین نقل می کند:

« گفتند: ای شعیب!

- آیا نمازت به تو دستور می دهد که آنچه پدرانمان می پرستیدند، ترك گوئیم، و یا در دارائی مان آنچه اختیار داریم نکنیم؟! »

قوم شعیب در رد حجت شعیب جمله بالا را گفتند. و نکته اصلی مورد نظر آنان این است که ما در دینی که برای خود انتخاب کرده ایم و یا در تصرفات گوناگونی که در دارائی خود انجام می دهیم، آزادیم، و تو مالک ما نیستی که هر چه دلت خواست به ما دستور بدهی و از هر چه کراهت داری ما را نهی کنی، و اگر به واسطه نمازی که می خوانی و تقریبی که به خدای خود می جوئی، از کارهایی که از ما مشاهده می کنی ناراحت می شوی و می خواهی که ما را امر و نهی کنی! تو فقط مالک خودت هستی، پس از شخص خودت تجاوز مکن!

قوم شعیب این مراد خود را به صورتی بدیع و آمیخته با ریشخند و سرزنش و در قالب سؤال انکاری ادا کردند و نکاتی را که در آن گنجانند مطالب زیر را می رساند:

۱- قوم شعیب از آن رو امر را نسبت به نماز دادند که نماز شعیب را برانگیخته و دعوت کرده تا با مردم در بت پرستی و کم فروشی به معارضه بپردازد.

۲- دلیل بت پرستی خود را بیان کرده و اشاره کرده اند که پدران شان به پرستش بت مداومت داشته اند، و این کار يك سنت قومی شده و آنها نسلأ بعد نسل این میراث را حفظ کرده اند، و هیچ اشکالی ندارد و می خواهند رسم ملی خود را حفظ کنند تا ضایع نشود.

۳- سپس اشاره کرده اند که چیزی که مال کسی شد هیچ شك نمی کند که آن کس حق تصرف در آن را دارد و شخص دیگری که اعتراف به مالکیت او دارد حق ندارد که در این خصوص با او به معارضه بپردازد.

۴- تمامی گفتار آنها بر اساس ریشخند و استهزاست، ولی ریشخند آنها در این که امر و دستوری را که نماز شعیب به او می دهد وابسته کرده اند به ترك

پرستش بت هائی که پدرانشان می پرستیده اند. و نیز در این است که امر را فقط به نماز نسبت داده اند و لا غیر، و اما این که به شعیب نسبت حلم و رشد می دهند ریشخند و استهزائی در آن وجود ندارد. در جمله « راستی که تو دارای حلم و رشد هستی! » تأکید شده تا رشد و حلم را برای شعیب بهتر ثابت کند و برای ملامت او رساتر باشد زیرا شخصی که در حلم و رشد او شکی نیست، بر او قبیح است که اقدام به چنین کار سفیهانه ای کند و برای سلب آزادی و اراده و شعور مستقل مردم به پا خیزد.

پاسخ شعیب "ع" به قوم خود

به نقل قرآن مجید، شعیب در پاسخ قوم خود گفت:

- به من خبر دهید که اگر من رسول خدا به سوی شما باشم و خدا مرا به وحی معارف و شرایع اختصاص داده باشد، و با نشانه روشنی که دلالت بر صدق دعوی ام بکند، تأیید کرده باشد، آیا باز هم در رأی خود سفیهم؟ و آیا دعوت شما دعوت سفیهانه است؟ و آیا این کار من زورگویی و سلب آزادی شما از طرف من است؟ و حال آن که خدا مالک همه چیز است و شما نسبت به او آزاد نیستید و بلکه بندگان اوئید، و او هر حکمی که بخواهد می کند، که - حکم از آن اوست و شما به سوی او باز می گردید!

در جواب تهمتی که قوم به او زدند و گفتند او می خواهد حریت آنان را سلب نماید، شعیب می گوید که اگر می خواست نسبت به آنان چنین کاری بکند در آنچه ایشان را از آن نهی می کرد خودش با آن به مخالفت می پرداخت، و چون نمی خواهد با آنان مخالفت ورزد پس قصد او آن چیزی نیست که بدان متهمش می کنند، و بلکه قصد او تنها اصلاح است. آخر سر برای تکمیل فایده و دفع هرگونه تهمتی که متوجه اوست می گوید: « من از شما برای این کار مزدی نمی خواهم که اجر من جز بر پروردگار جهانیان نیست! »

شعیب علیه السلام این حقیقت را روشن می سازد و اعتراف می کند که توفیق او به واسطه خداست و این یکی از فروع این مسئله است که همه را او پدید آورده و آنها را حفظ می کند و مراقب همه و اعمال همه است!

تهدید برای نزول عذاب

شعیب "ع" عاقبت شومی را که در انتظار قوم خود و اقوام پیشین بوده متذکر می شود و می گوید:

- برحذر باشید از این که مخالفت و دشمنی شما با من موجب آن شود که به شما مصیبتی مثل مصیبت قوم نوح (غرق شدن) یا مصیبت قوم هود (وزش باد خشک و بی حاصل) یا مصیبت قوم صالح (صیحه و زمین لرزه) برسد!
می دانید که فاصله زمانی قوم لوط از شما چندان زیاد نیست و می دانید که چه سرنوشتی گریبانگیرشان شد!!

(فاصله زمانی میان دعوت لوط و دعوت شعیب کمتر از سه قرن بود، زیرا لوط معاصر ابراهیم "ع" و شعیب معاصر موسی "ع" است، که فاصله بین آنها همین مدت بوده است.)

شعیب علیه السلام مجدداً از سر دلسوزی و عطوفت آنها را نصیحت می کند و می فرماید: از گناهان خود به سوی خدا توبه برید و با ایمان به خدا و رسول به سوی او بازگشت کنید که او دارای رحمت و مودت است و نسبت به کسانی که استغفار و توبه می کنند رحیم است و ایشان را دوست می دارد!

آخرین تلاش های عنادآمیز قوم شعیب

پس از آن که شعیب "ع" با آنان به محاجه پرداخت و با استدلال عاجزشان کرد راهی برای آنان باقی نماند جز آنکه از راهی غیر از استدلال سخنش را قطع کنند و لذا گفتند:

اولاً- بسیاری از سخنانی که می گوید برای آنها نامفهوم و لغو و بی اثر است.

ثانیاً- ما تو را در بین خود جز به عنوان یک فرد ضعیف و غیرقابل اعتنا نمی بینیم و لذا به گفته های غیرقابل اعتنای تو توجه نمی کنیم.
خواستند بگویند ما حرف های تو را نمی فهمیم و نیروئی هم در بین ما نداریم که نیرومندی تو موجب آن شود که ما در فهمیدن کلام تو کوشش کنیم!
سپس او را تهدید کردند و گفتند که اگر این چند نفر معبود که فامیل تو را تشکیل می دهند، نبودند، قطعاً تو را سنگسار می کردیم ولی ما درباره تو مراعات

جانب آنان را می‌کنیم. این که فامیل او را تعداد معدود قلمداد می‌کنند اشاره به آن است که اگر روزی بخواهند او را بکشند، خواهند کشت، و اعتنائی به فامیل او نخواهند کرد، و تنها چیزی که باعث شده از کشتن او خودداری کنند یک نوع احترام و تکریم است که برای فامیل او قائلند - وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ !

آخرین هشدارهای شعیب قبل از نابودی قوم

قرآن مجید از قول شعیب "ع" نقل می‌کند که از آخرین هشدارها و تلاشهای خود برای هدایت قوم مایوس گشته و می‌گوید:

« آیا فامیل من به نزد شما گرانقدرتر از خدا هستند؟
که شما خدا را پشت سر انداخته و فراموش کرده اید!
راستی که پروردگار من به آنچه می‌کنید احاطه دارد.

- ای قوم من! هرچه می‌توانید بکنید،
که من نیز کار خود را می‌کنم،

و به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب به سراغش خواهد آمد و
رسوایش خواهد ساخت، و چه کسی دروغ‌گوست!
مراقب باشید که من نیز باشما مراقبم! »

شعیب "ع" با این جملات خود قومش را شدیداً تهدید می‌کند و نشان می‌دهد که به گفته خود کاملاً مطمئن است، و از اینکه بدو کافر شده و در برابر دعوتش تمرد کرده اند، لرزش و اضطرابی ندارد. ولی به زودی و به طور ناگهانی عذاب رسوا کننده خواهد آمد، و در آن هنگام خواهند دانست که عذاب گریبان چه کسی را خواهد گرفت؟

نوع عذاب قوم شعیب "ع"

خداوند متعال خشم خود را بر قوم شعیب "ع" چنین بیان می‌فرماید:
« و چون امر ما در رسید،

با رحمت خود، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند،
نجات دادیم،

و آنان را که ستم کرده بودند صیحه فرا گرفت،
و صبحگاهان در دیار خویش از پا در آمدند،
چنانکه گویی در آنجا اقامت نداشتند.
هان ! مدین دور بادا ! همچنان که نمود دور شدند!!!»

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۲۰ ص ۲۷۹

خلاصه تاریخ زندگانی شعیب در قرآن

چهار تن از رسولان الهی از نژاد عرب بودند که شعیب علیه السلام سومین آنهاست که نامشان در قرآن ذکر شده است. این چهار رسول گرامی عبارت بودند از حضرت هود، حضرت صالح، حضرت شعیب و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وعلیهم اجمعین !

خدای متعال در قرآن مجید گوشه هائی از زندگی و دعوت این پیامبر بزرگوار را در سوره های اعراف ، هود، شعرا، قصص و عنکبوت ذکر فرموده است.

شعیب از اهالی مدین بود. " مَدَیْن " شهری است در جزیره العرب بر سر راه شام. حضرت شعیب معاصر موسی "ع" بود که یکی از دو دختر خود را به ازدواج او در آورد به شرطی که هشت سال برای او کار کند و اگر هم ده سال باشد به اختیار خودش باشد. (قصص ۲۷)

موسی "ع" ده سال تمام شعیب "ع" را خدمت کرد و آن گاه با او وداع گفت و با خانواده خود رهسپار مصر شد.

قوم شعیب "ع" از اهالی مدین و بت پرست بودند، و قومی بودند که دارای نعمت و امنیت و رفاه و فراوانی محصول و ارزانی قیمت ها ! پس از مدتی فساد و کم فروشی و نقص مکیال و میزان (هود ۸۴) در میان آنان شایع شد و خدای تعالی حضرت شعیب را به سوی ایشان فرستاد و به او دستور داد که آنان را از بت پرستی و فساد در زمین و کم کردن پیمانها و ترازو نهدی کند. وی نیز آنان را به آنچه مأمور بود دعوت کرد، و با بیم دادن و بشارت دادن مؤعظه شان کرد و

ایشان را متذکر عذابهایی شد که به قوم نوح و هود و صالح و لوط "ع" رسیده بود.

وی در احتجاج و مؤظه آنان کوشش بسیار کرد ولی جز طغیان و کفرشان نیفزود، (اعراف و سوره های دیگر)، و به غیر از تعداد اندکی به او ایمان نیاوردند، و شروع کردند به مسخره و تهدید کردن مؤمنین که دست از پیروی شعیب "ع" بردارند.

قوم شعیب در سر راه می نشستند و مردم را می ترسانیدند، و هر که به خدا ایمان آورده بود از راه باز می داشتند و راه خدا را کج می جستند. (اعراف ۸۶)
قوم شعیب او را متهم کردند که افسون شده و دروغ گوست، (شعرا ۱۸۵) و او را ارباب و تهدید کردند که سنگسارش خواهند کرد. و نیز او و کسانی را که به او ایمان آورده بودند تهدید کردند که آنها را از آبادی شان بیرون می کنند و یا باید به آئین آنها بازگردند. (اعراف ۸۸)

قوم او آنقدر به این کار ادامه دادند تا بالاخره او را از ایمان آوردنشان مأیوس ساختند و او نیز ایشان را به حال خود گذاشت و دعا کرد که خدا فتح خودش را برساند. (هود ۹۳)

آنگاه خدا بر آنان عذاب روز ابرآلود را فرستاد، (شعرا ۱۸۹) و در حالی که شعیب را مسخره می کردند که اگر راست میگوئی تکه ابری از آسمان بر ما ساقط کن! صیحه و زمین لرزه آنان را درگرفت، (هود ۹۴ و اعراف ۹۱ و عنکبوت ۳۷) و در دیار خود از پا در افتادند، و خدا شعیب "ع" و همراهان مؤمن او را نجات بخشید، (هود ۹۴) و شعیب از قوم روی برگردانید و گفت:

« ای قوم من! من رسالت های پروردگارم را به شما رساندم،

و نصیحت تان کردم،

پس چگونه بر مردم کافر تأسف بخورم؟! » (اعراف ۹۳)

شخصیت معنوی شعیب "ع"

شعیب علیه السلام در شمار رسولان مکرم الهی بود، و خدا او را در مدح و ثنای نیکویی که از رسولان خود کرده، شریک ساخته است، و از او در سخنانی که با قوم خود گفته – مخصوصاً در سوره های اعراف و هود و شعرا – حقایق معارف و علوم الهی فراوانی را حکایت کرده و یادآور شده که وی نسبت به خدا

و مردم ادبی والا داشته است.

وی خود را " رسول امین " و " مصلح " و " از صالحین " می نامید. (شعرا ۱۷۸ و هود ۸۸) و خدای سبحان این ها را در قرآن کریم خود حکایت کرده و امضا فرموده است. و همچنین حضرت موسی بن عمران کلیم الله، با شخصیتی که داشت مدت ده سال وی را خدمت کرده است.

ذکر شعیب در تورات

تورات حاضر قصه شعیب "ع" را با قوم او ذکر نکرده و تنها در ضمن قصه قتل موسای قبطی و فرار او از مصر به مدین (مدیان) به او اشاره کرده و وی را « رعوثیل کاهن مدیان » نامیده است. (باب دوم از سفر خروج)

مستند: آیه ۱۷۶ سوره شعرا " كَذَّبَ أَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ " المیزان ج ۳۰ ص ۱۹۴

قوم " ایکه " و ابرآتشبار

در این آیات اجمالی از داستان شعیب علیه السلام ذکر شده است. داستان شعیب "ع" پایان هفت داستانی است که در سوره شعرا آمده است:

« مردم ایکه نیز پیامبران را دروغگو شمردند،
چون شعیب به ایشان گفت: چرا نمی ترسید؟
به درستی که من پیغمبری امین و خیرخواه شمایم،
از خدا بترسید و اطاعت کنید،
از شما برای پیغمبری خود مزدی نمی خواهم،
که مزد من به عهده پروردگار جهانیان است!
پیمانته تمام دهید، و کم فروش نباشید!
و با ترازوی درست وزن کنید!
و چیزهای مردم را کم ندهید،
و در این سرزمین به فساد مکوشید!
و از آن کسی که شما و مردم گذشته را آفریده است، بترسید!
گفتند:

- حقا که تو جادو زده شده ای!

تو جز بشری مانند ما نیستی، و ما ترا دروغگو می‌پنداریم!
اگر راست می‌گویی پاره‌ای از آسمان را بر سر ما فرو ریز!
گفت:

- پروردگام به اعمالی که می‌کنید داناتر است! «

در این آیات اجمالی از داستان شعیب "ع" را بیان کرد و از قوم او به قوم "ایکه" نام برد. "ایکه" به معنای بیشه‌ای است که درختان توهم داشته باشد. بعضی‌ها گفته‌اند: این بیشه جنگلی بوده در نزدیکی‌های مدین، که طایفه‌ای در آن زندگی می‌کرده‌اند. از جمله پیامبرانی که به سوی آنها مبعوث شده شعیب "ع" بوده است.

قرآن مجید در ادامه داستان می‌فرماید:

- پس دروغگویش شمردند،

و به عذاب روز ابر (آتشبار) دچار شدند،

که عذاب روزی بزرگ بود،

که در این عبرتی است، ولی بیشترشان ایمان آور نبودند.

و پروردگارت همو نیرومند و رحیم است!

مستند: آیه ۸۵ تا ۹۳ سوره اعراف "وَ اِلَى مَدِيْنٍ اَخَاهُمْ شُعَيْبًا...". المیزان ج ۱۵ ص ۲۵۸

طرز تبلیغات شعیب "ع"

حضرت شعیب علیه السلام نیز مانند نوح و سایر انبیاء قبلی، دعوت خویش را بر اساس توحید قرار داده بود.

شعیب "ع" معجزاتی که دلیل بر رسالتش باشد داشته، ولی آن معجزات چه بوده قرآن کریم اسمی از آن نبرده است.

در آیات فوق می‌فرماید:

« و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم،

او به قوم خود گفت:

- ای قوم! خدای یگانه را که جز او خدائی ندارید بپرستید!

برهانی از پروردگارتان به سوی شما آمده،

و حجت بر شما تمام شده است،
 پیمانہ را تمام دهید و کم فروشی نکنید!
 حق مردم را کم می دهید،
 و در این سرزمین پس از اصلاح آن فساد راه می اندازید،
 این دستور، اگر باور داشته باشید، برای شما بهتر است.
 بر سر هر راهی منشینید که مردم را بترسانید،
 و بدین وسیله کسی را که به خدا ایمان آورده،
 از راه باز دارید و راه خدا را منحرف کنید!
 یاد آورید زمانی را که اندک بودید و خدا بسیارتان کرد،
 بیاد آورید و بنگرید سرانجام تبهاران چگونه بود! »

شعیب "ع" نخست قوم خود را به توحید که اصل و پایه دین است، دعوت کرد، و آنگاه به وفا در وزن و میزان و اجتناب از کم فروشی که در آن روز متداول بود، دعوت نمود. و سپس آنها را دعوت کرد به این معنا کرد که در زمین فساد نیانگیزند و برخلاف فطرت بشری که همواره انسان را به اصلاح دنیای خود و تنظیم امر حیات دعوت می کند، مشی نکنند.

مقصود از "فساد در زمین" در این آیه خصوص آن گناہانی است که باعث سلب امنیت در اموال و اعراض و نفوس اجتماع می شود، مانند راهزنی و غارت و تجاوزهای ناموسی و قتل و امثال آن .
 از ظاهر آیه برمی آید که قوم شعیب قبلاً متصف به ایمان بوده اند، و صفت ایمان مدتی در بین آنان مستقر بوده است.

شعیب "ع" در آخر این آیه می گوید که کاری به صراط مستقیم خدا نداشته باشند. از این جمله بر می آید که قوم شعیب به انحاء مختلف مردم را از شعیب رَم می دادند، و از این که به وی ایمان آورند و نزدش رفته و حرفهایش را گوش دهند، یا در مراسم عبادتش شرکت جویند باز می داشتند، و آنان را که به دین حق و طریقه توحید درآمده بودند تهدید می کردند و همواره سعی می کردند راه خدا را که همان دین فطرت است، کج و ناهموار طلب کنند و بپیمایند. آنان در راه خدا و ایمان راه زنایی شده بودند که با تمام قوا و با هر نوع حیل و تزویر مردم را از راه برمی گرداندند. شعیب "ع" هم در مقابل، ایشان را به یاد نعمت های خداوند سبحان انداخته و توصیه کرده است که از تاریخ امم گذشته و سرانجام

مفسدین ایشان عبرت گیرند.

شعیب"ع" در ادامه دستوراتش چهارمین دستور خود را به آنان گوشزد می کند و آن این است که گفت:

« اگر گروهی از شما به این آئین که من برای ابلاغ آن مبعوث شده ام ایمان آورده اند و گروهی ایمان نیاورده اند، صبر کنید تا خدایمان داوری کند که او بهترین داوران است! »

شعیب"ع" از اتفاق مردم بر ایمان و عمل صالح مأیوس بود، و احساس کرد که چنین اتفاقی نخواهند کرد و مسلماً اختلاف خواهند داشت، و طبقه اول و توانگران قومش به زودی دست به خرابکاری و کارشکنی و آزار مؤمنین خواهند زد، و قهراً مؤمنین در تصمیم خود سست خواهند شد. لاجرم همه ایشان را از مؤمن و کافر امر به صبر و انتظار فرج نمود، تا خداوند متعال در میانشان حکومت کند، چه او بهترین حکم کنندگان است!

مجادلات این قوم را قرآن چنین بیان می کند:

« بزرگان قوم وی که گردنکشی می کردند، گفتند:

- ای شعیب ما تو را با کسانی که به تو ایمان آورده اند از آبادی خود بیرون می کنیم، مگر این که به آئین ما بازگردید!
گفت:

- به آئین شما بازگردیم هرچند از آن نفرت داشته باشیم!
اگر پس از آنکه خدا ما را از آئین شما رهائی داده، بدان باز گردیم
درباره خدا دروغی ساخته ایم،
ما را نسزد که بدان بازگردیم،
مگر خدا پروردگارمان بخواهد،
که علم پروردگار ما به همه چیز رساست،
و ما کار خویش به خدا واگذاشته ایم.
- پروردگارا!

- میان ما و قوممان به حق داوری فرما، که تو بهترین داورانی!«

کفار بعد از این گفت و شنود ها اطمینان پیدا کرده بودند که گروندگان به آن حضرت به زودی دنبال وی راه افتاده و از سرزمین خود مهاجرت می کنند

لذا گفتند:

« - اگر به دنبال شعیب راه بیفتید به طور یقین زیانکار خواهید شد! »

با این تهدید خواستند شعیب را در مهاجرتش تنها بگذارند و به خیال خود از مزاحمتش آسوده گردند و افراد قوم خود را هم از دست نداده باشند.

سرانجام این قوم را نیز قرآن چنین تعریف می کند:

« زلزله گریبان ایشان را بگرفت،

و در خانه های خود بی جان شدند و به زانو درآمدند،

گویی کسانی که شعیب را تکذیب کردند هرگز در این دیار نبودند!

و کسانی که شعیب را تکذیب می کردند خود مردمی زیانکار بودند،

آنگاه از آنان روی برتافت و گفت:

- ای قوم!

- من پیغام های پروردگار خویش را به شما رساندم،

و نصیحتان کردم،

چگونه برای گروهی که کفر ورزیدند، اندوه بخورم! »

المیزان ج ۱۲ ص ۱۵۲

مستند: آیات مندرج در متن

دعا و نفرین شعیب "ع"

خداوند سبحان در قرآن مجید از جزئیات زندگی پیامبر خود شعیب علیه السلام، زمانی را نقل می فرماید که عرض کرد:

« - پروردگارا!

حق را در بین ما و قوم ما آشکار ساز!

و تو بهترین حکم کننده گانی! » (اعراف ۸۹)

شعیب علیه السلام بعد از آن که از رستگاری قوم خود مأیوس می شود از خدای تعالی درخواست می کند که وعده ای را که درباره همه انبیاء داده، اجرا کند و بین او و قومش به حق حکم فرماید:

« برای هر امتی رسولی است،

پس وقتی رسولشان مبعوث شد،
 میان آنان و رسولشان به حق و عدالت حکم می شود،
 و آنان ستم نمی شوند! « (یونس ۴۸)

جهت آنکه گفت « بین ما » این بود که مؤمنین به توحید را نیز در نظر گرفت، زیرا کفار قوم او، مؤمنین را نیز مانند شعیب تهدید کرده بودند که:
 « ای شعیب! مطمئن باش که به طور مسلم تورا و همچنین کسانی را که از اهل قریه ما به تو ایمان آورده اند، از دیار خود بیرون خواهیم کرد، مگر این که به دین ما برگردید! » (اعراف ۸۸)

شعیب "ع" در این دعای خود، در بین اسماء الهی تمسک کرد به اسم « خیرالفتاحین! » زیرا مناسب با متن دعای اوست.

سایر حتره های تاریخی عصر موسی

المیزان ج ۳۱ ص ۶۹

مستند: بحث تحلیلی

هارون، برادر موسی و پیامبری او

خدای تعالی در قرآن مجید هارون علیه السلام را در منت هایش در دادن کتاب، در هدایت به سوی صراط مستقیم، در داشتن تسلیم، در بودنش از محسنین، و در بودنش از بندگان مؤمن خدا با موسی علیه السلام شریک دانسته؛ و او را از مرسلان و انبیاء الهی معرفی فرموده است.

خداوند متعال هارون "ع" را از کسانی دانسته که بر آنان انعام فرموده و او را با سایر انبیاء در صفات جمیلی که از احسان و صلاح و فضل و اجتناب و هدایت دارند، یکجا ذکر کرده است.

موارد بالا به ترتیب در آیات زیر آمده است:

- ۱- منت نهادن الهی بر او، (صافات ۱۲۲-۱۱۴)
- ۲- دادن کتاب،
- ۳- هدایت به سوی صراط مستقیم،
- ۴- داشتن تسلیم،
- ۵- از محسنین بودن،
- ۶- از بندگان مؤمن خدا و شریک موسی بودن،
- ۷- از مرسلان بودن (طه ۴۷)

- ۸- از انبیاء بودن (مریم ۵۳)
 ۹- مورد انعام خدا بودن (مریم ۵۸)
 ۱۰- ذکر نام او با پیامبران صاحب احسان و فضل و صلاح و اجتناب و هدایت (انعام ۸۸-۸۴)

خداوند هارون را همپراز موسی دانسته و در دعای موسی او را چنین می شناساند:

- از اهل من وزیری قرار ده،
- هارون برادرم را،
- پشتم را به او محکم کن،
- در کارم شریکم گردان،
- تا تورا بسیار تسبیح کنیم،
- و بسیار ذکر گوئیم...! (طه ۳۵)

هارون علیه السلام در تمامی مواقف ملازم برادرش موسی علیه السلام بوده، و در عموم کارها با او شرکت می کرده و او را در رسیدنش به مقاصد یاری می کرده است.

در قرآن کریم هیچ مسئله ای که مختص به آن جناب باشد نیامده مگر همان جانشینی او برای برادرش، در آن چهل روزی که موسی به میقات رفته بود، که به برادر خود هارون گفت:

- خلیفه من باش در قومم،
- و اصلاح کن،
- و راه مفسدان را پیروی مکن!

وقتی موسی از میقات برگشت، در حالی که خشمناک و متأسف بود که چرا قوم او گوساله پرست شدند، الواح تورات را بیفکند و سر برادر را بگیرد و به طرف خود کشید.

هارون گفت: ای پسر مادر! مردم مرا ضعیف کردند (گوش به حرفم ندادند)، و نزدیک بود که مرا بکشند، پس پیش روی دشمنان مرا شرمنده و سرافکنده مکن، و مرا با مردم ستمگر به یک چوب مران!
موسی گفت:

- پروردگارا !
مرا و برادرم را بیامرز،
و مارا در رحمت خود داخل کن،
که تو ارحم الراحمینی !

مستند: آیه ۱۱ سوره تحریم " وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ ... "

المیزان ج ۳۸ ص ۳۳۶

آسیه، همسر فرعون - چهره برجسته تاریخ زن

« و خدای تعالی برای کسانی که ایمان آورده اند مثلی می زند، و آن داستان همسر فرعون است، که گفت:

« - پروردگارا !

نزد خودت برای من خانه ای در بهشت بنا کن ،
و مرا از فرعون و عمل او نجات بخش،
و از مردم ستمکار برهان ! »

خداوند از زنانی که در تاریخ مثال می زند یکی همسر فرعون است، که درجه کفر شوهرش بدانجا رسید که در بین مردم معاصر خود با کمال بی شرمی و جنون فریاد زد که رب اعلاي شما منم !

اما این همسر به خدا ایمان آورد، ایمانی خالص، که خدای تعالی او را نجات داد و داخل در بهشتش کرد، و قدرت همسری چون فرعون و کفر او نتوانست به ایمان وی خدشه ای وارد سازد.

چکیده آرزوی این همسر صالح را خدای سبحان در آیه زیر نقل می کند که عرض نمود:

« خدایا ! برای من در نزد خودت در بهشت خانه ای بساز ...! »

در این آیه خدای سبحان تمامی آرزوهائی را که يك بنده شایسته در مسیر عبودیتش دارد خلاصه نموده است، برای این که وقتی ایمان کسی کامل شد، ظاهر و باطنش هماهنگ، و قلب و زبانش همآواز می شود. چنین کسی نمی گوید مگر آنچه را که می کند، و نمی کند مگر آنچه را که می گوید، و در دل آرزویی

را نمی پروراند، و در زبان درخواست آن را نمی کند، مگر همان چیزی را که با عمل خود آن را می جوید!

خدای تعالی در خلال تمثیل حال این بانو، و اشاره به منزلت خاصی که در عبودیت داشت، دعائی را نقل می کند که او بر زبان رانده است، همین خود دلالت می کند بر این که دعای او عنوان جامعی برای عبودیت اوست، و در طول زندگی هم همان آرزو را دنبال می کرده است، و درخواستش این بوده که خدای تعالی برایش در بهشت خانه ای بنا کند، و از فرعون و عمل او، و از همه ستمکاران نجاتش دهد.

پس همسر فرعون جوار رحمت پروردگارش را خواسته است، و آرزو کرده که با خدا نزدیک باشد، و این نزدیکی با خدا را بر نزدیکی با فرعون ترجیح داده است، با اینکه نزدیکی با فرعون همه لذات دنیوی را در پی داشته است، و در بار او آن چه را که دل آرزو می کرده، یافت می شده است، و حتی آنچه که آرزوی یک انسان بدان نمی رسیده، در آنجا یافت می شده است.

پس معلوم می شود همسر فرعون چشم از تمامی لذات زندگی دنیا بردوخته بود، آنهم نه به خاطر اینکه دستش به آنها نمی رسیده، بلکه در عین این که همه آن لذات برایش فراهم بوده است، مع ذلك از آنها چشم پوشیده و به کراماتی که نزد خداست، و به قرب خدا دل بسته و به غیب ایمان آورده و در راه ایمان خود استقامت ورزیده، تا از دنیا رفته است.

این قدمی که همسر فرعون در راه بندگی خدا برداشته، قدمی است که می تواند برای همه پویندگان این راه مثل باشد، و به همین جهت خدای سبحان حال او و آرزوی او و عمل در طول زندگی او را در دعائی مختصر خلاصه کرد، دعائی که جز این معنا نمی دهد که او از تمامی سرگرمی های دنیا و هر چیزی که آدمی را از خدا بی خبر می کند، قطع رابطه کرده و به پروردگار خود پناهنده شده و جز این آرزویی نداشته است که با خدا نزدیک باشد و در دارکرامت او منزلت گزیند!

نام این زن به طوری که در روایات آمده " آسیه" بوده است.

او در این دعا خانه ای درخواست کرده که هم نزد خدا باشد و هم در

بهشت، و این بدان جهت است که بهشت دار قرب خدا و جوار رب العالمین است:
- ... بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ !

علاوه بر این که حضور در نزد خدای تعالی و نزدیکی او کرامتی است معنوی، و استقرار در بهشت کرامتی است صوری، پس جا دارد که بنده خدا هر دو را از خدا بخواهد.

در مجمع البیان از ابوموسی از رسول الله "ص" روایت کرده که فرمود:
« از مردان بسیاری به حد کمال رسیدند ولی از زنان به جز چهار نفر به حد کمال نرسیدند -

اول - آسیه دختر مزاحم همسر فرعون،

دوم - مریم دختر عمران،

سوم - خدیجه دختر خویلد،

و چهارم - فاطمه دختر محمد "ص" ! »

در درّ منثور از ابن عباس پس از نقل روایت فوق اضافه کرده که در فضیلت آسیه همین بس که خدای تعالی داستانش را در قرآن مجید برای ما ذکر کرده است.

شهادت آسیه به دست فرعون

به طوری که در روایات ذکر کرده اند آسیه همسر فرعون به دست همسرش فرعون کشته شد، چون فرعون پی برده بود که وی به خدای یگانه ایمان آورده است، و اما این که به چه صورت کشته شد روایات مختلف است.

در بعضی از روایات آمده که وقتی فرعون مطلع شد که همسرش به خدا ایمان آورده، به او تکلیف کرد که به کفر برگردد و او زیر بار نرفت و حاضر نشد جز خدا کسی را بپرستد، لذا فرعون دستور داد سنگ بسیار بزرگی بر سرش بیفکنند به طوری که زیر سنگ خورد شود، و مأمورینش همین کار را کردند.

در بعض روایات دیگر آمده که وقتی او را برای عذاب حاضر کردند دعائی کرد که خدای تعالی آن را در قرآن کریم نقل فرموده است، و خدای تعالی دعایش را مستجاب کرد و قبل از شهادت خانه خود را در بهشت دید و آن گاه جان شریفش از کالبد جدا شد و سپس صخره بسیار بزرگی را بر روی جسد بیجانش انداختند.

و در بعض دیگر از روایات آمده که فرعون او را با چارمیخ به زمین کوبید و از ناحیه سینه شکنجه اش داد و در آخر يك سنگ آسیای بزرگ روی سینه اش گذاشت، و در برابر تابش خورشید رهایش کرد، (و خدا داناتر است.)

مستند: آیه ۷۶ تا ۸۴ سوره قصص " اِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ و... " المیزان ج ۳۱ ص ۱۱۹

قارون، دانشمند یهودی ثروتمندی که به قعر زمین فرورفت!

قارون به نقل قرآن کریم از قوم موسی بود که خداوند از گنجینه ها و مال دنیا آنقدر به وی روزی داده بود، و کلید گنجینه هایش آنقدر سنگین بود، که حمل آنها مردان نیرومند را هم خسته می کرد، و در اثر داشتن چنین ثروتی خیال کرد که او خودش این ثروت را جمع آوری کرده است، چون راه جمع آوری اش را می دانسته و خوش فکر بوده و حسن تدبیر داشته است! این فکر او را مغرور نمود و از عذاب الهی ایمن و خاطر جمع شد، و زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح داد و شروع به ایجاد فساد در زمین کرد، خدای تعالی هم او را و هم خانه اش را در زمین فروبرد به طوری که نه آن خوش فکری اش یاری اش کرد و نه آن حسن تدبیر و نه آن جمعی که دورش بودند. خلاصه بی کس و بیچاره و نابود گشت. مردم هرچه به او گفتند:

- زیاد فرح مکن، که خداوند زیاد فرح کنندگان را دوست نمی دارد!

کلمه " فرح " به معنای " بطر " تفسیر شده است لکن بطر لازمه فرح و خوشحالی از ثروت دنیاست، البته فرح مفرط و خوشحالی از اندازه بیرون، چون خوشحالی مفرط آخرت را از یاد می برد، و قهراً بطر و طغیان می آورد، و به همین جهت در آیه شریفه - وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ - که در اینجا اختیال و فخر را از لوازم فرح شمرده و فرموده است: به آنچه خدا به شما داده خوشحالی مکنید که خدا اشخاص مختال و فخور را دوست نمی دارد!

به او گفتند:

- در آنچه خدا به تو عطا کرده و در آنچه از مال دنیا به تو داده خانه

آخرت را بطلب و با آن آخرت خود را آباد کن، به اینکه آن مال را در راه خدا انفاق نموده و در راه رضای او صرف کنی.

- از دنیا نصیبت را فراموش مکن، و آن مقدار رزقی را که خدا برایت مقرر کرده ترک مکن، و آن را برای بعد از خودت بجای مگذار، بلکه در آن عمل آخرت کن، چون حقیقت بهره و نصیب هرکس از دنیا همان چیزی است که برایش بماند، یعنی برای آخرت انجام داده باشد!

به او گفتند:

- وَ أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ!

- یعنی زیادی را از در احسان به دیگران انفاق کن، همانطور که خدا از در احسان به تو انفاق کرده است، چون خودت مستحق و مستوجب آن نبودی!

به او گفتند:

- در طلب فساد در زمین مباش! و به آنچه خدا از مال و جاه و حشمت به تو داده استعانت در فساد مجوی، که خدا مفسدان را دوست نمی دارد، چون بنای خلقت بر صلاح و اصلاح است.

غرور قارون

پاسخ قارون به گفتار مؤمنینی که از قومش به او نصیحت می کردند و می گفتند که آنچه وی از مال و ثروت داشته خدا به او داده و احسان و فضلی از جانب خدا بوده و خود او استحقاق آن را نداشته است، پس واجب است که او هم با این فضل خدا خانه آخرت را طلب کند و آن را در راه احسان به مردم انفاق نماید، و در زمین فساد بر نیانگیزد و به ملاک ثروت تکبر و استعلاء و طغیان نکند؛ این بود که گفت:

- آنچه من دارم احسان خدا نیست،

و بدون استحقاق به دستم نیامده است!

او ادعا کرد که همه این ثروت در اثر علم و کاردانی خودم جمع شده است، پس من از میان همه مردم استحقاق آن را داشته ام، چون راه جمع آوری مال را بلد بودم و دیگران بلد نبودند. و وقتی آنچه به دستم آمده به استحقاق خودم بوده،

پس من مستقل در مالکیت و تصرف در آن هستم، هرچه بخواهم می توانم بکنم، می توانم آن را مانند ریگ در انواع لذت ها و گسترش نفوذ و سلطنت و به دست آوردن مقام و رسیدن به هر آرزوی دیگرم صرف کنم و کسی را هم نمی رسد که در کارم مداخله کند!

این پندار غلطی که در مغز قارون جای گرفته بود، و کار او را به هلاکت کشانید، کار تنها او نبوده، و نیست، بلکه همه فرزندان دنیا که مادیات در مغزشان رسوخ کرده، به این پندار غلط مبتلا هستند و هیچ يك از آنها آنچه را که دست تقدیر برایشان نوشته و اسباب ظاهری هم با آن مساعدت کرده، از این فکر غلط به دور نیستند که همه را از لیاقت و کاردانی خود بدانند، و خیال کنند مال فراوانشان و عزت زودگذر و نیروی عاریتی، همه از هنرمندی و کاردانی و لیاقت خود آنان است، و این خودشانند که کار می کنند و کارشان نتیجه می دهد، و این علم و آگاهی خودشان است که ثروت و مقام را به سویشان سوق می دهد، و این کاردانی خودشان است که مال و جاه را برایشان نگه می دارد.

این پندار غلط مخصوص قارون نیست، بلکه هر انسانی همین طور است که وقتی نعمتش زیاد شد طغیان می کند و می پندارد که تنها سبب اقبال دنیا به او، خود او و کاردانی اوست، با این که او خبر دارد که در قرون قبل و مردم قبل از او کسانی بودند که از او کاردان تر و نیرومندتر بودند، و کارکنانی بیشتر داشتند و مثل او فکر می کردند، ولی خدا به همین جرم هلاکشان فرمود.

پس اگر تنها سبب و علتی که مال فراهم می کند و آن را حفظ می کند و وی را از آن برخوردار می سازد علم او بوده باشد، همین علمی که او را مغرور ساخته است، و اصلاً پای خدا و فضل و احسان او در میان نیست، باید آن اقوام گذشته هلاک نمی شدند، و با نیرو و نفرات خود بلا را از خود دفع می کردند!

نابودی قارون

قارون غرق در زینتش به سوی قومش بیرون شد، آنهایی که تنها هدفشان زندگی دنیا بود، گفتند:

- ای کاش ما نیز آنچه را که قارون دارد، می داشتیم، که او بهره

عظیمی دارد!

و کسانی که دارای علم بودند به ایشان گفتند:
- وای بر شما! پاداش خدا بهتر است برای آن کس که ایمان آورد
و عمل شایسته کند، و این سخن فرانگیرد مگر خویشان داران!

خدای سبحان در قرآن مجید عاقبت شوم قارون را چنین تعریف می کند:
« ما او و خانه اش را در زمین فرو بردیم.
بیچاره هیچ کس نداشت که او را یاری کند،
چون غیر از خدا یاری نیست، و لذا از کسی هم یاری نخواست!
آنهایی که دیروز آرزوی آن می کردند که مثل وی باشند،
امروز می گفتند:

- وای! گویی خداست که رزق را برای هرکس از بندگانش بخواهد
وسعت بخشد، و برای هرکس که بخواهد تنگ می گیرد،
اگر خدا بر ما منت نهاده بود ما را هم در زمین فرومی برد!
وای! گویی که کافران رستگار نمی شوند!»

در این آیات همان هائی که دیروز آرزو می کردند که ای کاش به جایی
قارون بودند، بعد از خسف قارون اعتراف کرده اند به این که آنچه قارون ادعا
می کرد و ایشان تصدیقش می کردند، باطل بود، و وسعت و تنگی رزق به مشیبتی
از خداست، نه به قوت و جمعیت و داشتن نبوغ فکری در اداره زندگی!

خداوند سبحان در پایان این سرگذشت می فرماید:

- این خانه آخرت، یعنی بهشت را،
اختصاص به افرادی می دهیم که نمی خواهند با برتری جوئی
بر بندگان خداوند، یا هیچ معصیتی دیگر،
در زمین فساد راه بیندازند!

از اینجا روشن می شود که علوّ خواهی یکی از مصادیق فسادخواهی است،
و اگر از میان فسادها خصوصاً علوّ خواهی را نام برده، عنایت خاصی به آن داشته
است.

این آیه شریفه عمومیت دارد. یعنی می رساند که تنها کسانی به بهشت می
رسند که در زمین هیچ یک از مصادیق فساد یا گناهان را مرتکب نشوند، به طوری

که حتی اگر در همه عمر يك گناه کرده باشند، از بهشت محروم می شوند. البته
 آیه دیگری در قرآن مجید این عمومیت را خصوصی تر کرده و می فرماید:
 - اگر از آن چه نهی شده اید گناهان بزرگ را ترك کنید،
 ما گناهان دیگران را جبران می کنیم،
 و به منزلی آبرومندان می بریم!
 - وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ !

مستند: آیه ۱۷۵ تا ۱۷۹ سوره اعراف " وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا...."
المیزان ج ۱۶ ص ۲۳۲

بلعم باعورا، دانشمندی گمراه از بنی اسرائیل

این آیات داستان دیگری از تاریخ بنی اسرائیل را شرح می دهند و آن
 داستان بلعم باعورا است.

خدای تعالی پیغمبر خود رسول اکرم "ص" رادستور می دهد که داستان
 مزبور را برای مردم بخواند تا بدانند صرف در دست داشتن اسباب ظاهری و
 وسایل معمولی برای رستگار شدن انسان و مسلم شدن سعادتش کافی نیست، بلکه
 مشیت الهی هم باید کمک کند، و خداوند سعادت و رستگاری را برای کسی که به
 زمین چسبیده و سر در آخور تمتعات مادی فروبرده و یکسره پیرو هوی و هوس
 گشته است و حاضر نیست به چیز دیگری توجه کند، نخواستہ است. زیرا چنین
 کسی راه به دوزخ می برد.

آنگاه نشانه های چنین اشخاص را هم برایشان بیان کرده و می فرماید که
 علامت این گونه اشخاص این است که دلها و چشمها و گوشهایشان را در آنجا که
 به نفع ایشان است به کار نمی زنند، و علامتی که جامع همه علامت هاست این
 است که مردمی غافلند.

آیه شریفه اسم این دانشمند را مبهم گذاشته و تنها به ذکر اجمالی از داستان
 او اکتفا کرده است و لکن در عین حال ظهور در این دارد که این داستان از وقایعی
 است که واقع شده نه این که صرفاً يك مثال باشد.

مفهوم آیه شریفه چنین است:

« - بخوان بر ایشان، یعنی بر بنی اسرائیل، و یا بر همه مردم، خبر از امر مهمی را، و آن خبر داستان مردی است که ما آیات خود را برایش آوردیم، یعنی در باطنش از علایم و آثار بزرگ الوهیت پرده برداشتیم، و از این طریق حقیقت امر برایش روشن شد، پس بعد از ملازمت راه حق آن را ترك گفت، و شیطان هم دنبالش را گرفت، و او نتوانست خود را از هلاکت نجات دهد.

اگر ما می خواستیم او را به وسیله همین آیات به درگاه خود نزدیک می کردیم، و لکن ما چنین چیزی را نخواستیم، برای اینکه او به زمین چسبید و هوای دل خود را پیروی کرد، و چنین کسی مورد اضلال ماست، نه هدایت!

حکایت وی حکایت سگ است، که اگر بر او هجوم ببری پارس می کند و اگر او را واگذاری پارس می کند.

این حکایت قومی است که آیه های ما را تکذیب کرده اند،

پس این خبر را بخوان شاید آنها اندیشه کنند!

چه بد است صفت قومی که آیه های ما را دروغ شمرده و با خویش ستم می کرده اند!

هرکه را خدا هدایت کند او هدایت می یابد و هرکه را گمراه کند آنان خودشان زیانکارانند! «

بلند شدن و تکامل انسان به وسیله آیات نامبرده که خود اسباب ظاهری الهی است باعث هدایت آدمی است، و لکن سعادت را برای آدمی حتمی نمی سازد، زیرا تمامیت تأثیرش منوط به مشیت خداست، و خداوند سبحان مشیتش تعلق نگرفته به اینکه سعادت را برای کسی که از او اعراض کرده و به غیر او که همان زندگی مادی زمینی است، اقبال نموده، حتمی سازد.

آری! زندگی زمینی آدمی را از خدا و از بهشت که خانه کرامت اوست، باز می دارد، و اعراض از خدا و تکذیب آیات او ظلم است، و حکم حتمی خدا گذشته است به این که مردم ظالم را هدایت نکند.

در روایات اسلامی آمده است که-

" بلعم باعورا دارای اسم اعظم بود، با اسم اعظم دعا می کرد، و خدای تعالی دعایش را اجابت می کرد. در آخر به طرف فرعون میل کرد و از درباریان

او شد... " (نقل از امام رضا علیه السلام)

و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ!

۱۰ آذر ماه ۱۴۰۱

فهرست کتابهای ۷۸ جلدی معارف قرآن در المیزان

جلد اول - معارف قرآن در شناخت خدا

- ۱- شناخت خدا - امر و خلق
- ۲- تدبیر و تقدیر - مقدرات
- ۳- قضا و قدر - سنت های الهی

جلد دوم - معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش

- ۴- شروع و پایان جهان
- ۵- نظام آفرینش

جلد سوم - معارف قرآن در شناخت ملائکه و جن و شیطان

- ۶- ملائکه
- ۷- جن و شیطان

جلد چهارم - معارف قرآن در شناخت انسان

- ۸- آغاز خلقت اولیه انسان
- ۹- روح و زندگی
- ۱۰- سیستم ادراکی، احساسی و فکری انسان
- ۱۱- نفس و روان و عواطف
- ۱۲- قلب، عقل، علم و کلام
- ۱۳- تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان
- ۱۴- راز بندگی
- ۱۵- دعاها و آرزوهای انسان

جلد پنجم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۱- انسان های اولیه و پیامبران آنها)

- ۱۶- کلیات تاریخ ادیان
- ۱۷- انسان های اولیه و پیامبران آن ها

جلد ششم - بررسی قصص قرآن در میزان (۲- ابراهیم بنیانگذار دین حنیف)

۱۸- بنیانگذاری ملت حنیف، رسالت و مبارزات ابراهیم (ع)

۱۹- بنی اسماعیل - اولین دودمان فرزندان ابراهیم ع

۲۰- لوط، ع، پیامبر شهرهای واژگون - معاصر ابراهیم (ع)

جلد هفتم - بررسی قصص قرآن در میزان (۳- موسی و بنی اسرائیل)

۲۱- بنی اسرائیل - دومین دودمان فرزندان ابراهیم ع

۲۲- زندگانی یعقوب و یوسف (ع)

۲۳- زندگانی موسی علیه السلام

۲۴- بنی اسرائیل تحت رهبری موسی (ع)

۲۵- تاریخ طولانی جرائم یهود

۲۶- زندگانی داود و سلیمان و پیامبران بنی اسرائیل

جلد هشتم - بررسی قصص قرآن در میزان (۴- عیسی و پیروانش)

۲۷- آغاز دین مسیح - زندگانی زکریا، یحیی، مریم و عیسی «ع»

۲۸- تعلیمات عیسی و تحریفات کلیسا

۲۹- اصحاب کهف، لقمان حکیم و حوادث تاریخی بعد از مسیح (ع)

جلد نهم - محمد رسول الله «ص» (شخصیت، تاریخ و شریعت او)

۳۰- شخصیت و رسالت محمد رسول الله (ص)

۳۱- جانشین رسول الله «ص» و اهل بیت

۳۲- مشخصات قرآن و تاریخ وحی و تنظیم و تفسیر

۳۳- تاریخ تشریح دین اسلام

جلد دهم - تاریخ صدر اسلام و جنگ های رسول الله «ص»

۳۴- تاریخ صدر اسلام- از جاهلیت تا مدینه فاضله

۳۵- مدینه النبی - جامعه صالح اسلامی - تاریخ تشریح اسلام

۳۵- تشریح جهاد - از بدر تا مکه - جنگ های اسلام با مشرکین قریش

۳۷- از حنین تا تبوک - جنگ های اسلام با یهود و اقوام دیگر

۳۸- نهادینه شدن دین - پایان سلطه کفر و آغاز نفاق

جلد یازدهم - مبانی زندگی اسلامی در قرآن

۳۹- خانواده اسلامی

۴۰- غذا و تغذیه انسان

۴۱- نماز و روزه و حج

جلد دوازدهم - مبانی جامعه اسلامی در قرآن

۴۲- جامعه اسلامی

- ۴۳- اخلاق اسلامی
- ۴۴- بایدها و نبایدهای قرآن - اوامر و نواهی - حلال و حرام
- ۴۵- انفاق - نظام مالی اسلام - (خمس و زکات)
- جلد سیزدهم - مبانی حکومت اسلامی در قرآن**
- ۴۶- حکومت اسلامی
- ۴۷- قانون در قرآن - مجازات اسلامی
- ۴۸- مبانی احکام نظامی و جهادی اسلام (جنگ و صلح)
- ۴۹- اداره کشور اسلامی - روش های مدیریت
- جلد چهاردهم - معارف قرآن در شناخت آخرت**
- ۵۰- مرگ و برزخ
- ۵۱- رستاخیز
- ۵۲- اوضاع طبیعی و انسانی قیامت
- ۵۳- انسان و اعمالش
- ۵۴- گناه و ثواب - حسنات و سیئات
- جلد پانزدهم - معارف قرآن در شناخت ابدیت و لقاء الله**
- ۵۵- بهشت
- ۵۶- جهنم
- ۵۷- ابدیت، شفاعت، لقاء الله
- جلد شانزدهم - گفتمان های قرآن - تفسیر و تحلیل**
- ۵۸- گفتمان های راهبردی قرآن
- ۵۹- گفتمان های آموزشی قرآن
- ۶۰- گفتمان های تبلیغی قرآن
- جلد هفدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در دین و فلسفه احکام**
- ۶۱- گفتارهای علامه طباطبائی در توحید
- ۶۲- گفتارهای علامه طباطبائی درباره قرآن و کتاب
- ۶۳- گفتارهای علامه طباطبائی درباره دین و فلسفه تشریح احکام
- جلد هیجدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در علوم قرآنی و مفاهیم علمی**
- ۶۴- گفتارهای علامه طباطبائی در علوم قرآنی و تفسیر
- ۶۵- گفتارهای علامه طباطبائی در مفاهیم و اصطلاحات قرآنی
- ۶۶- گفتارهای علامه طباطبائی در مفاهیم علمی و فلسفی قرآن
- جلد نوزدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در آفرینش، کمال، مقدرات و قیامت**

- ۶۷- گفتارهای علامه طباطبائی در آفرینش جهان و انسان
- ۶۸- گفتارهای علامه طباطبائی در خودسازی و کمال انسانی
- ۶۹- گفتارهای علامه طباطبائی در مقدرات و اعمال
- ۷۰- گفتارهای علامه طباطبائی در مواقف و مسائل زندگی بعد از مرگ
- جلد بیستم - گفتارهای علامه طباطبائی در اداره جامعه و کشور**
- ۷۱- گفتارهای علامه طباطبائی در روش اسلام در اداره جامعه
- ۷۲- گفتارهای علامه طباطبائی درباره حکومت و روش اداره کشور
- ۷۳- گفتارهای علامه طباطبائی درباره احکام حقوقی، جزائی و خانوادگی اسلام
- ۷۴- گفتارهای علامه طباطبائی درباره روش مالی اسلام
- ۷۵- گفتارهای علامه طباطبائی در مباحث تاریخی
- جلد بیست و یکم - هدف آیات و سوره های قرآن**
- ۷۶- هدف آیات و سوره های قرآن - بخش ۱
- ۷۷- هدف آیات و سوره های قرآن - بخش ۲
- جلد بیست و دوم - منتخب معارف قرآن در المیزان**
- ۷۸- منتخب معارف قرآن در المیزان